

اهداء

به تمام ملت گرا و ملی گرای مؤمن! که توسط
اعمار وطن، ملت خود را رفاه و آرام بخشیده
است.

مننه

Ketabton.com

اظهار سپاس

از انستیتیوت صلح ایالات متحدهٔ امریکا از صمیم قلب سپاسگذاریم، که در تحقیق و چاپ این کتاب ما را همکاری تخنیکی و مالی نموده است. مسوولیت محتویات این کتاب به نویسنده گان تعلق می گیرد و به هیچ صورت نماینده گی پالیسی ها انستیتیوت را نه می کند.

مشخصات کتاب:

نام کتاب: معماران وطن جلد دوم

نویسنده گان: شاه محمود میاخیل، معاون سرمحقق مشوانی

ترجمه: مشوانی

ایمیل ادرس: mashwanay2@gmail.com - smiakhel@gmail.com

ویرایش پشتی:

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

سال چاپ: ۱۳۹۵ ش

مطبعه:

ادرس دریافت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۱. پیشگفتار الف - ه
۲. محمد هاشم میوندوال ۱
۳. نوراحمد اعتمادی ۱۷
۴. محمد نعیم خان ۲۷
۵. عبدالصمد حامد ۴۲
۶. کبرا نورزی ۴۷
۷. دکتر عبدالقیوم ۵۴
۸. معصومه عصمتی ۶۱
۹. عبدالواحد سرابی ۶۸
۱۰. سهیلا صدیق ۷۴
۱۱. وزیر غلام فاروق ۸۰
۱۲. عزیز الله واصفی ۹۰
۱۳. صالحه فاروق اعتمادی ۱۰۱
۱۴. میراحمد مولایی ۱۱۰
۱۵. عبدالحکیم کتوازی ۱۱۶

۱۶. عبدالحكيم طبيبي..... ۱۳۵
۱۷. لطيف كبير سراج..... ۱۴۰
۱۸. علي احمد جلالى..... ۱۴۷
۱۹. محمدرحيم شيدا..... ۱۶۶
۲۰. عبدالقادر قاضى..... ۱۷۲
۲۱. بهاؤالدين مجروح..... ۱۹۴
۲۲. روشندل خان..... ۲۰۵
۲۳. عبدالهادى خليلزى..... ۲۱۹
۲۴. جنرال خاتول..... ۲۳۰
۲۵. حميد هلمندى..... ۲۳۹
۲۶. حلیمه خزان..... ۲۶۱
۲۷. مستوره شال..... ۲۷۰
۲۸. ماخذ..... ۲۸۰

پیشگفتار

جلد دوم معماران وطن که در اختیار شما قرار دارد، تذکره ای است نمایانگر کارها و خدمات اشخاص مهم و مؤثر افغانستان. هر کتابی که چاپ می شود لابد کمی و کاستی باخود داشته می باشد، لهذا جلد دوم و همچنان جلد اول مستثنی ازین نیست؛ اما ما تلاش داشتیم که جلد دوم به مقایسه ای جلد اول خوبتر و بهتر باشد.

در جلد اول معماران وطن نقیصه بارز این بود که زنان زبده جامعه افغانی در آن معرفی نگردیده بود. بسا از زنان فکر میکرد که این عمل عمداً انجام یافته است. علاوه، بر جلد اول این اثر دو انتقاد نیز وجود داشت که یکی از طرف مشاور فرهنگی رئیس جمهور، محترم اسدالله غضنفر به مثابه مشوره بود و آن اینکه کاغذ کتاب خیلی مرغوب ولی بسیار سنگین و قیمت بها است، اگر به عوض این، کاغذ متوسط وزن انتخاب می شد، این را میسر میساخت تا تیراژ زیاد و در نتیجه افراد زیاد از آن مستفید گردد. گرچه تیراژ جلد اول چهار هزار نسخه بود (دوهزار پشتو و دوهزار دری) مگر با آن هم نسخه ها به سرعت پخش و تمام شد. انتقاد و مشوره

جناب غضنفر صاحب چنین بود که ازین تعداد هم باید زیاد چاپ می شد، اما ما فکر نمی کردیم که این تذکره به این تعداد شایقین خواهد داشت.

در محفل بازگشایی صفحه کتاب، انتقاد جدی وزیر صاحب اطلاعات و فرهنگ این بود که چرا درین تذکره "معماران وطن" معرفی شادروان پوهاند عبدالحی حبیبی و شادروان بینوا فراموش گردیده است. شکوه و انتقاد جهانی صاحب به جای خود، اما چون تصمیم داشتیم تنها آن عده اشخاص اسبق درین تذکره به معرفی گرفته شود که زمام دولنداری را در دست و در عمران فزیکه افغانستان سهم بارز داشته است؛ اما در مورد اکثریت آنها معلومات اندک یا حتی ارایه نگردیده است. پس می بایست کارکردهای آنان ثبت شود و به ملت برای ایجاد انگیزه تقدیم شود.

واضح است که در مورد علماء و اشخاص خیلی مهم چون علامه حبیبی و بینوا ما نمی توانستیم به خواننده گان محترم به ویژه جوانان معلومات نو و تازه ای تقدیم نماییم. در ردیف آنان اشخاص

مهم و پیشقدم دیگر چون رشتین، خادم و ده ها نفر دیگر نیز از معرفی بازمانده، اما خوشبختانه در مورد آنها معلومات همه جانبه و مفصل چاپ و منتشر گردیده است.

در جلد حاضر بر علاوه معماران مرد، زنان مهم و پیشتاز نیز به معرفی گرفته و کارنامه های آنها ثبت شده است.

امیدواریم این سلسله داوم یابد و خیلی ها اشخاص دیگر که در عمران و رفاه افغانستان سهم صادقانه داشته، معرفی و در آینده اقبال چاپ یابد. اشخاصی که در مورد آنها معلومات گردآوری و درین دو جلد معرفی شده، مشت نمونه خروار است، اشخاص دیگر نیز وجود دارد، اما در عین زمان در مورد آنها تحقیق کردن و تسهیلات چاپ ممکن نیست. هدف ما این بود و است که به مردم و خصوصاً جوانان نمونه ای چند از کارکردهای معماران صادق وطن را تقدیم نماییم تا باشد ذریعه الهام برای آنها گردد.

در جلد دوم ابتکار دیگر اینست که چند نفر از معماران که در قید حیات هستند، نیز به معرفی گرفته شده است. هدف این کار این بود که کارهای نیک و شایسته ای یک شخص اگر بعد از نبود

فزیکی آن توصیف می شود، باید در حیات او نیز در نظر گرفته و توصیف شود تا یک رقابت سالر بین افراد جامعه ایجاد و انرژی خود را در کارهای مثبت به خرج دهد.

چنانکه در مقدمه جلد اول نیز تذکر رفته بود که شاید این اشخاص در زنده گی خود خطاها و لغزشهای نیز داشته باشد؛ اما سهو توام با فعالیت است، کسی که فعالیت نداشته باشد امکان سهو نیز از بین می رود. ما باید همیشه تلاش ورزیم تا کارکردهای مثبت زعمای و حکمروایان را تشویق نماییم که باعث تشویق دیگران شود. در جامعه افغانی یک اشتباه بزرگ ما این است که تنها جوانب منفی هر فرد را در نظر می گیریم و به جوانب مثبت آن توجه نه می کنیم.

گرچه من در انتخاب اشخاص، مآخذ و فارمیت این جلد سهم زیاد داشته ام، اما در مورد تذکره تحقیق بیشتر از طرف عبدالقیوم زاهد مشوانی و عزیزالله مبارز صورت گرفته است، ما از آنها اظهار سپاس می کنم که در شرایط نابسامان به گوشه ها و اکناف دوردست افغانستان سفرها داشتند. اگر معاونت و زحمات ایشان

نمی بود، ما به تنهایی نمی توانستیم این تذکره را تکمیل و آماده چاپ نماییم. کریدت بیشتر این کتاب به مشوانی صاحب تعلق می گیرد که کتاب را ایدیت و به دری نیز برگردانده است.

در فرجام از تمامی دست اندرکاران از صمیم قلب سپاسگزارم که در مورد انتخاب اشخاص و غنامندی این کتاب به ما همکاری نموده؛ از قبیل پروفیسر علی احمد جلالی و کاوون کاکر.

همچنان از استاد دیپارتمنت دری پوهنتون ننگرهار محترم پوهنپار "ذاکر" و استاد اکادمی علوم افغانستان محترم محقق راضیه "اندر" نیز جهان سپاس که در تصحیح متن با ما همکاری کرده است. از همکارن دفتر خود احمد طارق بهیج، عطاءالله علی زاده، عبدالوحید صبری و رفیع الله جواد نیز سپاسگزارم که در چاپ این جلد از همکاری دریغ نورزیده است.

به امید افغانستان متحد و مرفه

شاه محمود میاخیل

رئیس انستیتیوت صلح ایالات متحده امریکا در افغانستان

۲۳ مارچ/۲۰۱۷

وزیر اکبرخان، کابل- افغانستان





په ظاهر لباس دهیچا مه غولپړه
منځ یې گوره چې چغزي دی که متیاک

او طور ناگهانی توسط روابط به مقامات بلند نرسید، بلکه
وظیفه را از ماموریت عادی آغاز کرد. خانواده اش نیز در
حکومت چندان اثر و رسوخ نداشت، که به برکت آن تبارز می
کرد. فهم، هوشیاری، زحمتکشی، صداقت و دیانت بهترین واسطه
های تبارز و پیشرفت او بود، که یک فرد قشر متوسط را نیز به
مقام صدارت عظمی رساند. این شخص **محمد هاشم** نامداشت و به
میوندوال شهرت یافت.

محمد هاشم فرزند حاجی عبدالحلیم در سال ۱۲۹۸ ش = ۱۹۱۹ م
در مقرر غزنی دیده به جهان گشوده است. میوندوال تعلیمات را تا
صنف دوازدهم در لیسه حبیبیه به پایان رسانید. بعد از فراغت در
سال ۱۳۲۱ ش در ریاست مستقل مطبوعات مقرر گردید و به زودی

به حیث مدیر مسوول جریده انیس گماشته شد. در آغاز ماموریت "پردیس" تخلص می کرد. میوندوال بعداً در هرات به حیث مدیر مسوول روزنامه اتفاق اسلام توظیف شد. چندی بعد به کابل آمد، در ابتدا مدیر عمومی دایرة المعارف و بعداً مدیر روزنامه انیس مقرر گردید.

در ابتدای دوره صدارت محمد داؤد خان، به حیث رئیس مستقل مطبوعات به کابینه راه یافت. بعد از ریاست مستقل مطبوعات، مشاور مطبوعاتی پادشاه مقرر شد؛ اما یک سال بعد یک بار دیگر به حیث رئیس مستقل مطبوعات گماشته شد.

بعداً در وزارت امور خارجه به حیث معین سیاسی و به تعقیب آن در پاکستان سفیر کبیر و نماینده فوق العاده دولت افغانستان مقرر گردید. مدتی در لندن سفیر کبیر و نماینده فوق العاده دولت افغانستان و از آنجا در ایالات متحده امریکا به حیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده دولت افغانستان گماشته شد؛ اما مدتی بعد دوباره در پاکستان به حیث سفیر کبیر و نماینده فوق العاده دولت افغانستان مقرر شد.

در کابینه اول و دوم داکتر محمدیوسف به حیث وزیر مطبوعات مقرر شد. بعد از استعفای داکتر محمدیوسف (۱۲۹ اکتوبر ۱۹۶۵) به تاریخ هفتم عقرب سال ۱۳۴۴ ش از طرف پادشاه به تشکیل کابینه مؤظف شد.

میوندوال رفیق صمیمی سردار داؤدخان وبه ویژه برادر او محمدنعیم خان بود. پادشاه با گماشتن او می خواست با داؤدخان روابط خود را از سر بسازد. میوندوال کابینه خود را چنین اعلام کرد:

نوراحمد اعتمادی معاون اول صدارت و وزیر امور خارجه.
عبدالستار شالیزی معین دوم صدارت.
جنرال خان محمد خان وزیر دفاع.
انجینر احمدالله وزیر امور داخله و بعداً عبدالستار شالیزی.
عبدالله یفتلی وزیر مالیه و بعداً عبدالکریم حکیمی.
داکتر محمدعثمان انوری وزیر معارف.
محمدحسین مسا وزیر فواید عامه و بعداً انجینر احمدالله.
انجینر عبدالصمد سلیم وزیر معادن و صنایع.
میر محمد اکبر رضا وزیر زراعت.

محمد عثمان صدقی وزیر اطلاعات و کلتور و بعداً
عبدالرؤف بنوا.

داکتر نورعلی وزیر تجارت.

عبدالحکیم ضیایی وزیر پلان و بعداً عبدالله یفتلی.

محمد عثمان انوری وزیر صحت عامه و بعداً
دوشیزه کبرا نورزایی.

داکتر محمد حیدر وزیر مخابرات و بعداً عبدالکریم حکیمی.

عبدالله یفتلی وزیر مشاور.

محمد خالد روئبان رئیس مستقل قبایل.

عبدالغفور روان فرهادی منشی شورای وزیران.

میوندوال در دوره خود به هیچ یک از تسویدکننده گان قانون
اساسی پست مهم دولتی نداد. داکتر محمدیوسف را در سال
۱۳۴۴ش = اگست ۱۹۶۵م به حیث سفیر در بن مقرر کرد.

سید شمس الدین یک سال بعد در قاهره سفیر مقرر شد.
رشتیا بدون پست دولتی ماند. به موسی شفیق و عبدالصمد حامد
چنین پست ها داده شد که در امور روزانه دولتی مداخله کرده نمی
توانستند.

خلیل الله خلیلی را در سال ۱۳۴۵ ش = مارچ ۱۹۶۶ م در عربستان سعودی سفیر مقرر کرد.



خلیلی که در سقوط حکومت داکتر محمد یوسف نقش عمده داشت، در این زمان موقف یک مخالف حکومت را احراز کرده بود و بیم آن می رفت که حکومت میوندوال را به مشکلات مواجه نماید.



نباغلی محمد هاشم میوندوال با پادشاه محمد ظاهر

میوندوال یک ماه بعد از آغاز دورهٔ صدارت به مناطق دور افتادهٔ کشور سفرها را از طریق طیارهٔ چرخشی شروع کرد. این پروگرام را "خلکو ته ورخم" نامید. وی می خواست از این طریق با مردم مستقیماً گفتگو صورت گیرد و خواسته ها و نظریات شان در حکومت انعکاس یابد.

میوندوال در ابتدای دورهٔ خود اعلان کرد که کابینهٔ آن تمایل دارد در افغانستان نماینده گی از افکار و نظریات جدید بکند و در دادن حقوق مدنی مردم کمک کند. در همین دوره قانون احزاب طرح شد. مطبوعات به طور نسبی آزادی یافت. خارج از

چارچوب دولت برای بار اول بعضی از مطبوعات تبارز کردند. در سال ۱۳۴۵ش = ۱۹۶۶م "پیام امروز" به حیث نخستین روزنامه منتشر شد. روزنامه "وحدت" نیز آغاز به نشر کرد، که افکار معتدل را منعکس می کرد.

در دوره میوندوال از همه مهمتر همان مسأله فیر کردن بر مظاهره کننده گان سوم عقرب سال ۱۳۴۴ش بود، که باید حل می شد. وزارت امور داخله برای بررسی همین قضیه مؤظف شد. در بررسی آشکار شد که عبدالولی قومانده فیر کردن را داده؛ اما گزارش کمیسیون هیچگاه منتشر نشد. این سلسله دوام یافت و محصلین چپی از حکومت بعضی امتیازات می خواستند؛ به طور مثال کامیابی باید از ۶۵٪ به ۵۰٪ پایین شود، حاضری در صنف باید اجباری نباشد، به ناکامها باید چانس سوم امتحان داده شود و به محصلین اجازه تأسیس کردن اتحادیه ها داده شود.

از حکومت سابق به میوندوال چنان مشکلات به میراث مانده بود که وی را موقع عملی کردن پروگرام های خویش نمی داد. دوره وی در بحرانها، تشنجات، تظاهرات محصلین، شور و هیاهوی جراید آزاد گذشت.



بناغلی میوندوال به تاریخ ۱۲ جدی سال ۱۳۴۵ش پل سرخکان لغمان را افتتاح می کند، به طرف راستش رئیس ولسی جرگه داکتر عبدالظاهر نیز دیده می شود.

به میوندوال تهمت وارد شد که وی و بعضی از وزیران حکومت وی با سازمان (سی آی ای CIA) همکاری دارد. میوندوال کوشید از این اتهامات را خود تبرئه نماید؛ اما به شمول صدیق فرهنگ مخالفین وی را تا آخر به این تهمت رنج می داد. چپی ها مخالف سرسخت میوندوال بودند، هنگامیکه وی ظاهراً به سبب مشکلات صحی استعفا داد، چپی ها بسیار خوشحال بودند، زیرا اگر وی کامیاب می شد، بدون شک که کمونستها را خنثی می کرد.

در سال ۱۳۴۸ش = ۱۹۶۹م در انتخابات دوره ۱۳شورا ملی خود را کاندید کرد؛ اما از اثر مداخله حکومت کامیاب نشد.

وی در افغانستان حزب مترقی دموکرات را تأسیس کرد. مرامنامه این حزب در سال ۱۳۴۵ش = اگست ۱۹۶۶م از طریق رادیوی افغانستان اعلان شد. اساس این مرامنامه دیموکراسی نوع غربی بود و حریف اصلی آن حزب دیموکراتیک خلق شمرده می شد. این حزب به نام "مساوات" نشریه داشت. این حزب پادشاهی مشروطه، سوسیالیزم، ملی گرایی و مردم سالاری را می خواست. آن نظامی که این حزب می خواست باید با قوانین و مقررات اسلام مطابقت می داشت. میوندوال یک انقلاب فرهنگی می خواست؛ اما اساس این انقلاب باید عقیده مترقی و دموکرات می بود.

یکی از پالیسی ها میوندوال این بود که مردم و حکومت را به هم نزدیک کند. مردم به حکومت اعتماد داشته باشد و به معاونت و همکاری آن برای ترقی و رفاه کشور کار کند. برای نیل به این هدف میوندوال تقریباً به تمام ولایات کشور سفرهایی کرد، با مردم دیدارهایی داشت، پیام ها و سلام های پادشاه را به آنها رسانیده و مشکلات و عرایض آنها راشنیدند. این سفرها متواتر

بود، حتی از ولایتی به ولایت دیگر می رفت. بعضی سفرهای داخلی شان از این قرار بود:

به تاریخ ۸ جدی سال ۱۳۴۴ ش به ننگرهار رفت. آنجا علاوه بر هدایات و دیدن از فارم ننگرهار در ریگ شامردخان نقشه توسعه شهر جلال آباد را معاینه کرد و هدایات لازم دادند. به تاریخ ۱۹ قوس همین سال به لغمان رفت. در حوت ۱۳۴۴ ش به پکتیا رفت. در عین روز به خوست رفت و مکتب میخانیکی خوست رامعاینه کرد. به تاریخ ۱۹ حوت به ولسوالی جاجی رفت و در عودت در سیدکرم بند مچلغو را از نزدیک معاینه کرد. به تاریخ ۲۰ حوت به ارگون، زرمت و گومل سفر کرد.

به تاریخ اول حمل سال ۱۳۴۵ ش به سمنگان رسید و در آنجا به طور ویژه وضعیت معارف را ازریابی نمود. به تاریخ دوم حمل به ولایت بلخ رفت و آنجا بر علاوه ارزیابی ادارات دیگر سنگ تهداب تصفیه خانه گاز خواجه گوگردک و یتیم تاق را گذاشتند. در همین سفر پارک شادیان را در مزارشریف افتتاح نمود. به تاریخ سوم حوت به فاریاب رفت. به تاریخ پنجم حمل درکلفت مزارشریف جریان نصب کردن پایپ لاین گاز را معاینه کرد و بعد

روانه قندز گردید. آنجا کار قیرریزی دوشی- شیرخان بندر را از نزدیک دید و توضیحات مؤظفین را استماع نمود.

به تاریخ هشتم حمل سال ۱۳۴۵ش به طرف قندهار حرکت کرد. در این سفر ولایات ارزگان، زابل، چخانسور، هلمند و فراه را دید.

به تاریخ بیست ثور سال ۱۳۴۵ش به طرف کونر حرکت کرد. به تاریخ ۱۱ جوزا سال ۱۳۴۵ش به پلخمري بغلان رفت. به تاریخ ۲۰ جوزا برای دیدن کار قیرریزی سرک کابل- قندهار به غزنی رفت. به تاریخ ۱۶ سرطان سال ۱۳۴۵ش به ولسوالی وازه خوا و مقر رفت. به تاریخ ۱۷ سرطان به ولسوالی های جاغوری و مالستان رفت و در جاغوری سنگ تهداب یک پل را گذاشت. به تاریخ ۱۸ سرطان به ولسوالی ناور رفت. به همین ترتیب به مناطق مختلف کشور سفرهای زیادی داشتند.

علاوه بر سفرهای داخلی وی خارج از کشور نیز سفرهای زیادی داشتند. او می خواست با جامعه جهانی روابط افغانستان را برقرار نماید و برای پیشرفت کشور از آن استفاده کند.

بتاریخ ۲۱ جدی سال ۱۳۴۴ش برای اشتراک در سیمینار به تاشکند رفت. برای اشتراک در مراسم جسد سوزی صدراعظم لال بهادرشاه "شاستری" به هندوستان رفت. قرار بود شاستری از تاشکند برای یک روز به افغانستان بیاید؛ مگر به همان روز موعود در گذشت.

به تاریخ ۱۲ دلو سال ۱۳۴۴ش به اتحاد شوروی سابق رفت. به تاریخ ۲۱ سنبله سال ۱۳۴۵ش بنا به دعوت "سلیمان دیمیرل" صدراعظم ترکیه به آن کشور سفر کرد و با رئیس جمهور آن کشور "جودت سونای" نیز ملاقات کرد.

به تاریخ ۲۴ سنبله سال ۱۳۴۵ش به امارات متحده عربی سفر کرد و با رئیس جمهور آن جمهوریت "جمال عبدالناصر" نیز ملاقات کرد.



بناغلی میوندوال حین دیدار با "جمال عبدالناصر"

به تاریخ سوم حمل سال ۱۳۴۶ ش بنا به دعوت رئیس جمهور امریکا "لیندن جانسن" به امریکا سفر کرد و به تاریخ هفتم حمل با وی ملاقات کرد.

به تاریخ ۱۹ حمل سال ۱۳۴۶ ش به فرانسه سفر کرد و علاوه بر ملاقات با صدراعظم و رئیس جمهور آن کشور "جنرال دوگول" با مدیر عمومی یونسکو "رونی ماهو" نیز دیدار کرد. به همین ترتیب در دوره حکومت میوندوال صدراعظمان و رئیس جمهوران کشورهای مهم جهان به افغانستان آمدند.

به تاریخ ۱۱ جدی سال ۱۳۴۴ش رئیس جمهور پاکستان جنرال ایوب خان به کابل آمد. بنا به دعوت میوندوال صدراعظم اتحاد شوروی سابق الکسی کاسگین به تاریخ ۲۴ جدی سال ۱۳۴۴ش به کابل آمد. قبل از این در سنبله سال ۱۳۳۴ش نیز کاسگین به کابل آمده بود. به تاریخ ۲۶ حمل سال ۱۳۴۶ش سرمنشی ملل متحد "اوتانت" به کابل آمد.



سرمنشی ملل متحد "اوتانت" حین سفر خود به افغانستان در دیدار با صدراعظم افغانستان ۲۶ حمل ۱۳۴۶ش

تقریباً دو نیم ماه بعد از کودتای سرطان هنگام شب به تاریخ ۲۴ سپتمبر سال ۱۹۷۳م به اتهام کودتا دستگیر و از رادیوی کابل

اعلان شد که " محمد هاشم میوندوال، خان محمد خان مرستیال، دگر جنرال عبدالرزاق خان، سید امیر قوای هوایی، دگروال زرغون شاه، دگروال کوات خان، دگرمن مهر علی، عارف شینواری و تعدادی دیگری به کمک کشور بیگانه می خواست بر ضد جمهوریت یک توطیه کنند. این خیانت آنها به زودی کشف، رسوا و تماماً دستگیر و توقیف شدند."

یازده روز بعد یعنی به تاریخ اول اکتوبر سال ۱۹۷۳م از رادیوی کابل اعلان شد، که محمد هاشم میوندوال در محبس توسط نکتایی خویش خود را حلق اویز نموده و کشته است. میوندوال با سلطانه میوندوال ازدواج کرده بود و اولاد نداشت.



کارنامه های خاص:

- دانش، زیرکی، زحمت کشی، صداقت و دیانت برایش بهترین واسطه و رابطه بود.
- منافع ملی در نظرش اولویت داشت، لهذا طبق وصیت بعد از وفات سرمایه خویش را به دولت بخشید.
- فکر را محصور و خنثی نمی کرد، بلکه در تعالی و ترقی آن می کوشید.
- برای استحکام روابط مردم با حکومت، راه های خوب و بهتر را پیشرو گرفته بود.





دههٔ دیموکراسی در تاریخ معاصر افغانستان از نگاه تحولات سیاسی خیلی مهم شمرده می شود. در این دهه چند نخست وزیر مقرر و کنار زده شد. گرچه تمام نخست وزراء اشخاص مهم علمی و سیاسی کشور بودند؛ اما برخی از معضلات و پایین بودن سطح علمی ملت، تقریباً به تمام آنها فرصت نداد تا دوره های خود را به اتمام رساند و تاریخ در پایان دوره های شان در مورد خدمات و پیشرفت های آنها قضاوت تام نماید؛ یکی از این اشخاص **نوراحمد اعتمادی** بود.

نوراحمد اعتمادی فرزند غلام محمد ونواسهٔ اعتمادالدوله عبدالقدوس خان می باشد. اعتمادالدوله در دورهٔ امانی حیثیت نخست وزیر را داشت. اعتمادی نیز از خانوادهٔ محمدزی و از طرفداران سرسخت سردار محمدداؤدخان بود. وی در سال

۱۳۲۵ش با سردار محمدنعیم خان در لندن سمت کفالت سرکاتب سفارت افغان را داشت.

● هنگامیکه بین محمدداؤدخان و محمدظاهرخان مخالفت رخ داد، اعتمادی تلاش می کرد بین آنها آشتی را به وجود بیاورد؛ اما چون بین آنها ارتباطات خیلی به تیره گی گراییده بود، اعتمادی در این کار کامیاب نشد.

هنگامیکه محمدهاشم میوندوال بعد از ۱۸روز کم دو سال نخست وزیری از سمت خویش استعفا داد، محمدظاهرشاه به تاریخ ۹عقرب سال ۱۳۴۶ش نوراحمد اعتمادی را به ساختن کابینه مؤظف کرد. اعتمادی به تاریخ ۲۳عقرب از شورای ملی رای اعتماد گرفت و کابینه خود را به شرح ذیل اعلان داشت:

نوراحمد اعتمادی صدراعظم.

عبدالله یفتلی معاون اول صدارت.

داکتر عبدالقیوم معاون دوم صدارت و وزیر معارف.

ستر جنرال خان محمدخان وزیر دفاع .

انجینر محمدبشیر لودین وزیر امور داخله.

عبدالصمد حامد وزیر پلان.

داکتر محمدامان	وزیر مالیه.
داکتر محمداکبر عمر	وزیر تجارت.
انجنیر محمدیعقوب لعلی	وزیر فواید عامه.
داکتر محمود حبیبی	وزیر اطلاعات و کلتور.
انجنیر عظیم گران	وزیر مخابرات.
پوهاند ابراهیم سراج	وزیر صحت عامه.
امان الله منصورى	وزیر معادن و صنایع.
عبدالحکیم	وزیر زراعت.
خانم شفیقه ضیایی	وزیر مشاور.
پوهندوی غلام علی امین	وزیر مشاور.
سید مسعود پوهنیار	رئیس مستقل مطبوعات.



نور احمد اعتمادی در جلسه مجلس نمایندگان

در دورهٔ نخست وزیری اعتمادی یک بار دیگر تظاهرات متعلمین و محصلین شدت گرفت و دامن آن از کابل تا ولایات نیز کشانیده شد. مکاتب و ادارات تحصیلی مهم کابل یک تعداد خواسته های مشکل را اعلان و آن را به حکومت اعتمادی فرستادند، که بعضی در خواست های مهم آن قرار ذیل اند:



نوراحمد اعتمادی با اعضای کابینه بعد از اخذ رای اعتماد ، که پادشاه محمدظاهرخان در قصر دلکشا به حضور خویش پذیرفته است. عمل کرد و رفتار پولیس باید نکوهیده شود.

- اشخاص مسوول باید مجازات شود.
 - تاوان آن عده اشخاص پرداخته شود، که دارایی شان غارت و یا زخم برداشته باشد.
 - تضمین عدم مداخله حکومت در امور پوهنتون.
 - در محوطه پوهنتون اجازه فعالیت های سیاسی داده و شاگردان گرفتار شده رها گردد.
- چون حکومت این خواسته ها را نپذیرفت، لهذا تظاهرات برای شش ماه دوام یافت. حکومت پوهنتون را تعطیل کرد، ليله

ها بسته شد و کمی بعد وزیر معارف نیز از اثر تداوم تظاهرات اعلان بسته شدن ليله ها را کرد.



نخست وزیر در مقابل این تظاهرات بیانیۀ شدیدالحن ایراد و مشوقین آن را به جزای سنگین تهدید کرد؛ اما نه تنها که کم نشد بل ازدیاد یافت و محصلین و متعلمین به صنوف حاضر نمی شدند. این تظاهرات حتی تا دورۀ صدارت داکتر عبدالظاهر ادامه داشت. در دورۀ داکتر عبدالظاهر به خواسته های تظاهرات کننده گان جواب مثبت داده شد و در نتیجه شورا پوهنتون و وزیر معارف استعفا داد و به این ترتیب چپی ها در خواسته های خویش کامیاب شدند.

در دورهٔ نخست وزیرى اعتمادى چهار سیمینار بین المللى تدویر یافت:

● سیمینار بین المللى نمایش نسخه های خطی ۹ اسد سال ۱۳۴۵ش، سیمینار بین المللى تحقیقات کوشانى ۲۲ ثور سال ۱۳۴۹، سیمینار بین المللى خوشحال خان ختک ۲۴ اسد ۱۳۴۹ و به همکاری ادارهٔ انکشاف جهانى ایالات متحدهٔ امریکا- سیمینار بین المللى آبیاری.

همچنان اولین هیئت کمک های تخنیکى مؤسسات مربوط ملل متحد در سال ۱۳۴۹ش به افغانستان آمد.

گفته می شود، اعتمادى طرفدار چپی ها و با گروه پرچم ارتباط داشت. در دورهٔ وی چپی ها قوت گرفت که به مناسبت سالگرهٔ لینن در جریدهٔ پرچم تصویر بزرگ آن چاپ و به نام آن درود فرستاده شده بود. از همین رو ملاها و روحانیون انتقادات و اعتصابات شدید به راه انداختند. در مسجد پل خشتی حدود سه هزار نفر تجمع کرده بود، که از طرف حکومت جبراً از آنجا به موترهای سرویس بالا و به مناطق شان انتقال داده شدند. حین بالا کردن به سرویس ها مرگ بر کمونستان، مرگ به لینن، مرگ به

اعتمادی، مرگ به سردارولی و غیره شعارها سر می دادند. در مقابل این انتقادات و اعتصابات حکومت تنها با مصادره کردن جریدهٔ پرچم اکتفا کرد.

آن زمان دورهٔ ولسی جرگه سه ساله بود، وقت آن فرارسیده بود تا یک دوره ختم و دیگر انتخاب شود؛ اما وکلای هر دو دوره به استثنای افراد انگشت شمار بسواد بودند و تنها به وسیلهٔ زور و زر انتخاب شده بودند. می گویند همچو پارلمان حاضر، آن زمان نیز بسا اوقات آنها به احضار کردن وزراء، نشان دادن قدرت خویش، مناقشه ها و جنجالها میگذشت. این اوضاع اعتمادی را به مشکلات روانی دچار ساخت. با داکتر خاص شاه عبدالفتاح نجم به فرانسه رفت. تداوی شان نیز صورت گرفت؛ اما جرأت حکومتداری را از دست داده بود.



صدراعظم نوراحمدی اعتمادی در دیدار با صدراعظم
اتحاد شوروی "الکسی کاسگین"

هنگامیکه با کابینه خود در ولسی جرگه از جواب دادن به سوالات وکلاء خودداری کرد و با کابینه خود از مجلس خارج شد، وکلاء فیصله کردند که از حکومت رای اعتماد پس بگیرند، اما شاه نمی خواست اعتمادی از اثر بی اعتمادی کنار برود؛ لهذا مخفیانه موافقه شد که اعتمادی به پادشاه استعفا تقدیم نماید. در فرجام در سال ۱۳۵۰ش = ۱۶می ۱۹۷۱م اعتمادی از راه استعفا از سمت نخست وزیری کنار رفت.

کارنامه های خاص:

- نخستین هیئت کمکهای تخنیکی مؤسسات مربوط ملل متحد در دوره وی به افغانستان آمد.
- با تأسیس نمودن پوهنحی طب اساس پوهنتون ننگرهار را گذاشتند.
- تأسیس مرکز بین المللی تحقیقات کوشانی.





گر چهره های انسانان متفاوت اند؛ استعدادها، خوی و خصلت، نظریات و خوب و بد دانستن شان نیز متفاوت می باشد. نه چهره دو نفر را صد در صد مشابه پیدا کرده می توانیم و نه نظریات شان را. در مورد اشخاص خیلی مشهور افغانی نیز شاید نظریات متفاوت و مختلف وجود داشته باشد؛ اما قضاوت به اکثریت جامعه تعلق می گیرد. یکی از این اشخاص و چهره ها که جامعه آن را خیلی به دیده قدر مینگرد، سردار **محمدنعیم خان** می باشد.

محمدنعیم خان (۲۷ اپریل ۱۹۱۱-۱۹۷۸م) فرزند دوم محمدعزیز برادر کوچک محمدداؤدخان و پسر کاکای "محمدظاهرخان" می باشد.

سردار محمد نعیم خان در سال ۱۲۹۰ش مطابق اپریل ۱۹۱۱ در ده افغانان کابل دیده به جهان گشوده است.

● نعیم خان تعلیمات ابتدایه، ثانوی و اعدادیه را در لیسه های حبیبیه و امانی تا آن زمان ادامه داد که در اغتشاش کلکانی تمام مکاتب بسته شد. در این اغتشاش با بعضی از اعضای خانواده اش در ارگ محبوس بود. بعد از نجات کشور به هدایت کاکایش محمدنادر با پسر عمه خود سردار اسدالله سراج که هردو در جریان حبس شکنجه دیده بودند. برای معاینات صحی و تفریح بار اول بیرون از کشور به هند برتانوی در سال ۱۳۰۸ش = ۱۹۲۹م سفر می کند.

بعد از عودت در سال ۱۳۰۹ش = اکتوبر ۱۹۳۰م به حیث مدیر عمومی سیاسی در وزارت امور خارجه تقرر می یابد.



سردار نعیم خان با "انور سادات"

بعداً در سال ۱۳۱۱ش = ۱۹۳۲م در روم ایتالیا به حیث وزیر
مختار افغانستان گماشته شد.
در سال ۱۳۱۳ش = ۱۹۳۴م کفیل معینیت وزارت امور خارجه
بود.

در سال ۱۳۱۴ش = ۱۹۳۵م کفیل وزارت امور خارجه و معین اول سیاسی بود.

در سال ۱۳۱۵ش = ۱۹۳۶م در غیابت سردار فیض محمدخان زکریا، که به اروپا رفته بود، کفالت وزارت را به عهده داشت و نیز در غیابت عبدالمجید خان زابلی که وی نیز به اروپا رفته بود، آمر اجرائیه بانک ملی بود.

در سال ۱۳۱۶ش = ۱۹۳۷م به حیث وزیر معارف به کابینه راه یافت. هفت سال وزیر معارف بود؛ اما در ضمن معاون صدارت عظمی نیز بود.

از سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ش نماینده فوق العاده شاه درلندن و وزیر مختار شد. از سال ۱۳۲۷-۱۳۲۸ش در واشنگتن به حیث سفیرکبیر شاه مقرر شد.

از ۱۳۳۲-۱۳۴۲ش وزیر امور خارجه افغانستان بود.

سردار محمدنعیم خان حتی در همان آوان جوانی از اثر استعداد و لیاقتی که داشت، در وزارت امور خارجه در پست های مهم در داخل و خارج از کشور کار کرد.

وی از جامعه و مردم خود شناخت دقیق و مطالعه عمیق داشت و نیز شخص آگاه از نیت ها و سیاست های جهانی بود. از همین رو به حیث دیپلمات پسندیده و باتجربه در کشور ظهور کرد.



سردار محمد نعیم خان با پادشاه ایران در تهران

کاندید اکادمیسین داکتر محمد یعقوب "واحدی" در مورد
شخصیت سردار محمد نعیم خان می گوید:



((سردار نعیم خان در تأسیس انجمن تاریخ و تقویت آن
همچنان در تأسیس پشتو ټولنه و پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون
کابل نقش مهم و کلیدی داشت. وزیر معارف بود، در گسترش
معارف و تکمیل نمودن دائرة المعارف کارهای مهم و بارزی انجام
داده است. شخص نرم و حلیم بود، اما جدی در کارهای دولتی. در

دفاتر بروکراسی را خوش نداشت و طرفدار سرعت و صداقت در امور حکومتداری بود.)

در دوره وی به معارف خدمات زیاد صورت گرفت. به تأسیس مؤسسات علمی توجه بیشتری داشت. پوهنخی های ساینس، حقوق و علوم سیاسی و ادبیات یکی پی دیگر در دوره او تأسیس شد.

در سال ۱۳۲۹ش قبل از تأسیس پوهنخی حقوق و علوم سیاسی برای بلند بردن سویه علمی و معلومات آفاقی مامورین وزارت های امور خارجه، معارف و بعضی ادارات دیگر ریاست مستقل مطبوعات به نام "اکادمی علوم" در تعمیر وزارت معارف تأسیس کرد، که دروس آن بعد از رخصتی رسمی و خوش رضا بود. یکی از استادان مشهور ترکی محمدعلی "داغیبونار" که مشاور حقوقی وزارت امور خارجه بود، نظارت و تدریس این اداره را به عهده داشت. دیگر اساتید این اداره عبدالحی خان عزیز که تحصیل کرده فرانسه بود، استاد شرشایق، عالم فقهی استاد عبدالکریم خان و دیگر دانشمندان بودند.

هنگامیکه پوهنځی حقوق و علوم سیاسی تاسیس شد، تعدادی از شاملین این اکادمی بعد از سپری نمودن امتحان سویه و کامیابی در این پوهنځی جدیدالتاسیس شامل شدند.

در دوره وزارت معارف سردار محمدنعیم خان پشتو ټولنه تاسیس شد، که در کشور برای علم و فرهنگ خدماتی زیادی انجام داد و آثار قابل یادآوری را به زبانهای پشتو و دری به جامعه افغانی تقدیم کرد.

در دوره سردار محمدنعیم خان در سال ۱۳۲۲ش تدریس زبان پشتو در نصاب شامل شد. تمام مامورین دولت مکلف بودند کورسهای پشتو را تعقیب نمایند؛ اما نسبت نبود معلمین مسلکی مدتی بعد این کورسهای بسته شد.

در دوره وزارت سردار محمدنعیم خان مکاتب نسوان یکی پی دیگر تاسیس شد. در این دوره در پیشبرد پلانهای انکشافی، همکاری تعلیم یافته گان و تحصیل کرده گان قابل توجه است. دارالمعلمین ها همه ساله معلمین مسلکی را فارغ می نمود، که به حیث معلمین و آمرین مکاتب به ولایات فرستاده می شد. طبق پلان مکاتب در ولایات تاسیس و تعمیر می شد.

سردار نعیم خان همیشه از استعداد و تجربه خود استفاده مثبت می کرد، هنگامیکه وی به حیث وزیر امور خارجه تقرر یافت، در این وزارت نیز ابتکاراتی انجام داد و شخصاً از مامورین سابقه امتحان تثبیت سویه گرفت. کسانی که در امتحان کامیاب نشدند، آنان را به ادارات دیگر تبدیل کرد و بعد از اخذ امتحان در وزارت امور خارجه مامورین تعلیم یافته و تحصیل کرده را به حیث دیپلومات گماشتند.

برای پست های خارجی در وزارت امور خارجه در حضور وزیر امتحان اخذ می شد و اشخاص کامیاب گماشته می شد. سردار نعیم خان در سیاست خارجه علاوه بر آگاهی و تجربه کافی در پهلوی خود تیم کاری فعال نیز داشت و در تصمیم گیری به مشوره های آنها عمل می کرد.

موضوع پشتونستان، غیرمنسلک بودن مثبت و سنتی افغانستان، عضویت در سازمان کشورهای غیرمنسلک و حتی از مؤسسين آن شمرده شدن، تطبیق نظر و دیپلوماسی دولت شاهی آن وقت، از تجارب و نظریات این وزیر مدبر شمرده می شود. تمام پالیسی ها معقول و به طور سالم انجام داده می شد. افغانستان در

مجالس بین المللی دارای سهم بهتری بود. نعیم خان در دوره خدمت خود با مسوولین بلند رتبه، هر سال به حیث وزیر امور خارجه، نماینده پادشاه، دولت و حکومت، در جلسات سالانه اسامبله عمومی ملل متحد اشتراک می ورزید.

افغانستان آن وقت به حیث کشور غیرمنسلک شهرت خاص جهانی به دست آورد. در کشورهای متحابه وزارت‌های مختار به سفارت‌های کبرا ارتقا یافت. کمک‌های بلاعوض کشورهای دوست در تطبیق پلانهای انکشافی خیلی مؤثر بود.

عزیزنعیم فرزند سردار محمدنعیم خان نیز یکی از مؤرخین شهیر و اشخاص معروف کشور ما بود.

عزیزنعیم در سال ۱۳۱۷ش در شهر کابل در خانواده شاهی دیده به جهان گشوده است.

عزیزنعیم تعلیمات ابتدایه را در دربار شاهی و به تعقیب آن در لیسه استقلال فراگرفت. بعداً تحصیلات خود را در پوهنخئی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل ادامه داده و دیپلوم لسانس را به دست آورد. بعد از فراغت برای تحصیلات عالی بیشتر به امریکا و انگلستان رفت.

بعد از تحصیلات عالی در خارج، عزیزنعم به زودترین فرصت به کشور برگشت و در پوهنځی حقوق و علوم سیاسی به حیث استاد تاریخ تقرر یافت. این وظیفه را به شوق و صداقت انجام می داد.

استاد عزیزنعم در سال ۱۳۵۶ش به حیث سکرتر سفارت افغانستان در لندن توظیف شد و آنجا رفت. هنگامیکه کودتای خونین ثور صورت گرفت، در وهله اول سردار محمداؤد خان با تمام خانواده خود به شهادت رسید. عزیزنعم یگانه شخص خانواده شهید محمداؤد خان است که در کودتا از جغول گاو نجات یافت. بعد از کودتا وظیفه را ترک گفته و همانجا در لندن دور از وطن سکونت اختیار کرد.

سردار عزیزنعم در تبعید آرام نه نشست، بلکه به مبارزات ملی آزادی خواهی دوام داد. از طریق مطبوعاتی که در خارج از کشور نشر می شد، مبارزه خود را دوام داد. نوشته های وی وقتاً فوقتاً در "مجاهد ولس" و دیگر مطبوعات انعکاس می یافت. به مطبوعات جهانی در مورد اوضاع افغانستان می نوشت و با مصاحبه ها و تبصره ها این سلسله را دوام می داد.

استاد عزیزنعیم در مصاحبهٔ آخر خود که با مجلهٔ آسمایی انجام داده بود، در مورد حالات افغانستان موقف ملی خود چنین اظهار داشته است:



آنچه که به نام دولت اسلامی یاد می‌گردید پیش از این که تشکیل شود و هنگامیکه "دولت اسلامی" صرف به نام بر قسمت اعظم خاک افغانستان حاکمیت داشت، به جای شوراهای قلابی "اهل حل و عقد" و "هرات" برای بقای خویش، باید به اساس تقسیم اوقات قبلاً تعیین شده، بعد از مدت چهار ماه می‌گذاشت که حکومت مؤقت زمینه را برای سازماندهی آیندهٔ افغانستان مساعد سازد. بر علاوه، منسوبین دولت اسلامی حتی الامکان کوشیدند تا اختلافات نژادی، قومی، زبانی و مذهبی را دامن زنند. آنهاهمچنان نه توانستند حاکمیت سرتاسری را نه تنها در افغانستان تأمین کنند، بلکه پایتخت نیز در نتیجه به چندین حوزه بین تنظیم

معماران وطن

های رقیب تقسیم گردید. ظهور طالبان در حقیقت عکس العمل در برابر همچو بی سر و سامانی بود!

...

با این بررسی با کمال تأسف باید گفت که در نتیجه واقعات آخر در کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت، افغانستان عزیز ما شاهد بحرانهای دوامدار و خلای قدرت مرکزی خواهد بود و کشور ما را در مصیبت های مزید غوطه ور خواهد ساخت!



از طرف راست مومند، داکتر کریم باز، سردار نادر نعیم و مشوانی

ولی با ایمان خلل ناپذیر به این واقعیت تاریخی که افغانستان هرگز نمی‌میرد، هر چند که مؤقتاً در خریطهٔ دنیا از نظر پنهان می‌شود، یقیناً در آینده فرزندان در کشور ما ظهور خواهند کرد که مانند میرویس نیکه و احمد شاه بابا باز افغانستان را زنده خواهند ساخت.

حقیقتاً که استاد عزیزنعم بر افغانستان [خلل ناپذیر] باور داشت؛ اما این آرزوی وی با او یاری نکرد، قبل از آنکه جوانان چون میرویس نیکه و احمد شاه بابا برای عمران کشور به میدان برآید و افغانستان یک بار دیگر بر نقشهٔ جهان مانند گذشته بدرخشد، استاد عزیزنعم از این جهان چشم پوشید.

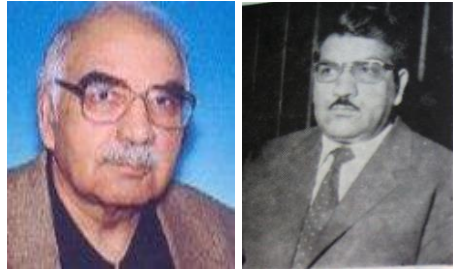
بلی! مردان ملت پرور و وطن‌دوست چون میرویس نیکه و احمد شاه بابا پیدا خواهد شد و ملت و کشور عزیز ما را از این مصیبت‌ها و آله‌ها نجات خواهد داد.

استاد عزیزنعم از اثر مریضی که عاید حالش بود به تاریخ ۲۶ جوزا سال ۱۳۸۰ش به روز یکشنبه در لندن داعی اجل رالبیک گفت. جسد استاد عزیزنعم به کابل منتقل و در حضیرهٔ تپهٔ مرنجان به خاک سپرده شد.

کارنامه های خاص:

- سردار محمدنعیم خان انسان مبتکر بود، در هر اداره یی که تقرر می یافت، ابتکارهایی انجام می داد.
- در وزارت امور خارجه دیپلماتها را به طور شفاف و به اساس استعداد و لیاقت مقرر می کرد.
- با تأسیس پشتو ٲولنه خدمت بزرگی را به ملت افغان انجام داد.
- با تدریس پشتو در نصاب تعلیمی حیثیت لسان پشتو را اعاده وبه جا کرد.





هنگامیکه سرسختی ها، سرتبگی ها و سیاستهای نادرست طالبان بعد از تجاوز ۱۴ ساله شوروی ۱۴ سال بعد به زمامدار دیگر باقوت دنیا جواز هجوم به دست داد؛ هنوز درست در گوشم طنین انداز است، که با فرود آمدن نخستین طیاره نظامی همان روز شادروان به صدای خیلی گرفته با یک رادیوی خارجی در سرویس خبری پشتو چنین گفت:

((له همدې لحظې وروسته زه افغانستان ته یو خپلواک هېواد نه شم ویلای...))

شاید همین نظر و یا به اصطلاح امروزی سهو بود، که در تقسیمات و سهمیه های بعدی مطلقاً از نظر افتیده بود؛ اما داکتر **عبدالصمد حامد** در حافظه تاریخ کشور ثبت است و ثبت خواهد بود.

داکتر عبدالصمد حامد به تاریخ هشتم جنوری سال ۱۹۲۹م در شهر جلال آباد ولایت ننگرهار در خانواده عبدالرزاق خان محمدزی دیده به جهان گشوده است. کمی بالاتر از بازار کپره خوگیانی در جای به نام "سورمی" خانواده وی میزیست که هنوز نیز به نام سرداران شهرت دارد.

عبدالصمد حامد تعلیمات ثانوی را در لیسه نجات در سال ۱۳۲۸ش به پایان رسانید و بعداً برای تحصیلات عالی به سویس فرستاده شد. آنجا در سال ۱۳۳۶ش = ۱۹۵۷م در رشته قانون به اخذ دیپلوم داکتری مؤفق گردید. به تاریخ ۱۵ قوس سال ۱۳۳۶ش در پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل به حیث استاد مقرر شد. در سال ۱۳۳۷ش به حیث مدیر عمومی تعلیم و تربیه پوهنتون مقرر گردید. در سال ۱۳۳۹ش به حیث معاون تدریسات ثانوی و در سال ۱۳۴۰ش به حیث رئیس آن اداره گماشته شد.

در سال ۱۳۴۲ش به حیث والی پروان و در سال ۱۳۴۳ش به حیث رئیس پوهنتون کابل ایفای وظایف نموده است.

در سال ۱۳۴۴ش به حیث وزیر پلان تعیین شد. در سال ۱۳۴۶ش به حیث سکرتر جنرل افغانی سره میاشت مقرر شد و با

حفظ همین پست یک بار دیگر در همین سال به حیث وزیر پلان مقرر و تا ۲۲ سنبله سال ۱۳۴۸ش کفیل همین وزارت بود.

شادروان عبدالصمد حامد در پست های مختلف عالی کار کرده است. در سال ۱۳۴۳ش = ۱۹۶۴م عضو تسوید قانون اساسی بود. بعد از کودتای ثور در سال ۱۳۵۷ش = ۱۹۷۸م محبوس و در ۱۳۵۹ش = ۱۹۸۰م از حبس رها و به اروپا پناهنده شد.

عبدالصمد حامد در دوره صدارت داکتر عبدالظاهر معاون باصلاحیت صدارت عظمی بود. باوجود کارکردن در پست های بلند، انگشت انتقاد به سوی وی دور خورده نمی تواند. وی باکشور و ملت هیچگاه خیانت روا نداشته است. وی جهاد و هجرت را ذریعه تجارت نه پنداشته، از همین رو هنرمندان انتساب تخلیق های هنری خود را بانام وی گره داده است:

انتساب

به نام آنکه هجرت و جهاد را ذریعه تجارت نه دانسته؛ به نام آنکه در راه استقلال فداکاری کرده؛ به نام آنکه اموال مهاجرین و مجاهدین را به غارت نبرده؛ به نام آنکه به هوس اقتدار خود را ملوث نکرده؛

به نام آنکه ذهن و فکر، قلم و زبان وی نسبت به شمشیر زیاد کار می کرد؛ به نام آنکه به برکت تقوای ملی اوقات جدید و قدیم به نام وی میبald؛ به نام آنکه تا هنوز مورد تهمت ناحق نیز قرار نگرفته؛ به نام آنکه منافع ملی را از دیگر منافع مقدس و مقدمتر میدانست؛ به نام آنکه بیگانه پرستی در نظر شان کفر بود؛ به نام آنانی که غرور ملی و خودداری به آنان میبald؛ به نام آنانی که در قلوب مردم جا گرفته است؛

خواننده گان گرامی این اشخاص را شناختید؟ اینها کی هستند؟! اینها همان ستاره های تابناک قافله هجرت افغانی هستند که به یکی از آنها سید شمس الدین مجروح می گویند و به دیگر آن داکتر عبدالصمد حامد.

شادروان عبدالصمد حامد به تاریخ ۱۱ جدی سال ۱۳۹۱ ل = یکشنبه ۳۰ دسمبر ۲۰۱۲ م در جرمنی به عمر ۸۳ سالگی چشم از جهان فانی پوشید و دورتر از آغوش لطیف و پرحرارت کشور معشوقه خویش جان را به مالک خویش سپرد. جنازه اش انتقال و در حوضه ابایی شان به خاک سپرده شد.

کارنامه های خاص:

➤ یک چهره نامور و مشهور در عرصه دیپلوماسی افغانستان بود.

➤ شخص ملت پرور، کارآگاه، عالم و ودیندار بود، که تا آخر عمرش در مقابل ملت و کشور خود خیانت روا نداشت.

➤ در دوره جهادی راستی، صداقت و دیانت خود را به اثبات رساند و جهاد و هجرت را وسیله تجارت نساخت.

➤ به معنی حقیقی آن، استقلال کشور و ملت خود را می خواست؛ اما بدبختانه که این آرزوی پاک را با خود به گور برد.





در افغانستان معاصر نقش زنان یک فصل جداگانه تاریخ و خیلی مهم است، با تأسف که در این راستا تا حال هیچ کاری صورت نگرفته است. اگر این فصل تکمیل شود؛ واضح است که در راستای پیشرفت زنان خیلی پرارزش خواهد بود.

در مرحله های مختلف تاریخی افغانستان معاصر زنان مختلف در عرصه های مختلف زنده گی و حکومتداری، خدماتی قابل ملاحظه یی انجام داده است. اگر کارنامه ها، مشخصات، قابلیت ها، خدمات و نصایح زنان نامور چون گوهرشادیگم، نازو انا، زرغونه انا، میرمن عینو، سپینه ادی، غازی ادی، ملالی وغیره به حیث یک فصل طلایی جمع آوری و به مردم تقدیم شود؛ یقیناً که یک گامی مهم در راستای پیشرفت و صلح همیشه گی در کشور خواهد بود.

کبرا نورزایی نیز قابل یادآوری ویژه، در همین فصل است. نورزایی اسمی است که هموطنان به آن همیشه افتخار خواهد کرد. نورزایی اسمی است که هموطنان تا اکنون آن را به صفات نیک و پسندیده یادآور می شوند. نورزایی در تاریخ معاصر افغانستان نخستین زنی است که به حیث وزیر مقرر گردیده است. همچنین نخستین وزیر زن صحت عامه افغانستان بود.

کبرا نورزایی دختر مرحوم بسم الله خان در سال ۱۳۱۱ش = ۱۹۳۲م در باغبان کوچۀ کابل دیده به جهان فانی گشوده است. نورزایی چهار خواهر و سه برادر داشت. طفولیت شان در باغبان کوچه سپری شد؛ اما بعداً در کارته سه و کارته چهار سکونت داشت.

تعلیمات ابتدایی و ثانوی خویش را در لیسه ملالی به پایان رسانید و بعد در پوهنخی ساینس پوهنتون کابل شامل شد. در سال ۱۹۵۳م از این پوهنخی به درجه ممتاز فارغ شد. بعد از فراغت به حیث معاون لیسه ملالی گماشته شد و بعداً به حیث نخستین مدیر افغان ایفای وظیفه نمود. قبل از آن مدیریت لیسه ملالی را استادان فرانسوی عهده دار بودند. در زمان مدیریت نورزایی لیسه ملالی

پیشرفت قابل توجهی نمود و به حیث بهترین لیسه افغانستان شناخته شد.

کبرا نورزایی کتابخانه لیسه را غنی و لابراتوارهای فزیک و کیمیا را به تجهیزات ممکن آن زمان مجهز ساخت.

از سال ۱۳۳۱-۱۳۳۷ش = ۱۹۵۲-۱۹۵۷م علاوه بر مدیریت لیسه به حیث رئیس مؤسسه نسوان نیز مقرر گردید. در سال ۱۳۳۶ش = ۱۹۵۷م مؤسسه نسوان به اساس اساسنامه و اهدافی که داشت، به حیث یک سازمان مستقل به نام "مېرمنو ټولنه" ثبت گردید که با انجام این کار به نهضت زنان و به سهم آنها در امور توجه بیشتر شد.

کبرا نورزایی در سال ۱۳۳۷ش = ۱۹۵۸م برای ادامه تحصیلات عالی به پوهنتون "سوربون" پاریس رفت. بعد از تکمیل نمودن تحصیلات در فرانسه، در پوهنتون کابل به حیث رئیس پوهنځی تدبیر منزل گماشته شد. در سال ۱۳۴۳ش = ۱۹۶۴م عضویت کمیسیون مشورتی تدقیق قانون اساسی را به دست آورد. این کمیسیون متشکل از ۲۳ عضو بود که دو نفر از اعضای زن آن کبرا نورزایی و معصومه عصمتی وردگ بودند. هر دو از پیشتاز

نهضت زنان و از جمله زنان تحصیل کرده انگشت شماری محسوب می شدند.

کبرا نورزایی از سال ۱۳۴۴-۱۳۴۸ ش = ۱۹۶۵-۱۹۶۹ م به حیث وزیر صحت عامه ایفای وظیفه نمود. کارهای مهم و ارزشمند نورزایی به حیث وزیر صحت عامه، تأسیس یک تعداد شفاخانه ها و کلینیک ها، تصویب کردن قانون ادویه جنزیک در کشور و تأسیس انجمن های رهنمود خانواده در کابل و ولایات بود. وی به حیث وزیر صحت با شجاعت و لیاقت کاری به تمام مناطق دور افتاده کشور سفرهایی را انجام داد، که از جمله آن به گونه مثال پروان، لوگر، قندز، هرات، چخانسور، بلخ، هلمند، کونر، ننگرهار، لغمان و بدخشان را نام گرفته می توانیم. نورزایی به همکاری مامورین و ومنسوبین به مراکز صحی رونق و زیبایی بیشتر بخشید.

با آنکه کبرا نورزایی داکتر طب نبود، اما در زمان مسوولیت شان خدمات صحی بسیار گسترش و بهبود یافت و تاریخ صحی کشور آن را به نام وزیر مدبر و کامیاب باخود ثبت کرد.



کبرا نورزایی در دورهٔ جمهوریت در سال ۱۳۵۲ = ۱۹۷۳م یک بار دیگر به حیث رئیس مؤسسهٔ "د مېرمنو ټولنه" گماشته شد. کارهای مهم وی در مېرمنو ټولنه از این قرار بود: توسعه و انکشاف پروگرامهای سواد آموزی، ایجاد کودکانها و مکاتب نسوان در مرکز و ولایات.

کبرا نورزایی در سال ۱۳۵۶ش = ۱۹۷۷م به حیث نمایندهٔ ناحیهٔ هفتم شهر کابل انتخاب و به حیث عضو لویه جرگه در تصویب قانون اساسی همان سال سهم گرفت.

نورزایی استعداد و قریحه شعر سرایی داشت و اشعار وی نیز به میراث مانده است. وی ازدواج ننمود و سالهای شیرین عمر خویش را در خدمت کشور و ملت سپری نمود.

نورزایی در جنگها و تشنجات آخر نیز کشور را ترک نگفت، در حالیکه مجبور شد برادران و خواهران خود را به ترک کشور تشویق نماید؛ اما خودش با مادر و خواهر کوچک خود تا آخر عمر در کابل به سر برد.

کبرا نورزایی در سن ۵۴ سالگی در آغوش وطن در سال ۱۳۶۵ش = به تاریخ ۳۰ جنوری ۱۹۸۶م در ساحة کارته سه در خانه خود امانت الهی را به اله خود تحویل داد و در حضیره شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

کبرا نورزایی در سالهای ۶۰- ۷۰ م قرن بیست از جمله زنان پیشتاز افغانستان بود که نامش فخر زنان افغان و در تاریخ معاصر کشور ماندگار است.

کارنامه های خاص:

- نخستین مدیر افغان لیسه ملالی و یکی از پیشتازان نهضت زنان بود.
- اولین وزیر زن در تاریخ افغانستان بود.
- نخستین وزیر زن صحت عامه افغانستان بود.
- در تمام وظایف و امور از خود شایسته گی و ابتکاراتی نشان داده است.
- آغوش کشور برایش چنان محبوب بود که تا آخرین رمق حیات از آن جدا نشد.





می گوید:

د باز له ځالې باز او د ټپوس له ځالې ټپوس الوځي؛
 محیط علمی- فرهنگی لغمان شاداب در تاریخ علمی-
 فرهنگی و سیاسی افغانستان سهم خیلی بسزا و قابل یادآوری داشته
 است. چنان چهره ها برای خدمت به ملت و کشور تقدیم داشته،
 که نام هر یک شان نه تنها برای لغمان بلکه برای تمام ملت مایه
 افتخار است.

در ده بغلک لغمان سرسبز میرزا عبدالقادر چهره ای بود، که
 بعد از خود نیز به ملت و کشور اشخاص سرشناس و قابل یادآوری
 را تقدیم داشت. از جمله این اشخاص یکی هم **داکتر عبدالقیوم**
 فرزند میرزا عبدالقادر ابراهیم خیل است.

داکتر عبدالقیوم در سال ۱۲۹۷ش. در ده بغلک مرکز لغمان دیده به جهان گشوده است. چنانکه از نامش هویدا است پدرش میرزا بود. میرزایی درجهٔ بلند تعلیمات سنتی آن زمان بود. میرزا عبدالقادر شخصاً نیز دو دوره عضو ولسی جرگهٔ افغانستان بود.

داکتر عبدالقیوم سند بکلوریا را از لیسهٔ حبیبیهٔ کابل به دست آورده است. دیپلوم B.A را از پوهنتون ایلونایز (Illinose) امریکا، دیپلوم M.A را از پوهنتون شیکاگو و دیپلوم داکتری را از پوهنتون دینور (Denver) به دست آورده است.

مرحوم داکتر عبدالقیوم بعد از برگشت به کشور در جدی سال ۱۳۲۷ش به حیث عضو تدریسات مسلکی وزارت معارف تقرر حاصل کرد. در جدی سال ۱۳۲۸ش به کفالت ریاست دارالمعلمین ها گماشته شد.

در قوس سال ۱۳۳۱ش کفیل ریاست عمومی ناوهٔ هلمند مقرر شد و در جدی همین سال به حیث رئیس ناوهٔ هلمند تعیین گردید. در قوس سال ۱۳۳۹ش بر علاوه ریاست ناوهٔ هلمند به حیث وکیل حکومت اعلائی گرشک نیز تعیین شد.

در حوت سال ۱۳۴۱ش به اساس فرمان صدارت عظمی به حیث کفیل وزارت مخابرات تقرر یافت. در جوزای سال ۱۳۴۲ش به اساس فرمان صدارت عظمی تبدیلاً به حیث کفیل وزارت امور داخله مقرر شد. مدتی معین وزارت صحت عامه نیز بود.

داکتر عبدالقیوم در کابینه نوراحمد اعتمادی معاون دوم صدارت عظمی و وزیر معارف مقرر شد. او به حیث وزیر معارف به معارف کشور خدمات زیاد و ارزنده یی انجام داده است. در دوره وی در تمام افغانستان به مکاتب ارتقا داده شد. مکاتب نو ایجاد و در عرصه معارف یک تحول بزرگ مثبت به میان آمد.

در این مورد سرمحقق نصرالله "ناصر" می گوید:



سرمحقق نصرالله ناصر با معاون سرمحقق عبدالظاهر شکیب در حال مصاحبه

((مرحوم داکتر عبدالقیوم که قبلاً وزیر معارف بود، شخصاً من وی راندیده ام؛ اما از مردم شنیده ام که در دوره وی به سطح کشور مکاتب و لیسه های زیادی تأسیس شده است. هنگامیکه من از صنف نهم به دهم کامیاب می شدم، البته سال ۱۳۴۸ش بود و داکتر عبدالقیوم وزیر معارف بود، در همین سال متوسطه کرغه بی، لیسه شد. متوسطه میا عبدالکریم الیشنگ و متوسطه شیخ محمدعثمان سنگر الینگار به لیسه ارتقاء یافت. متوسطه نسوان مرکز نیز به لیسه ارتقا یافت و مکاتب زیاد دیگر نیز

تأسیس شدند. چنانکه قبلاً گفتم در نظر داکتر عبدالقیوم مانند داکتر ظاهر تمام افغانستان لغمان بود، پس وی برای تمام افغانستان کار می کرد و کار کرده است.

داکتر ظاهر را به این ملحوظ نام بردم، می گوید از لغمان چند نفر به حضور شان رفته بودند و مشکلات لغمان را برایش بیان می کرد، طبعاً که این توقع را داشتند تا برای لغمان باید فوق العاده کار کند؛ اما وی برایش گفته بود که شما از کدام لغمان نام می برید؟ در نظر من تمام افغانستان لغمان است.

هدف شان چنین بود که من تمام افغانستان را مانند لغمان دوست دارم و میخواهم به تمام افغانستان خدمت انجام دهم.))
داکتر عبدالقیوم به لسان انگلیسی تیسزهای ماستری و داکتری خویش را نوشته است.

در سال ۱۳۳۸ش تقدیرنامهٔ درجهٔ سوم برایش تفویض گردیده است. در سال ۱۳۴۱ش از طرف پادشاه با دادن نشان درجه سوم "ستوری" نوازش گردیده است.

داکتر عبدالقیوم به کشور های ایران، ترکیه، جرمنی، انگلستان، کانادا و امریکا سفرهایی داشته است و دوره یازده ساله تحصیلات عالی را نیز در امریکا سپری کرده است.

کارنامه های خاص:

- شخص وطندوست و تمام خانواده وی افتخار خدمت وطن را دارا می باشد.
- به حیث وزیر معارف مکاتب جدید زیادی را تأسیس و به معارف عمومیت بخشید.
- محافظ منافع ملی، صاحب مفکوره ملی و انسان بی تعصب بود.
- تمام کشور را خانه خود می دانست و روند معارف تمام کشور را تسریع بخشیده و انکشاف داده است.





چې غوتې پسې وهې په لاس به درشي
چا ويل چې په درياب کې گوهر نشته

یک زمان زن در جامعه افغانی ملکیت بود و در بسیاری از مناطق افغانی هنوز نیز چنین است؛ اما فضل پرودگار است که این حالت به ویژه در دهه هشتم قرن حاضر بسیار تغییر کرد. زن به میدان آمد، ظهور کرد، حق خواست، حق برایش داده شد و حق داده خواهد شد.

زن و مرد لازم و ملزوم اند، این سنت الهی است، الله تعالی می فرماید که هر چیز را جوره خلق نموده اند:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ {٤٩} الذاریات

بدون چند استثنی اگر زن نمی بود، مرد نبود و اگر مرد نمی بود زن نبود. می گویند حق گرفته می شود داده نمی شود. اگر برای

گرفتن حقوق زن، زنها خودشان مبارزه نمایند، واضح است که خیلی کمی از مردم حقوق شان را زیر پا نخواهد کرد. این را باید بپذیریم که خیلی کمی از زنها از این راز آگاهی دارند و برای به دست آوردن حقوق خود و هموعان خود مبارزه می نمایند.

از جمله همین مبارزین یکی هم خانم **معصومه عصمتی** وردگ بوده. معصومه عصمتی یکی از بنیانگذاران نهضت اجتماعی زنان نیز بود. که این نهضت برای به دست آوردن حقوق زنان صادقانه و سرسختانه مبارزه کرد. عصمتی از جمله مبارزین سرسخت حقوق زنان در افغانستان بود و ریاست سرتاسری نهضت زنان افغانستان را نیز به عهده داشت.

معصومه عصمتی وردگ دختر عبدالحق خان و در ۱۳۰۹ش در شهر کابل دیده به جهان گشوده بود. تحصیلات ابتدایی و ثانوی را در لیسه ملالی شهر کابل به اتمام رسانیده بود. بعد از فراغت در همین لیسه به حیث معلم مقرر گردید. بعداً در سال ۱۳۲۸ش در پوهنتون کابل در پوهنخی تعلیم و تربیه شامل گردید و در سال ۱۳۳۲ش فارغ و سند لسانس را به دست آورد. بعد از فراغت از طریق یک بورس علمی جهت تحصیلات عالی به کشور امریکا

رفت و آنجا در ایالت شیکاگو از کالج نیشنل در بخش تعلیم و تربیه دیپلوم ماستری را به دست آورد.

عصمتی بعد از برگشت به کشور در وزارت معارف به حیث مفتش عمومی مکاتب مقرر گردید. مدت یکسال این عهده را به دوش داشت و در سال ۱۳۳۷ش به حیث مدیر لیسه زرغونه گماشته شد. در سال ۱۳۳۹ش به حیث آمر عمومی مکاتب زنانه مرکز و ولایات تعیین گردید.

در همین سال مسوولیت مجله " تربیت دختران " نیز برایش سپرده شد، که از طرف وزارت معارف به خاطر بلند بردن سطح آگاهی زنان و دختران به نشر می رسید.

از سال ۱۳۴۰ الی ۱۳۴۳ش به حیث استاد جغرافیه در پوهنخی های ادبیات و اقتصاد ایفای وظیفه می نمود. در سال ۱۳۴۳ش به حیث عضو مشورتی در کمیسیون قانون اساسی در لویه جرگه اشتراک نمود.

عصمتی در سال ۱۳۴۴ش به حیث نماینده ولسوالی معروف ولایت قندهار به شورای ملی راه یافت و الی ۱۳۴۸ش این وظیفه را به دوش داشت. در سال ۱۳۵۰ش در لیسه ملالی به حیث معلم

تعیین گردید و در سال ۱۳۵۸ش به حیث استاد دارالمعلمین سیدجمال الدین افغان مقرر گردید.

در سال ۱۳۵۹ش در اکادمی علوم افغانستان به حیث عضو علمی قبول و چند سال در این اداره عالی امور علمی- تحقیقی را انجام داد.

در سال ۱۳۶۶ش امور ریاست شورای سرتاسری برایش سپرده شد و در سال ۱۳۶۹ش به کابینه دولت به حیث وزیر معارف راه یافت.

عصمتی وردگ از جمله اولین زنانی بود که در شرایط بسیار دشوار در پوهنتون کابل در صنف مشترک با مردان تحصیلات خویش را به پیش برد. در آن زمان محصلین اناث انگشت شماری در پوهنخی وجود داشت.

معصومه عصمتی بر علاوه زنده گی علمی- سیاسی یک نویسنده، محقق و خانم فرهنگی نیز بود. در خارج از کشور در سیمینارهای علمی- تحقیقی سهم فعال داشته است.

می گویند در پیشرفت و کامیابی وی پدرش نقش فعال داشت. پدر شان او را تشویق می کرد که زنان نیز در جامعه مانند مردان حق دارند و باید چون مردان به وطن خویش خدمت نمایند.

عصمتی همیشه به قهرمانان افغان می بالید و می گفت که از انسان وقتی شخصیت ساخته می شود که در آغوش یک مادر پرهیزگار تربیه شود. دائماً ورد زبان شان قصه های میرمن نازو، ملالی، زرغونه انا، غازی ادی و غیره می بود.

در سال ۱۳۳۳ش جایزه آریانا را به دست آورد. در سال ۱۳۵۴ش = ۱۹۷۵م از طرف کمیسیون زنان هند جایزه بین المللی سال صلح برایش تفویض شد، که ریاست این کمیسیون را ایندرا گاندی به عهده داشت.

عصمتی در عرصه نویسنده گی داستانهای کوتاه را نیز به رشته تحریر درآورده است. آثار عصمتی قرارذیل اند:

- ۱- خوشحال ختیک کیست؟ چاپ سال ۱۳۳۲ش.
- ۲- د مخ پر انکشافه هېوادو اجتماعي، اقتصادي، سياسي او فرهنگي پرابلمونه.

۳- انکشاف موقف زنان از زمان احمدشاه ابدالی الی ختم سلطنت امیر عبدالرحمن خان.

۴- موقف و نقش زنان افغانستان از اواخر قرن هژده الی قرن نوزده.

این اثر در سال ۱۳۶۵ش از طرف مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم افغانستان چاپ گردیده است.

۵- د پښتنې پېغلې او مېرمنې د ژوندانه انځور او انعکاس په لنډیو کې.

۶- نقش و موقف زنان از زمان امیر حبیب الله خان الی ختم نهضت امانی (ناچاپ).

۷- ناموران زنان جهان در سراج الاخبار افغانیه، از محمود طرزی، گردآورنده عصمتی، سال چاپ ۱۳۶۶ش.

در سال ۱۳۷۱ش از اثر وضعیت بد مجبور به ترک کشور گردید و در فرانسه پناهنده شد و تا آخر شبهای حیات آنجا زنده گی مهاجرت را سپری کرد.

خانم معصومه عصمتی به تاریخ ۲۲ قوس سال ۱۳۸۶ش از اثر مریضی به عمر ۷۷ سالگی داعی اجل را لیک گفت.

کارنامه های خاص:

- از جمله نخستین زنان افغان بود که حتی زولانه های عنعنوی هم دست شان را از قلم باز نداشت.
- عصمتی نویسنده، سیاستمدار، فرهنگ پرور، وکیل، مدیر و وزیری بود که از بطن جامعه نشئت کرده بود.
- در دوره وزارت خویش نشانی های کمونستی را از نصاب تعلیمی کشیده و به نصاب دوباره صبغه ملی و اسلامی بخشید.
- یک زن نمونه بی و قابل حساب بود.





افغانستان خانه همه افغانها است، اینجا تمام اقوام در نام افغان اشتراک دارند. هستند اشخاص ملی از هر قوم و قبیله که به این کشور مشترک خدمات صادقانه و قابل ستایشی انجام داده اند. این شعار رئیس جمهور محمداشرف "غنی" (هیچ افغان از افغان دیگر کمتر نیست و هیچ افغان از افغان دیگر برتر نیست) برای آینده روشن این کشور خیلی مهم است. حقیقت این است که برای تعمیر این کشور بعضی از فرزندان شجاع تمام اقوام افغانی خدمات زیادی را انجام داده است؛ یکی از این فرزندان نامور هم داکتر **عبدالواحد سرابی** می باشد.

داکتر عبدالواحد سرابی به تاریخ ۱۲ حمل سال ۱۳۰۵ش در قریه خواجه سراب ولسوالی جغتو ولایت غزنی دیده به جهان گشوده است.

تعلیمات ابتدایی را طبق معمول آن زمان از ملا امام قریه خود فراگرفته است. به تاریخ ۱۹ قوس سال ۱۳۱۶ش در صنف دوم مکتب نجات (امانی کنونی) شامل گردیده است. در سال ۱۳۲۶ش از این مکتب سند فراغت را به دست آورده است.

در عقرب سال ۱۳۲۸ش در لیسه نجات به حیث ترجمان تدریسی و معلم تقرر یافت. در سال ۱۳۲۹ش از طرف وزارت معارف برای تحصیلات عالی در رشته تجارت به اروپا فرستاده شد و در پوهنخی علوم تجارت شهر "ویانای" کشور اطریش شامل گردید.

در سال ۱۳۳۳ش از این پوهنتون در رشته اقتصاد سند ماستری را به دست آورد؛ اما برای تحصیلات دیگر در این پوهنتون کمر همت بست و در سال ۱۳۳۶ش در این رشته به اخذ دیپلوم عالی دکتورا فایق آمد.

بعد از برگشت به کشور در ماه اسد همین سال در پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل به حیث عضو تدریسی تقرر یافت. در سال ۱۳۳۹ش به حیث رئیس پوهنخی اقتصاد گماشته شد. در سال ۱۳۴۲ش بر علاوه استادی و ریاست پوهنخی اقتصاد، امور

معاونیت علمی پوهنتون کابل را نیز انجام می داد. در دوره پادشاه (محمدظاهر) عضو شورای مشورتی قانون اساسی و در ۱۳۴۳ش عضو فعال لویه جرگه بود.

از جدی سال ۱۳۴۴ش تا عقرب ۱۳۴۶ش به حیث رئیس پوهنځی اقتصاد و استاد کار می کرد.

در عقرب سال ۱۳۴۶ش در کابینه اول اعتمادی وزیر مشاور و سرپرست وزارت معادن بود.

در قوس سال ۱۳۴۸ش در کابینه دوم بناغلی اعتمادی به حیث وزیر پلان گماشته شد.

در کابینه داکتر عبدالظاهر وزیر پلان و در کابینه موسی شفیق وزیر پلان و منشی شورای وزیران بود.

بعد از کودتای محمد داؤدخان از ۱۳۵۲-۱۳۵۸ش وظیفه رسمی نداشت. در سال ۱۳۵۸ش مشاور اقتصادی وزارت عدلیه مقرر

گردید. در دلو سال ۱۳۵۸ش باحفظ حقوق استادی پوهنتون به حیث مشاور وزارت تحصیلات عالی و مسلکی مقرر گردید.

در کابینه سلطانعلی کشتمند در ردیف سایر غیرحزبیها، مشاور وزیر بود.

در دلو سال ۱۳۶۸ش به حیث وزیر تحصیلات عالی و مسلکی گماشته شد.

در سال ۱۳۶۹ش در بخش اقتصاد و مطبوعات معاون ریاست جمهوری بود. در کابینه خالقیار به حیث معاون صدارت و وزیر پلان تقرر حاصل کرد. در زمان دولت اسلامی در دوره صبغت الله مجددی از طرف حزب وحدت به حیث وزیر احیا و انکشاف دهات نامزد شد؛ اما سرابی از داشتن وظیفه رسمی معذرت خواست. در زمان دولت اسلامی در دوره برهان الدین ربانی از طرف حزب وحدت وزیر تجارت تعیین شد، که باقطع شدن روابط حزب مذکور با دولت دوره کار رسمی شان اختتام یافت.

سرابی بعد از آغاز جنگهای داخلی بر سر قدرت به اروپا رفته و تا اکنون در شهر رستک آلمان به سر میبرد.

سرابی در ضمن وظایف دولتی سرگرمی علمی- فرهنگی نیز داشت، که مقالات شان در مطبوعات کشور انعکاس یافته است. همچنین در داخل و خارج از کشور در بعضی سیمینارها و کنفرانسها نیز اشتراک داشته و در بعضی پوهنتونهای آلمان چون

هایدنبرگ، ارلنگن، رستک و پرستن امریکا نیز سخنرانی‌هایی داشته است.

داکتر عبدالواحد سرابی در دورهٔ محمدظاهرشاه سه تقدیرنامهٔ درجهٔ سه به دست آورده است. در آن زمان مدال لویه جرگه را نیز به دست آورده است. در دوران حاکمیت حزب دیموکراتیک نیز چند مدال و نشان خدمت و لیاقت برایش داده شده است.

کارنامه های خاص:

- مدت مدیدی در ادارات مختلف دولتی برای کشور صادقانه خدمت کرده است.
- برعلاوه ادارات دیگر در ادارات علمی نیز به حیث شخص علمی به کشور خدمت کرده است.
- مانند بعضی ها شخص متعصب و محدود اندیش نیست، مفاکوره ملی دارد.





در تربیه و پرورش انسان محیط اهمیت خیلی بسزای دارد، از همین رو ضرب المثل پشتو است:

چې اوسې په خوی به دهغو سې

تجارب نشان داده است که اطفال مناطق کوهستانی و دهاتی در مدارس، مکاتب، و پوهنځی ها نسبت به اطفال شهری هوشیارتر و لایق تر اند؛ اما این نیز هویدا است که تعداد دانشمندان، علماء و اشخاص مسلکی هنرهای مختلف نسبت به دره ها، دهات و روستاها در شهرها بسیار است؛ کدام علت دیگری در بین وجود ندارد بلکه یگانه عامل، محیط تربیوی است. اگر مانند شهرها در اطراف، دهات و روستاها سهولت های تربیوی فراهم گردد، آشکار

است که کشور در عرصه های مختلف علوم حتی تا سطح نواخ علماء و دانشمندان زیاد خواهد داشت.

- اگر در شهرها یک تعداد زنان مسلکی داریم؛ این برکت همان محیط تربیوی است. کسی که از این محیط استفاده مثبت کرده و بعداً به نیت ادا کردن دین به نجات، صحت و سلامتی کشور کمر همت بسته یکی هم جنرال **سهیلا صدیق** است.

سهیلا صدیق دختر سردار محمد صدیق خان در سال ۱۳۲۷ش در نواب خان باغ شهر کهنه کابل دیده به جهان گشوده است؛ اما اصلاً از سرداران ولسوالی معروف ولایت قندهار می باشد. سهیلا صدیق در سال ۱۳۴۳ش در پوهنخئی طب پوهنتون کابل شامل گردید. در سال ۱۳۴۵ش از طریق یک بورس تحصیلی برای تکمیل تحصیلات عالی به اتحاد شوروی آن وقت فرستاده شد و در انستیتیوت اول طب مسکو شامل گردید.

در سال ۱۳۵۳ش به اخذ نمرات عالی در جراحی عمومی دیپلوم Ph.D را به دست آورد. بعد از برگشت به کشور طبق ضرورت و لزوم دید به اکادمی علوم طبی معرفی گردید. صدیق در

اکادمی علوم طبی از خود لیاقت و صداقت نشان داده، که رهبری اکادمی علوم طبی از طریق وزارت دفاع ملی خواستار کار دایم وی در این اداره شد و در فرجام از رتبهٔ ملکی به نظامی تعدیل و به حیث جگتورن تقرر حاصل کرد.

جنرال صدیق با کشور خود چنان عشق می ورزد که در جریان جنگهای نامنحوس داخلی نیز عشق و پندوستی او را اجازهٔ بیرون رفتن از کشور نداد. در پهلوی وطنداران خود ماند، در غم و اندوه با آنها سهیم بود، به زخمهای وطنداران زخمی خود مرهم میگذاشت و جسدهای توتۀ توتۀ آنها را میدوخت.

بعد از خدمت طولانی به کشور و ملت خود در زمان حکومت جمهوری اسلامی رتبهٔ برید جنرالی را به دست آورد. بعداً به رتبهٔ دگر جنرالی ارتقاء یافت و اکنون به سطح کشورهای منطقه یکی از دو دگر جنرال زن می باشد.

در دورهٔ اداره مؤقت به حیث وزیر صحت عامه مقرر شد و در دورهٔ ادارهٔ انتقالی در امور صحی مشاور مقام ریاست جمهوری بود. جنرال سهیلا صدیق به حیث متخصص جراحی عمومی در

جریان وظیفه خویش در بیش از ۲۰۰۰ عملیات جراحی سهم فعال داشته است. تخصص مشخص وی دوختن تیلی (طحال) می باشد و در این عرصه دست باز و بی همتا دارد.

صدیق به مسلک خویش می بالد، می گوید که نجات دادن انسان را از درد و الم عبادت می دانم و در وظیفه خویش به مسایل سیاسی، تعصب و تبعیض اشتیاق ندارم. صدیق می گوید این انگیزه را پدرم برایم داده و هنوز هم در گوشه‌هایم طنین انداز است، که شما از تمام افغانستان هستید، افغانی بیندیشید و افغانی عمل کنید.

وی با مسلک خود بی حد عشق می ورزد، همین سبب بود که به جسم ناتوان تا این اواخر به شفاخانهٔ اکادمی علوم طبی می رفت و در جریان عملیات کمک می کرد.

جنرال صدیق می گوید حالا ارج گذاشتن به طبقهٔ اناث ازدیاد یافته، زنان نوازش می شود، به امور رهبری و تصمیم گیری راه یافته و دولت نیز در تلاش بلند بردن ظرفیت و پیشرفت آنها است. در اردو نیز از احترام ویژه ای برخوردار هستند و زمینه برای پیشرفت آنها مساعد گردیده است؛ لهذا باید خانمهای افغان در هر عرصهٔ

زندگی نقش سازنده‌ی بی‌انجام دهند و دیگر منتظر کمک‌های سخاوتمندانه نشینند.

جنرال صدیق از اثر خدمات برازنده و شایسته‌ی خویش نشان‌های درجه اول، دوم و سوم "ستوری" و همچنان مدال‌های خدمت، شجاعت، سیدجمال‌الدین افغان و غیره را به دست آورده است. به زبان‌های پشتو، دری و روسی تسلط دارد. به اکثریت ولایات کشور سفرهایی کرده و با کشور و وطنداران خود کاملاً آشنا است. همچنان به کشورهای روسیه، ایالات متحده آمریکا، چین، عربستان سعودی، ایران، اندونیزیا، آلمان و هنگری سفرهای رسمی و تحصیلی داشته است.

کارنامه های خاص:

- به سطح کشورهای منطقه یکی از دو دگر جنرال زن می باشد.
- به سطح افغانستان جراح ماهرتر و باتجربه تر تیلی (طحال) می باشد.
- زن صادق، زحمتکش و لایق است، که استعداد و زحمت کشی وی را تا مقام وزارت رساند.
- زن مستغنی و متکی به خود است.
- صادقانه برای کشور و ملت کار کرده و به این خدمت می بالد.





مره هغه چې نه یې نوم نه یې نښان شته
تل تر تله په ژوندون پايي نښاغلي

بودند اشخاصیکه حالا به دیده سر او را نمی بینیم؛ قصرها، شرکتها، باغها، کاروانسراها و زمینهای آنها را نمی بینیم؛ اما ستایش آنها بین مردم جاریست. کارنامه های شان ستوده و دعاها نذرانه نامهای شان می شوند، با مجردیکه نام آن گرفته شود موی سفیدان می گویند: الله مغفرت نصیب شان کند. اینچنین مردم پول را به دست نیاورده، قصه هایی رابه دست آورده و قصه های آنها را در جامعه به طور معنوی زنده نگهداشته اند.

از آن اشخاص یکی هم **وزیر غلام فاروق** است که بانام وی خصوصاً مردم ولایات مشرقی آشنایی دارد، تمام مردم کارهای او را ستوده و دعای مغفرت برای شان می کند.

غلام فاروق عثمان در ولایات و زونهای مختلف افغانستان به حیث رئیس تنظیمیه، والی و حاکم ایفای وظایف نموده اند. وزیر غلام فاروق از ۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ ش کفیل وزارت امور داخله و رئیس تنظیمیه قطغن - بدخشان بود. در سال ۱۳۲۵ ش وزیر امور داخله بود.

در زون شرق تا هنوز ریش سفیدان نام وی را به احترام به زبان می آورند به خاطری که در آن زون کارهای زیادی را انجام داده است؛

میا احمدشاه فرزند میانواب شاه باشندۀ سرخرود که تقریباً ۶۰ سال در اداره ولایت ننگرهار کار کرده است، در مورد وزیر غلام فاروق خان می گوید:

((غلام فاروق خان نایب الحکومه مشرقی بود. آن زمان مشرقی ۴ حکومت داشت: کونر، شینوار، لغمان و ننگرهار.

غلام فاروق خان پنج شش سال نایب الحکومه و مسوول نظامی مشرقی بود. غلام فاروق خان شخص لاغر، کوچک و قد پخش بود؛ شخص تند خو و دکتاتور نیز بود؛ اما این چیزها تماماً برای تطبیق قانون بود. وی قوت هم داشت و صلاحیت هم، چراکه وی با خانواده شاهی روابط داشت و محمدزی بود.

غلام فاروق خان مدیر فوق العاده بود، اداره خوب داشت، در دوره زمامداری وی در تمامی ساحات مشرقی امنیت تأمین بود، خوشحالی بود، کسی دزدی، قتل و کارهای دیگر غیرقانونی را انجام داده نمی توانست.



وی کاری را نکرده که مردم از نزدش آزرده باشد. در دوره وی مردم جواری را می خوردند؛ اما بسیار خوشحال بودند، چرا که امن بود و قانون تطبیق می شد.

وی چون والیان این دور در دفتر نمی زیست، به مناطق می رفت، به لغمان، کونر و شینوار می رفت و مردم را از نزدیک می دیدند. وی مردم را به تعلیم و ترقی تشویق می کرد. خودش در شروع رسمیت به دفتر می آمد و تا ختم رسمیت در دفتر میبود.

آزادی نسبی زنان نیز در زمان وی به میان آمد و تا اندازه ای زنان رولوچ در بازار دیده شد؛ اما واقعات قندهار این آزادی را نیز تحت شعاع قرار داد.

در زمان غلام فاروق خان امور عمرانی بادر نظر داشت امکانات آن زمان به سرعت ادامه داشت. در دوره وی به جاهای صعب العبور سرکها کشیده شد، چون سرک کامدیش که توسط مردم طور بیگار کشیده شد.

وی در اعمار شهر فعلی جلال آباد سهم خوبی داشته و گویا که به شکل حاضر این شهر را وی اساس گذاری نموده است. از چاراهی پشتونستان تا مستوفیت د کاکین جدید در دوره وی اعمار و سابقه از بین برده شد. زمین متصل با رادیو تلویزیون را خرید و دکاکین زیادی در آن اعمار نمود. دکاکین از چاراهی مخابرات تا تلاشی در دوره او اعمار شد.

قبل از آمدن غلام فاروق خان در ولایت ننگرهار لیسه عالی و نجم المدارس هده برای تحصیل به روی شاگردان باز بود و جریده اتحاد مشرقی نیز چاپ می شد.

در دورهٔ غلام فاروق خان بالای باجور جنگ شد، اما کامیابی را به دست نیاورد. بعداً جنرال خان محمدخان به حیث نایب الحکومه به مشرقی فرستاده شد.

غلجی فرزند محمدجان باشندهٔ قریهٔ بارگام ولسوالی اسمار سابق ولایت کونر در مورد وزیر غلام فاروق خان می گوید:
 ((سرک تا بریکوت قبلاً کشیده شده بود، سرک کامدیش و برگمتال در دورهٔ وزیر غلام فاروق کشیده شد. میرزاگل حاکم اسمار بود. سرک درهٔ دانگام نیز در دورهٔ وی کشیده شد. سرک توسط مردم به طور بیگار کشیده می شد و نان هم از خود مردم بود. وسایل کار ساده بود، چون جبل، ماتور و غیره. پشتونها سرنگها می زدند و شیخان (نورستانیها) سنگهای آن را برطرف می کردند.



در سنگ یک و نیم فت سرنگ زده می شد، یک نفر اسماری بود وی توسط نی اندازه اش را می گرفت اگر پوره می بود، بعداً از باروت پر و انفجار داده می شد. کشیدن سرک خیلی سخت بود، چند نفر در جریان کار جانهای خود را باختند. آن زمان موترها خیلی کم بود، در ابتدا به نام پسته یک موتر می آمد و بعداً به نام پسته یک سرویس می آمد. هنگامیکه از کار رخصت می شدیم، به هر کس سه ونیم سیر گندم داده شد.

وزیر غلام فاروق مرد زیبا چهره بود، موی سر شان سفید و ریش خود را تراش می کرد.

یک بار مردم کامدیش بغاوت کرده بودند، حکومت به مقابله آنها به سرکرده گی خان جلاله لشکرکشی کرد. هنگامیکه لشکر داخل دره و نزدیک قریه ها شد؛ مردم قریه ها همراه با زنان به استقبال پیش لشکر آمدند، زنان پیش و قرآنها به سر داشتند. مردان دریا و توله می نواخت. این نشانه عذر و تسلیمی بود. وقتی این احوال به وزیر غلام فاروق رسید، وی در بریکوت قرار داشت، فوراً امر خروج لشکر را از دره کرد.

بار دیگر روابط حکومت افغانستان با نواب "شار" تیره شده بود. برای مقابله بانواب لشکر را گرد آورد. سرکرده لشکر، خان جلاله بود. مردم به وزیر غلام فاروق عرض کردند که ما نه اسلحه داریم و نه هم سامان جنگ، پس چطور با نواب مقابله کنیم؟! وی آزادانه پشتو گپ میزد، به مردم گفت: بروید و سر شاری (اشاره به نواب شار بود) توسط سنگ بکوبید:

شخص تند خو بود، هیچ نوع خیانت را نمی پذیرفت. در تطبیق قانون رفتار جدی می کرد. یک بار در بریکوت کسی چهاونی را اعمار کرده بود، کمی خرابی داشت، می گویند در این قضیه وکیل پاشنگر را چپه کرده و لگدمال کرد، به خاطریکه تیکه دار بود.

کارنامه های خاص:

- به همکاری مردم به مناطق دوردست و صعب العبور کشور سرکها کشید.
- در امور حکومتداری انسان جدی مگر صادق بود، در تطبیق قانون پاس هیچ کس را روانی داشت.
- در مناطق حکومت خود امنیت خوب را تأمین کرده و رعیت را مطمئن نگهداشته بود.





دیدن کشورهای بیگانه از وی خانه- کاشانه و وطنش را فراموش نکرد، از جهان خارج الهام می گرفت؛ اما به رنگ آنها رنگ نمی شد. وی پیشرفت کشور و ملت را می خواست؛ اما در قالب افغانی. وی طرفدار ارتباطات محکم با همسایه ها بود؛ اما نی به قیمت پایین آوردن بیرق کشور. وی با جنرالهای سوار بر مرکب تکبر، سر خم نکرد، سر و حیثیت خود را بالا نگه داشت و با گردن بلند با کشور و وطنداران خود وداع کرد؛ این شخص معزز را **عزیز الله واصفی** می نامید.

عزیز الله واصفی فرزند عبدالرشیدخان و نواسه عبدالرحمن خان الکوزی بود. واصفی در کوچه الکوزی ناحیه دوم شهر قندهار دیده به جهان گشوده است. از لیسه مشرقی شهر قندهار و بعداً از پوهنخئی زبان و ادبیات پوهنتون کابل فارغ گردیده است. بعد از فراغت در لیسه احمدشاه بابا شهر قندهار به وظیفه مقدس

معلمی تقرر حاصل کرد. بعداً به حیث معاون منتخب شاروالی قندهار تعیین شد.

در دورهٔ زعامت محمدظاهر خان در دورهٔ دوازدهم ولسی جرگه نمایندهٔ مردم خاکریز و در دورهٔ سیزدهم هم نمایندهٔ مردم ارغنداب بود. در اختلافی که بر سر تعمیر بند نغلو رخ داده بود، از طرف ولسی جرگه در رأس کمیسیونی قرار داشت که به خاطر حل مشکل ایجاد شده بود.

در جمهوریت سردار محمدداؤد خان به حیث والی ننگرهار و در سال ۱۳۵۴ش = ۱۹۷۵م به حیث وزیر زراعت به کابینه راه یافت. همچنین در سال ۱۳۵۵ش به حیث رئیس لویه جرگه نیز ایفای وظیفه کرد.

مرحوم واصفی بعد از کودتای ثور گرفتار و محبوس شد. در اواخر دورهٔ کارمل در ردیف سایر محبوسین از زندان رها گردید. واصفی یک پشتون واقعی و شخصیت ملی بود. در موضوع پشتونستان خیلی جدی بود و صادقانه حقوق پشتونها را می خواست.

مرحوم واصفی در دوران جهاد با مجاهدین پیوست. برای اعاده صلح و امنیت در کشور تلاشهای وی درسه دهه آخر قابل فراموش شدن نیست.

در اواخر سال ۱۹۸۰م برای نجات کشور به نام "جبهه متحد ملی اسلامی" نهضتی را اعلان کرد، که هدف آن متحد ساختن ملت و تحت قومانده واحد درآوردن بود. به این جرگه که در کوته بلوچستان دایر شده بود از تمام مناطق و تمام اقوام افغانستان ۳۶۰۰۰ هزار نفر آمده بود.

هنگامیکه پاکستان در پشتونخوا محیط سیاسی را بر روی مرحوم واصفی ضیق ساخت؛ در سال ۱۳۶۲ش به امریکا پناهنده شد.

مرحوم واصفی به حیث یک سیاستمدار هوشیار با طالبان مخالفت سرسختانداشت. وی می گفت طالبان یک تجاوز مستقیم پاکستان بر افغانستان است.

به چیزی که مقاومت گفته می توانیم، نسبت به همه عزیز الله واصفی در مقابل طالبان مقاومت حقیقی و جهانی را انجام داده است.

بعد از هجرت به امریکا همیشه با پادشاه اسبق ارتباطات نزدیک داشت. می گوید در سال ۱۳۸۰ش = سوم سپتمبر ۲۰۰۱م پادشاه وی را به روم دعوت کرد، در این وقت قوماندان عبدالحق نیز با پادشاه در روم حضور داشت. مرحوم واصفی، قوماندان عبدالحق و بعضی اشخاص منور دیگر می خواستند از طرف قندهار و ننگرهار بر ضد طالبان مبارزات مسلحانه را از سر آغاز کند و در این مورد حمایت پادشاه را به دست آرد؛ اما پادشاه به مبارزه مسلحانه آماده نبود، لهذا مرحوم قوماندان دلسرده از حضور شان مرخص شد.

عزت الله واصفی فرزند مرحوم عزیزالله واصفی می گوید: به تاریخ ۹ سپتمبر مسعود ترور شد و به تاریخ ۱۱ سپتمبر با مرکز تجارتی جهانی نیویارک طیارات تصادم داده شد؛ لهذا این تمام وقایع تصادفی نبوده بلکه یک پلان پیش از پیش طرح ریزی شده بود، که در فرجام حکومت طالبان را سقوط داده و به قوای امریکا و متحدین شان زمینه ورود به افغانستان مساعد شد.

در افغانستان بعد از سقوط حکومت طالبان نظام جدید روی کار شد. مرحوم واصفی نیز به مثابه یک شخص ملی در طول دو

سه سال به منظور اعادهٔ یک نظام سالر ملی و افغانی به دولتمردان کشور موقف مشوره دادن را اختیار کرد.

مرحوم واصفی حافظهٔ خیلی قوی داشت، اکثراً در گفتگوهایش آیات قرآن عظیم الشان، احادیث و یا اشعار کلاسیک پارسی به خصوص ایات بیدل و مولانای روم را می گفت. در مسایل فقهی اسلامی نیز معلومات خیلی خوب یاد داشت.

استاد باتور خوگیانی در مورد واصفی به طور فشرده چنین می

گوید:

((عزیزالله واصفی ډېر ځیرک او هوښیار انسان و. د ښه ژور سیاسي تحلیل څښتن و؛ په یاد مې نه دي، چې له کومې راډیو سره یې مرکه وه؛ خو کومه بهرنۍ راډیو وه. د هغو خلکو په ځواب کې چې وایي د هلمند اوبه د پاچا په پاچاهۍ او د موسی شفیق د

صدارت په دوره کې په ایران پلورل شوي دي، داسې وويل:



هغه خلک چې دا چينغې سورې وهي، يوازې د شوروي اتحاد په اشاره غواړي، په افغانستان کې گډوډي رامنځ ته کړي. په دې تړون کې اصلاً د ایران يادونه نه ده شوې، دغو کسانو نه تړون لوستی او نه پرې خبر دي.

په تړون کې راغلي چې د هلمند په اوبو کې سيستان او بلوچستان حقا به لري؛ خوزه وايم چې سيستان او بلوچستان د ایران

خاوره نه، بلکې دا زموږ د هېواد خاوره ده او چې هر وخت مو لاس ورسپړي او توان ولرو، دا به خپلوو.

نو د هلمند اوبه نه دي پلورل شوي، د سياسي بصيرت په رڼا کې دا يو ښه سياسي تړون دی. ايران په هغه صورت کې په دې اوبو کې حق لري، چې له ما زياتې او ورروانې شي او يا هم د دې اوبو د سپلابونو او توپانو په وخت کې ايران ته زيان وراړوي، بيا په دې کې د نړيوالو حقوقو په رڼا کې برخه لري، له دې پرته زموږ په اوبو کې هيڅ حق نه لري))

عزت الله واصفی در مورد عزیزالله واصفی می گوید: ((مرحوم واصفی چنانکه از ابتدا یک معلم بود، در تمام امور زنده گی یک رهبر خوب بود، خواه به سیاست تعلق داشت یا به جامعه و علوم. اگر در شخص نواقص و عیوبی می دید، وی را اصلاح و توصیه می کرد. وی با ما زنده گی دوستانداشت، به لهجه نرم و ملایم ما را هدایت می داد. وی یک معلم بود و همیشه مانند یک معلم با اولادها و همه مردم رفتار می کرد و تا آخر عمر به این گونه بود. وی در پهلوی پدر به ما حیثیت یک معلم خوب را داشت. وی می گفت

من که کسی را تحلیل می‌کنم از او چیزی یاد می‌گیرم و از شما نیز می‌آموزم.

مرحوم واصفی در امور سیاسی یک موقف جداگانداشت. وی در عرصه سیاست از جدک‌لان خود الهام گرفته بود، نظر و موقف مشروطیت را، که فعلاً به نام دیموکراسی یاد می‌گردد، از اجداد خود به ارث برده بود. مرحوم واصفی در امور سیاسی همیشه مخالف ایدئالوژی‌های وارد شده بود، وی تلاش می‌کرد مردم را به این تشویق نماید تا نسل‌های آینده متکی به ایدئالوژی داخلی یا افغانی سیاست‌کنند. وی در علوم مذهبی و شرعی مطالعه خوب داشت و آن را خوب می‌فهمید. ادبیات وی نیز خیلی قوی بود، به متون سابقه پارتی نیز تسلط خوب داشت، به ویژه اشعار بیدل و مولانای رومی را در خلال صحبت‌های خویش به گونه مثال می‌آورد. وی همیشه به ما می‌گفت انسان هوشیار می‌شود که بزرگان چه می‌گویند، از گفته می‌آموزد و برداشت می‌کند. این ضرب‌المثل را همیشه می‌گفت "بنه خبره بنه ده لکن دنه کپه په سر نه ده" یعنی سخن گفتن گرچه خوب هست مگر نه به اندازه نگفتن.

هر سخن از خود جای دارد؛ پس هر کس که سخن می گوید باید جای آن را بسنجد، که موافق حال باشد.

● مرحوم واصفی همیشه به آنچه انتقاد می کرد، که در تقابل با شئونات سیاسی و مذهبی قرار میگرفت. مثلاً بر کار بند نغلو انتقاد کرد که در آنجا اختلاس صورت گرفته، بعداً حکومت رئیس هیئت بررسی را نیز وی تعیین کرد، وقتیکه اختلاس را به اثبات رساند، همان ثروت اختلاس شده را روسها و دست اندرکاران افغانی آنها پس به بیت المال سپردند.

واصفی کسی بود که موقف و مقام به وی اهمیت نداشت. به وی اصول خویش خیلی مقدس تر و مهم بودند. مسیر مشخص خود را می پیمود، سیاست وی یک منشاء افغانی داشت، سیاست وارد شده نبود. وی معتقد بود که اختیارات در دست یک پادشاه نی بلکه باید در دست مردم باشد و خدمات نیز باید عرضه کرد. سیاست وی از سیاست بعضی اشخاص متفاوت بود. وی هیچگاه در مقابل سیاست نامعقول سر خود را خم نکرده است. وی یک

شخص فقیر بود، به وی منافع ملت و تاریخ خود اهمیت داشت و هیچگاه در این مورد با کسی آشتی غیرسالم نکرد.

● در مورد ختم جنگ افغانستان موقف واصفی این بود که این جنگ تنها از طریق جرگه و تفاهم اختتام یافته می تواند. وی این موقف خود را هر جا آشکارا و جرأت‌مندانه بیان می نمود. از این موقف وی، داکتر نجیب الله الهام گرفت و اقدام به تدویر جرگه ها را نمود.

خارجیان به ویژه غربی ها این موقف وی را سبتوتاژ می کردند و نمی گذاشتند که مشکلات افغانستان از طریق جرگه حل و فصل شود؛ اما زمانی که از واقعه یازده سپتمبر متضرر شدند، همان غربی ها مجبور شدند که راه واصفی را اختیار کنند که توافقات بن و دیگر امثال ادامه آن است. لهذا نظریات مرحوم واصفی معقول، منطقی و به بهبود افغانستان و جهان بود و باید از آن استفاده کرد.))

مرحوم واصفی به عمر ۸۸ سالگی به تاریخ ۱۲ ثور سال ۱۳۹۴ ش به روز شنبه به اثر مریضی که عاید حالش شده بود، در قندهار در خانه فرزند خود عزیزالله واصفی چشم از جهان فانی پوشید.

کارنامه های خاص:

- یگانه کسی بود که تا آخر بر تعهدات بن ایستاده گی کرد و به اعمال ناروا سرخم نکرد.
- وی به خواسته ها و فیصله های مردم احترام داشت و اختتام جنگ را در تفاهم سراغ می کرد.
- در شرایط دشوار مهاجرت نیز منافع کشور و ملت را مدنظر داشت و از آن چشم پوشی نکرد.
- برای تفاهم ملی زیاد کوشید و زحمات را متقبل شد؛ اما بدبختانه که دشمنان در تصمیم خود کامیاب شدند و مرحوم واصف در زنده گی خود یک بار دیگر افغانستان متحد و یکپارچه را ندید.





در سال ۱۳۲۲ش در زمان حکومت پادشاه محمدظاهر خان در شهر کابل مؤسسه عالی نسوان تأسیس شد، که بیست نفر عضو داشت. مؤسسه عالی نسوان به هدف تعلیم و تنویر اذهان زنان ایجاد شد. به پیشنهاد و پیگیری خانم زینب خواهر امان الله خان یک قطعه زمین به این مؤسسه اختصاص داده شد، که در آن کودکانستان، مکتب، سینما و دفاتر کار ساخته شد. این مؤسسه زنان که بعداً به نام "د مېرمنو ټولنه" مسمی شد، محدود به تعلیمات فنی و حرفوی بود، نظارت آن را وزارت کار و امور اجتماعی می کرد. هدف اساسی آن سهم زنان در امور مهم بوده است، که به این ترتیب موقف زنان را در جامعه افغانی به طور سالم بلند ببرد. در راه نیل به این هدف مقدس یکی از پیشتازان **صالحه فاروق اعتمادی** بود.

هنگامیکه صالحه فاروق اعتمادی مدیر "میرمنو تولنه" شد، وی به مکتب مسلکی میرمنو تولنه توجه خاص داشت و با دختران افغان برای تحصیلات در خارج، کمک می کرد.

صالحه فاروق اعتمادی دختر میر امام الدین خان در سال ۱۳۱۰ش = ۱۷ اگست ۱۹۳۱م در کابل تولد یافته است. در سال ۱۳۲۷ش از لیسه ملالی در دوره سوم سند بکلوریا را به دست آورده است. از سال ۱۳۲۸ش - ۱۳۳۱ش در پوهنخی علوم اجتماعی پوهنتون کابل تحصیلات عالی را فراگرفته و سند لسانس را از این پوهنخی به دست آورده است. اولین وظیفه وی به حیث معلم در لیسه ملالی بود. بعداً معاون این لیسه و در سال ۱۳۳۸ش به حیث مدیر این لیسه تقرر حاصل کرد. دوازده سال در لیسه ملالی ایفای وظیفه کرده است.

صالحه در سال ۱۳۳۴ش با پروفیسور داکتر غلام فاروق اعتمادی ازدواج کرد. در سال ۱۳۴۰ش = ۱۹۶۱م در حالیکه مدیر سرپرست لیسه ملالی بود، در پهلوی آن دو سال در پوهنخی ادبیات به تدریس نیز اشتغال داشت.

ریاست مېرمنو ټولنه در سال ۱۳۴۶ش به صالحه فاروق اعتمادی سپرده شد. در سال ۱۳۵۴ش از وظیفه برکنار شد و سپس پانزده سال وظیفه رسمی نداشت.

فاروق اعتمادی در تأسیس کودکانها، انجمن زنان رضاکار، سالونهای فاتحه خوانی، اولین مرکز حمایتی طفل و مادر و صندوق مادر سهم بسی بزرگ داشت.

خانم اعتمادی یکی از زنان پیشتاز روشنفکر جامعه ما و از تحصیل کرده گان دوره امانیه است، که از اثر دانش، ذکاوت و استعدادش در دوره محمدظاهر شاه به ریاست مېرمنو ټولنرسید.

سعی و تلاشهای وی برای حقوق، رشد، و تحصیل زنان در جامعه افغانی قابل ستایش ویژه و فراموش ناشدنی است. به پیشنهاد وی و منظوری محمدهاشم میوندوال ۲۴ جوزا به نام "روز مادر" مسمی گردید. در این روز کارگران، مامورین دولت و مؤسسات خصوصی، معلمین و استادان زنانه رسماً رخصتی بامعاش خواهد داشت. در ضمن آنده زنان شناسایی می شد که به جامعه خدمات بهتر تقدیم داشته بود، زنان بهترین سال طی مراسم باشکوه توصیف و تقدیر می شد. این مراسم از طرف رسانه ها منتشر می

شد و بعداً ملکه حمیرا برای شان تحفه ها نیز می داد، تا بدین وسیله سایر خانمها نیز تشویق شود. به گونه مثال در اولین جشن روز مادر اولین خانم ممتاز گلجان حبیب بود، که پنج اولاد(داکتر شریفه حبیب، داکتر نجیبه حبیب، داکتر حبیبه حبیب و داکتر عبدالله حبیب در رشته طب و راحله حبیب) را در بخش اطفال به حیث قاضی به جامعه تقدیم داشته بود.

صالحه فاروق اعتمادی از روی استعداد و صداقت خود به مقام وزارت رسید و در دوره داکتر نجیب الله در سال ۱۳۶۹ش به حیث شخص غیرحزبی وزیر کار و امور اجتماعی مقرر گردید.

خدمت بزرگ دیگر خانم اعتمادی تأسیس انجمن زنان رضاکار بود. این خانمهای منور و با فرهنگ با خانواده های فقیر در حل مشکلات آنها کمک های مادی و معنوی می کرد. برای خانمها محروم از سواد در تمام ادارت دولتی و خصوصی حتی در محابس نیز کورسهای سواد آموزی تأسیس کرد. در حالات ویژه مانند زلزله و سیلابها با مؤسسه سره میاشت همکاری می کرد.

هنگامیکه در سال ۱۳۵۰ش در افغانستان و به خصوص در ولایات شمالی خشکسالی و قحطی شدید رخ داد، اعتمادی برای

کمکها کمیته ای را ایجاد کرد، که توجه وطنداران و جهانیان را به این موضوع معطوف داشت و شخصاً با همراهی بعضی رضاکاران با مناطق صعب العبور کشور از قبیل غور، قادس، موریچاق، فیض آباد بدخشان، خندود، قلعه پنج پامیر، واخان، خواهان، حضرت سعید، لعل و سرجنگل، دولتیار و غیره سفر کرد و به مردم کمکها را رساند.

صالحه فاروق اعتمادی علاوه بر کمک رساندن و سفرها به مناطق مختلف کشور به غرض اشتراک در سیمپوزیم ها، کنفرانس ها، سیمینارها و مجالس به چین، ایران، پاکستان، هند، ترکیه، فرانسه، اتحاد شوروی اسبق، مصر، هالیند، سویس و غیره کشورها نیز سفرها کرده، که بعضی از آن قرار ذیل اند:

در سال ۱۳۳۹ش = ۱۹۶۰م اشتراک در اجلاس عمومی یونسکو.

در سال ۱۳۴۵ش = ۱۹۶۷م به مسکو برای اشتراک در سیمپوزیم بین المللی زنان.

در سال ۱۳۴۸ش = ۱۹۷۰م به دهلی برای اشتراک در سیمپوزیم بین المللی سرپرستان و مربیان.

اشتراک در کنفرانس که از طرف شورای بین المللی زنان در بنکاک دایر شده بود.

● در سال ۱۳۵۱ش = ۱۹۷۲م به تهران برای اشتراک در سیمپوزیم بین المللی سرپرستان و مربیان که تحت سرپرستی ملکه "دیا" و شاهدخت "شهناز" دایر شده بود، خانم اعتمادی در آن به حیث رئیس کمیته اول تعیین شد.

اشتراک در سیمینار بین المللی که از طرف فدراسیون بین المللی زنان در "وارنا" بلغاریا دایر شده بود.

به حیث نماینده زنان در سال ۱۳۶۶ش = ۱۹۸۷م اشتراک در سیمینار بین المللی که از طرف فدراسیون بین المللی زنان در "مسکو" دایر شده بود.

در سال ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م برای اشتراک در کنفرانس بین المللی کار به ژنیورفت.

در سال ۱۳۷۰ش = ۱۹۹۱م اشتراک در کنفرانس بین المللی کار که برای بار دوم در ژنیور دایر شده بود.

در سال ۱۳۷۰ش = ۱۹۹۱م به کشور چین برای اشتراک در کنفرانس دوازدهم وزیران کار کشورهای آسیا پسفیک.

در سال ۱۳۷۰ش = ۱۹۹۱م به کشور تونس برای اشتراک در کنفرانس چهارم وزیران کار کشورهای غیرمنسلک.

در دلو سال ۱۳۷۰ش = ۱۹۹۲ فبروری اشتراک در سیمینار بین المللی زنان که تحت سرپرستی ملکه "فیوله" در مورد پیشرفت اقتصادی و اجتماعی زنان دایر شده بود.

اشتراک در کنفرانسها و سیمینارهایی که برای صلح در افغانستان در ایالات متحده آمریکا (۱۹۹۷م) امستردام (۱۹۹۸م) هامبورگ (۲۰۰۰م) و بن (۱۹۹۸م) دایر شده بود.

صالحه فاروق اعتمادی در دوره هجوم روسها و جنگ های دراز مدت داخلی هم از آغوش کشور جدا نشد؛ اما از اثر مریضی در دسمبر سال ۱۹۹۳م برای تداوی خویش به دهلی رفت. او در هند بود که در شش درک کابل خانه پدری شان چور و بعداً آتش زده شد. خانه شخصی وی در وزیر اکبرخان مپنه نیز از طرف دولت ضبط گردید؛ بناء برگشت به وطن برای شان دشوارتر شد.

معماران وطن

بعد از درگذشت شوهر و طندوست و مبارزش پوهاند داکتر اعتمادی (۱۳۷۴ ش = ۱۴ جون ۱۹۹۵ م) ویژه کشور غیرمنسلک سوئیس را به دست آورد و همانجا رفت.

صالحه فاروق اعتمادی در دوره خدمت صادقانه و برازنده خویش به اخذ نشان های مطالای معارف، مینه پال رنبتین، نشان پالم اکادمیک فرانسه و نشان دوستی جاپان فایق آمده و تقدیر گردیده است.



کارنامه های خاص:

- از پیشتاژان نهضت مدنی زنان در افغانستان بود.
- در تأسیس اداره های فواید عامه چون انجمن زنان رضا کار، سالونهای فاتحه خوانی، اولین مرکز حمایتی طفل و مادر و صندوق مادر سهم فعال داشت.
- ۲۴ جوزا به پیشنهاد وی و منظوری بناغلی میوندوال به نام روز مادر مسمی شد.
- در تاریخ معاصر افغانستان اولین وزیر زن وزارت کار و امور اجتماعی بود.





کشور و ملت به شخصی احترام می گذارد که خادم شان باشد و به خاطر ملت سازی، افغان بودن و ملی بودن خود را ثابت سازد. به رنج و الم ملت متألم و به شادی های شان خوش شود. غزنی ان خطه مشهور کشور ما است که در سده های مختلف تاریخ در عرصه های علم، ادب، سیاست، سپاهی گری و غیره، چنان چهره هایی به جامعه افغانی تقدیم داشته که نه تنها باعث افتخار یک قوم و یک منطقه بلکه باعث افتخار تمام کشور و ملت گردیده اند.

خواجه عمری آن خطه غزنی است که از آن این چنین چهره ها برخاسته و به صداقت، راستی و شجاعت خدمت کشور و ملت را انجام داده است.

یکی از چهره های صادق، شجاع، شایسته و دلسوز هم جنرال میراحمد مولایی است.

● میراحمد مولایی فرزند شیراحمدخان نواسه تاج محمدخان کواسه میرزامحمد ولد محمدخان است. پدر محمدخان را مولا بردی می نامیدند. از طایفه بیات بود، سوداگری می کرد و از نیشاپور به غزنی آمده بود. پدر میراحمد مولایی شیراحمد در دوره امیر حبیب الله خان اولاً به حیث حاکم مالستان و بعداً به حیث حاکم جاغوری و مالستان ایفای وظیفه می کرد.

کاکای میراحمد مولایی مسجدی خان بیات نیز د دوره امیر حبیب الله خان به حیث سرپرست بنادر و حاکم رسمی وردگ ایفای وظیفه می کرد.

امیر حبیب الله خان با مسجدی خان روابط حسنداشت و دو بار در غزنی مهمان او بود؛ اما بعداً امیر در مقابل شان خشمگین شد، مسجدی خان را به توپ پراند، شیراحمدخان را محبوس و خانواده شان را متواری ساخت. بعد از کشته شدن حبیب الله خان در دوره امان الله خان روابط دوباره با این خانواده قایم شد، شیراحمدخان از

محبس رها و خانواده متواری از بلخ و قندهار پس به غزنی عودت نمود. شیراحمدخان در جنگ استقلال با سردار عبدالقدوس خان به جبهه قندهار رفت؛ اما در اسد سال ۱۳۳۷ ش وفات یافت. در این زمان میراحمد جوان بود؛

مولایی هنگامی آموختن دروس را آغاز کرد که پدرشان در مالستان و جاغوری حاکم بود. استاد مشهور آن سید محمدهاشم بکاولی بود. میراحمد مولایی در سالهای ۱۳۱۱، ۱۳۱۴ و ۱۳۱۶ ش سه دوره تحصیلات نظامی را به نمرات بلند و درجه ممتاز به پایان رسانید و مورد توجه خاص استادان آلمانی شان گردید.

مولایی در دوره عبدالحکیم خان، حاکم غزنی به حیث مامور تحصیل نفوس گماشته شد.

در عهد امانی هنگام اغتشاش کتواز (۱۳۰۳ ش) به حیث قوماندان کندک سوار خواجه عمری و قیاق گماشته شد. در سال ۱۳۰۴ ش قوماندان کندک پیاده خوست مقرر شد. در سال

۱۳۰۵ ش به حیث قوماندان کوتوالی (امنیه) حکومت اعلاى جنوبى مقرر شد.

● در دورهٔ محمدنادرشاه (۱۳۰۸ ش) قوماندان غوند سه فرقهٔ اول گماشته شد. در ۲۵ میزان سال ۱۳۰۸ ش به حیث یاور نایب سالار شاه ولی خان تعیین گردید. در دلو سال ۱۳۰۹ ش به حیث غوندمشر غوند شمالی مقرر شد. در بهار ۱۳۱۷ ش رئیس ارکان فرقهٔ شاهی و در اوایل سال ۱۳۱۸ ش به حیث کفیل آن فرقه گماشته شد. در میزان سال ۱۳۲۰ ش به حیث قوماندان لوای شمالی مقرر شد. به تاریخ ۲۲ حمل سال ۱۳۲۳ ش قوماندان فرقهٔ مشرقی مقرر و در ماه اسد همین سال به رتبهٔ فرقه مشری ارتقاء یافت. در اسد سال ۱۳۲۵ ش بر علاوهٔ فرقه مشری؛ نایب الحکومه گی مشرقی نیز به او سپرده شد.

در دورهٔ صدارت سردار محمدداؤدخان در سال ۱۳۳۲ ش سه ماه محبوس بود در سال ۱۳۳۵ ش به تقاعد سوق داده شد. در سال ۱۳۴۳ ش وکیل ولسی جرگه بود.

در سال ۱۳۱۸ ش هنگامیکه محمدداؤدخان به حمایت و وساطت سردار محمدهاشم خان کامیاب شد، در چارچوب تشکیل مستقل از وزارت حربیه، قوای مرکزی را به میان بیاورد، هسته اصلی این قوا فرقه شاهی بود که میراحمد مولایی به رتبه غوندمشر، رئیس ارکان و کفیل آن بود. این قوا به محمدداؤدخان این را ممکن ساخت تا رسماً به میدان قدرت و عملی کردن نظر خود وارد گردد. بالاخره جنرال میراحمد مولایی در سال ۱۳۵۷ ش دنیای فانی را وداع گفته و با مراسم ویژه عسکری در افشار کابل به خاک سپرده شد.

کارنامه های خاص:

- شب و روز خود را برای رفاه و امنیت اتباع کشور ناآرام کرده بود.
- تعداد زیادی از شورشیان را مطیع ساخته و ساحة تحت کنترل دولت را وسعت بخشیده بود.
- افسری بود وفادار به کشور و نظام، زمانیکه وی قوماندان غوند پیاده خوست و قوماندان امنیه حکومت اعلاى جنوبى بود، یگانه غوندیکه از چور و چپاول نجات داده و دوباره به دولت تسلیم شد؛ همانا غوند پیاده خوست بود.





چې پیدا شوې تا ژړل خلکو خندل
داسې مړ شه چې ته ځاندي خلک ژاري

آن شخصى که بر تعهد خود ثابت قدم ماند؛ آن شخصى که به
مسلك خود خیانت نکرد؛ آن که مرگ و زنده گى شان برای کشور و
وطنداران بود؛ آن شخصى که سر خود را فدای دین، کشور و ملت
نمود؛ اما به رسم تعظیم به اغیار خم نکرد! و زنده گى مفتخر ابدى
را کسب کرد!!! **شهید عبدالحکیم کتوازی** است.

عبدالحکیم کتوازی فرزند حاجى پهلوان خان سلیمانخيل، در
سال ۱۳۰۴ ل = ۱۹۲۵ م. در خیرکوت کتواز ولایت پکتیکا به دنیا
آمده است.

کتوازی سالهای شیرین طفولیت را در محوطه خانواده متدین خود تحت نظارت پدر معزز خود سپری کرد. هشت ساله بود که با پدر و کاکای خود در کابل سکونت اختیار کرد. این زمانی بود که به نام "یارو" و "شاشی" دو نفر در کتواز اغتشاش برپا کرده بود. به اثر اتهام دست داشتن در اغتشاش پدر کتوازی پهلوان خان و کاکایش هر دو محبوس شدند. هفت سال تکالیف حبس را متحمل شدند.

در دوره حبس آنها کتوازی و برادر کوچکش عبدالحبیب در مکتب رشدیّه عسکری مصروف تعلیم بودند. از بهار تا خزان تعلیم را فرامی گرفت و رخصتی های زمستانی را در محبس با پدران خود سپری می کرد. کتوازی از این تجربه پخته طفولیت برای ثبات و مردانه گی زنده گی آینده شان چیزهای زیادی آموخت.

کتوازی در سال ۱۳۲۲ش = ۱۹۴۳م از حربی بنوونخی کابل فارغ و در حربی پوهنتون شامل گردید. بعد از تکمیل نمودن تحصیلات در حربی پوهنتون کتوازی در سال ۱۳۲۵ش = ۱۹۴۶م برای تحصیلات دیگر در علوم حربی به کشور هندوستان رفت. بعد از اكمال

معماران وطن

پروزمندانۀ دورۀ تحصیلات در سال ۱۳۲۶ش = ۱۹۴۷م پس به کشور
عودت کرد.

بعد از عودت به حیث قوماندان مکتب خورد ضابطان گماشته
شد؛ اما در ضمن در پوهنتون حربی نیز تدریس می کرد.
مرحوم کنوازی در سال ۱۳۳۲ش = ۱۹۵۳م یک بار دیگر برای
تحصیلات تخصصی به جمهوریت ترکیه فرستاده شد. در سال
۱۳۳۵ش = ۱۹۵۶م در مسلک پیاده به درجۀ اعلائی تخصص خود را
تکمیل نمود.



بعد از عودت به وطن در سال ۱۳۳۶ش = ۱۹۵۷م در چارچوب وزارت دفاع به حیث مدیر عمومی تعلیم و تربیه قوای هوایی نو بنیاد تقرر حاصل نمود. تا سال ۱۳۳۹ش = ۱۹۶۰م در این پست وظیفه اجراء کرد.

در اواخر سال ۱۳۳۹ش برای به دست آوردن مدارج بلند تحصیلی حربی دیگر به پوهنتون ارکانحرب استانبول جمهوری ترکیه فرستاده شد. در سال ۱۳۴۱ش = ۱۹۶۲م تمام مدارج ارکانحرب را پیروزمندانه تکمیل نمود و پس از برگشت به کشور به حیث مدیر عمومی وزارت دفاع مقرر گردید.



در چاچوب وزارت دفاع بعد از خدمات فراموش ناشدنی،
 رئیس ارکان فرقه هفت ریشخور و به تعقیب آن در سال ۱۳۴۴ش=
 ۱۹۶۵م به حیث قوماندان امنیه شهر کابل تقرر حاصل کرد. در
 سال ۱۳۴۸ش= ۱۹۶۹م به حیث قوماندان ژاندارم و پولیس مقرر
 گردید و به برید جنرالی ترفیع کرد. مرحوم کتوازی در سال
 ۱۳۵۱ش= ۱۹۷۲م قوماندان فرقه هفت ریشخور مقرر گردید و تا
 کودتای سفید ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ش در همین پست باقیماند. بعد

از کودتا در نتیجهٔ دسایس و توطیه‌های بعضی خائنین به محبس فرستاده شد. تا سال ۱۳۵۵ش = سپتمبر ۱۹۷۶م بیش از سه سال حبس را متحمل شد؛ اما هنگامی‌که از حبس رها گردید، خانه نشین شد. بعد از کودتای خونین هفت ثور ارکانحرب جنرال کتوازی یک بار دیگر به محبس افکنده شد؛ اما از مرگ حتمی به این اساس نجات یافت که جنرال سید عبدالغنی وردگ سوگند یاد کرد که جنرال کتوازی در کودتا برضد ژریم کمونستی سهم نداشت.



رحمت الله برادرزاده ارکانحرب کتوازی و دگروال صاحب جان کتوازی در حال مصاحبه

محبت عمیق با کشور و مردم کتوازی را در طول دورهٔ جهاد اجازهٔ خروج از کشور نداد و به بار سنگین و پرمشقت زنده گی در کابل شانداد. هنگامیکه در اواخر رژیم مستبد و خونخوار به مردم موقع اظهار نظر داده شد، با استفاده از این فرصت به همکاری بعضی اشخاص سیاسی نامور و ملی در سال ۱۳۶۸ش = ۱۹۸۹م اساس "انجمن رستگاری ملی" را گذاشت و برای نجات و استقلال کشور عملاً تلاشهای خود را آغاز کرد.

هنگامیکه در زمان دولت اسلامی جنگ های تنظیمی و داخلی در کابل زور گرفت، یک فرزند مرحوم کتوازی نیز در این جنگها شهید شد و حالات طوری تغییر کرد که در کابل زنده گی دیگر ناممکن بود. لهذا کتوازی بادل شکته اما امیدوار، با خانوادهٔ خود به پیشاور مهاجر شد. به مجردیکه به پیشاور رسید با "شورای تفاهم و وحدت ملی" پیوست. مدتی معاون شورای متذکره و یک سال به حیث رئیس انسجام آن ایفای وظیفه نمود. در این دوران کتوازی برای شورای تفاهم کاری را انجام داد که توجه افغانها و خارجی ها را به خود جلب کرد. حکومت آن زمان افغانستان وی را با طرح هایش به کابل دعوت کرد. وی طرح های

خویش را از نزدیک با دولت در میان گذاشت. از طرف حکومت نیز تایید و به مرحوم کتوازی گفته شد که برای تطبیق و تعمیل این طرح ها میکانیزم را ترتیب کند. هنگامیکه وی به ترتیب میکانیزم مصروف شد، از طرف دشمنان کشور برای شان اخطاریه های گوناگون داده می شد.

عقیده راسخ، کار مؤثر، محبت با کشور، وفا با عهد، باور با مردم و نفوذ در اقشار وسیع مردم باعث شد، که دشمنان افغانستان و بیگانه پروران وی را در نیل به اهداف شوم خود مانع بدانند؛ پس آن بود که این چهره های منحوس در صدد ریختاندن خون این فرزند دلیر، بادسپلین، صادق و قهرمان برآمدند و در فرجام به تاریخ ۱۱ عقرب سال ۱۳۷۴ ش = ۲ نوامبر ۱۹۹۴ م هنگام نو (۹) صبح در بورد پیشاور، پیشروی دفترش ارکان حرب جنرال عبدالحکیم کتوازی را شهید کرد. به اثر شهادت وی بزرگان سیاسی داخلی و خارجی و جامعه جهانی تأثرات سوگواری عمیق خویش را اظهار کرد. نماز جنازه شان در غیاب و در بسا مناطق نیز خوانده شد.

در مورد شهادت غم انگیز شادروان کتوازی عبدالله غمخور

مرثیه ای دارد:

نه پوهېز مه چې نمر پرېوت، که غر پرېوت
 که افسر کړ چا ترور که لښکر پرېوت
 خلک وايي سل دې ومري يو دې نه مري
 د سرونو چې و سر هغه سر پرېوت
 جنرالان دې خاورې باد کړي په سرونو
 د اردو د لاسه تور سپر پرېوت
 په مرگ نه يم په درد نه يم غم دا دی
 په مورال د افسرانو شرر پرېوت
 بيا به خوک د نام ونگ قوماندو ورکړي
 چې عبدالحکيم په هسې محشر پرېوت
 په سیرت او په صورت کې و بې مثله
 سرو قد و، که شمشاد که نستر پرېوت
 رنبا ورغ په افغانانو توره شپه شوه
 په کنډو ختلی نمر چې سحر پرېوت
 ترورمى د لاروو چې پرې رنباوي
 د فلک له بامه هغه قمر پرېوت

د هجرت لمنه سره شوله په وینو
 په افق د مهجورانو خادر پرېوت
 د سپین غرد زړه نه شنې لوخړې خېژي
 چې عقاب یې د بې دردو په در پرېوت
 قرباني شو د خواږه وطن له سره
 پانې پانې لکه گل د احمر پرېوت
 د شورا د تفاهم جنازه وځي
 چې د لاسه یې دریاب ته گوهر پرېوت
 اوس که خاورې بادوم نه کوي سود
 چې مې غشی د جفا په ځیگر پرېوت
 ستا یادونه به ژوندي ساتو جنرال ه
 په سر مو د غمونو دفتر پرېوت
 ته شاهین د دنگو غرونو د افغان یې
 ته سالار د شهیدانو د کاروان یې

نومبر ۱۹۹۵م پېشاور

شهید کتوازی سی و دو سال نه ماه و بیست و چهار روز به کشور خدمت نظامی کرده است. تواریخ مناصب نظامی اش قرار ذیل است:

در سال ۱۳۲۵ اش ضابط، در سال ۱۳۲۶ اش سوم بریدمن، در سال ۱۳۲۸ اش دوم بریدمن، در سال ۱۳۳۰ اش لومری بریدمن، در سال ۱۳۳۲ اش تورن، در سال ۱۳۳۶ اش جگتورن، در سال ۱۳۳۸ اش جگرن، در سال ۱۳۴۳ اش دگرمن، در سال ۱۳۴۷ اش دگروال و در سال ۱۳۵۱ اش به رتبه برید جنرالی ترفیع کرد.



در تصویر کتوازی با جنرال عبدالولی دیده می شود.

مرحوم عبدالحکیم کتوازی گرچه یک شخص نظامی بود؛ اما با مردم رفتار مردمی و نرم می کرد؛ شخص مهربان و خدمتگار بود. با ریش سفیدان ارتباطات محکم برقرار می کرد. به خصوص با بزرگان و جوانان لویه پکتیا همیشه در امور اجتماعی نزدیک و حتی شریک بود.

چون خودش یک جنرال نظامی بود، لهذا جوانان را تشویق می کرد که در تعلیمات نظامی شامل شوند و به این ترتیب به وطنداران خدمت نمایند. در بسا ادارات هنوز نیز اشخاصی وجود دارد که به تشویق و ترغیب مرحوم کتوازی در این عرصه تعلیمات را فراگرفته است و حیثیت نهالهای دست نشاندۀ وی را دارد.

قوماندان اکادمی پولیس افغانستان جنرال سید نورالله "حُل" که آن زمان تازه از اکادمی فارغ شده بود، در مورد مرحوم کتوازی می گوید:



((در اواخر جدی سال ۱۳۵۱ش ما از اکادمی پولیس فارغ شدیم. در این وقت کتوازی از قوماندانی امنیه کابل جدیداً به حیث قوماندان عمومی ژاندارم افغانستان تقرر حاصل کرد. وی امر کرده بود که فارغین را ببیند. فارغین به حضور شان رفتیم بعد از خوش آمدید پرسید: اول نمره شما کیست؟ من ایستادم. گفتند، حق انتخاب خوش رضا داری، به حیث قوماندان امنیه کدام ولسوالی میروی یا به حیث مدیر ترافیک یا آمر جنایی ولایت، یا هم به حیث کمیسار سرحد؟ من گفتم، نی صاحب من میخوام در

اکادمی باشم. گفت این حق مسلم شما است اما اگر یک بار عملاً با مردم کار کنی بعداً خواهی آمد.

خودش شخص فهمیده بود، و اشخاص فهمیده و لایق را

ترجیح می داد. صاحب منصبی بود معتقد و پابرجا به پرنسیپ.

در سال ۱۳۴۹ش مجله به نام "پولیس" به انتشار آغاز کرد. من

حتی از دوره مکتب کم کم مضامین می نوشتم و اشعار را می

سرودم. در صنف دوازده بودم که از طرف روزنامه هبواد کارت

خبرنگاری برایم داده شد؛ اما من در اکادمی به هیچ کسی آن را

نشان نمی دادم، زیرا آن زمان اشخاص نظامی این اجازه را نداشتند.

آن زمان شعار نظامیان این بود:

خدای، پادشاه، وطن

آن وقت در عملیاتی که برضد دزدان راه اندازی شده بود،

افسری به نام محمدجان زخم برداشته بود. دوره صدارت میوندوال

بود، وی امر کرد که طیاره آریانا را چارتر کنید و هرچه زودتر آن

را به بیروت ببرید که تداوی آن صورت بگیرد. محمدجان آنجا

درگذشت؛ لهذا من در مجله پولیس در مورد وی این شعر را نشر

کردم:

خدای وطن پادشاه سهار لری پولیس
 بنه تکره خوانان بیدار لری پولیس
 تورو شیو کپی چې د غلو په لاس شهید شو
 محمدجان شهید نامدار لری پولیس
 متباقی شعر را تماماً یاد ندارم؛ اما مقطع آن چنین بود:
 د وطن د اعتلا لپاره ځله
 په عامه نظم ټینگار لری پولیس

هنگامیکه این شعر منتشر شد، مرحوم کتوازی آن را خوش
 نموده بود. من را به حضور خویش خواست، اراده داشت من را
 نوازش دهد؛ اما آمرین آن زمان مرا به حضورش نرساند، زیرا نمی
 خواستند یک جوان تقدیر و نوازش شود و روابط پیدا کند.

لهذا کتوازی یک شخص علمدوست، وطندوست و فرهنگ
 پرور بود. انسان دیندار و با پرنسیپ بود. از مقام و چوکی خود
 هیچگاه سو استفاده نکرده است. به یاد دارم که در ده بوری کابل
 در خانه ببرک خان جاجی خیرات بود، ببرک خان نیز افسر نظامی
 بود، که با اعضای ویش زلمیان ارتباطات نزدیک داشت. من نیز از
 طرف خواهرزاده ببرک خان دعوت شده بودم. آنجا من به تن

کتوازی صاحب چیزهای را دیدم که هنوز از یادم نمی رود. چادر کمرنگ سیاه به تن داشت، چادر استعمال شده و کهنه معلوم می شد و با خط پهلوی آن پینه خورده بود؛ پس از این معلوم می شود که وی شخص منافع شخصی نبود.)

اخلاق، دیانت، پاک‌ی، دسپلین و تعهد به کتوازی در قلوب وطنداران جای داده بود. خلیل الله ناظم باختری بعد از شهادت وی در یک نوشته در مورد وی چنین می گوید:

((خاصتاً این فرمودهٔ شان را هرگز فراموش نخواهم کرد که می گفتند، اگر پولیس، خارنوال و قاضی عادل نباشند، به جای گرگ، گوسفند جزا خواهد دید. من شخصیت جنرال کتوازی را چه در قوماندانی عمومی پولیس و ژاندارم، چه در فرقهٔ ریشخور و چه بعد از رهایی از زندان محمدداؤدخان، را همان یافتم که در اول دیده بودم.))

مرحوم کتوازی شخص دیندار بود؛ همیشه سعی می کرد که نماز پنجگانه را به وقت خود و باجماعت ادا کند. پابند جدی تلاوت قرآنکریم بود.



شهید کتوازی با شهید سردار محمدداؤد خان

مرحوم کتوازی چنین شخص متواضع و خاکسار بود که تا آخر عمر موثر شخصی و محافظین نداشت.

نویسنده شاه محمود میاخیل که آن زمان در پیشاور خبرنگار صدای امریکا بود، کتوازی را از نزدیک می شناخت و گاه گاه با وی دیدار می کرد، می گوید: کتوازی یک شخصیت ملی بود، آهسته و آرام صحبت می کرد. برای آخرین بار در تاون شهر پیشاور در دفتر افغان خبری آژانس که مسوول این آژانس حاجی سید داؤد نیز حضور داشت، با ما دیدار کرد. مرحوم کتوازی آرزو

داشت که از طریق صلح و تفاهم به مشکلات افغانستان یک راه معقول پیدا شود. وی مخالف تداوم جنگ بود.



جنرال کتوازی با افسران قوای مسلح

کارنامه های خاص:

- از نخستین افسران مسلکی، صادق، دیندار و وطندوست بود.
- گرچه افسر طرفدار انضباط جدی نظامی بود؛ اما با مردم ارتباط محکم برقرار می کرد.
- هیچگاه از مقامات دولتی سوء استفاده نکرد و با وجود کار در پست های بلند دولتی، چون افغان عادی زنده گی خود را سپری کرد.
- برای نجات حقیقی کشور تلاشهای خستگی ناپذیر می نمود، همین دلیل بود که دشمنان وطن وی را شهید کرد.





مفکوره های ملی ملت سازی، مترقی، رفاه، اشتیاق خدمت و در فرجام به روند پیشرفت جهانی کشور را داخل کردن، آن سرمایه های معنوی است که انسان را از فقر و تنگدستی دنیوی و اخروی نجات می دهد؛ اما در کشوری مانند افغانستان این معنویات را کسانی کم درک کرده می توانند و قدر آن را می فهمند، یکی از این شخصیت‌های دراک هم **عبدالحکیم طیبی** بود.

عبدالحکیم طیبی در میزان سال ۱۳۰۴ش در شهر کابل تولد یافته است. از لیسه حبیبیه فارغ و در پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل شامل گردید. در سال ۱۳۲۵ش از این پوهنخی فارغ و در وزارت امور خارجه آغاز به کار نمود.

در سال ۱۳۲۷ش در ایالات متحده آمریکا با محمدنعیم خان در سفارت افغان به حیث آتشه تقرر حاصل کرد. در ضمن وظیفه

به تحصیلات ادامه داد و از پوهنتون جورج واشنگتن در سال ۱۳۳۱ش دیپلوم ماستری را به دست آورد.

بعداً توانست در سال ۱۳۳۳ش از پوهنتون امریکن دیپلوم عالی دکتورا را به دست آورد.

بعد از برگشت به کشور در سال ۱۳۳۴ش در وزارت امور خارجه در شعبه سوم مدیر و رئیس اداره خدمات سیاسی مقرر شد. از سال ۱۳۳۵ش به این سو در سازمان ملل متحد در نمایندگی دایمی افغانستان به حیث منشی اول، مشاور و وزیر مختار ایفای وظایف نموده است.

از سال ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ش وزیر عدلیه افغانستان بود. از سال ۱۳۴۶ - ۱۳۵۲ش در یوگوسلاویا، جاپان، هند، بلغاریا، فلیپین، نیپال و سازمان ملل متحد به حیث سفیرکیر افغانستان ایفای وظایف نموده است.

بعداً از تهاجم روسها از این سمت استعفا داد. طیبی ۲۵ سال در مجامع بین المللی و کنفرانسهای حقوقی بین المللی به نمایندگی افغانستان به وجه احسن اشتراک داشته است. در اثنای این فعالیتها کتابهای " حقوق دریایی " و " حق ترانزیت " را نوشت که در سال

۱۳۳۸ش = ۱۹۵۹م در کشور سوئیس به زبان انگلیسی، بعداً در سال
 ۱۳۳۹ش = ۱۹۶۰م در پراگ در مجله حقوق، در ۱۳۵۰ش = ۱۹۷۱م به
 شکل کتاب از طرف کمیته مشورتی حقوقی و در ۱۳۵۱ش = سال
 ۱۹۷۲م در مجله بین المللی حقوق وین چاپ .

طیبی علاوه بر شخصیت سیاسی یک نویسنده و شاعر نیز
 بود. از ایام جوانی شعر می سرود و مضامین می نوشت. بعد از
 کودتای ثور به ژنیو مهاجر شد و آنجا به نام عروة الوثقی مجله را
 نشر می کرد.

آثار طیبی اکثراً به زبان دری اما بعضاً به زبان انگلیسی و
 عربی نیز است.

دموکراسی تطبیقی، حق ترانزیت ممالک بی بحر با نتیجه
 مجادله افغانستان در راه تثبیت این حق، حقوق بین الدول،
 افتخارات افغان، سیاست بین المللی، تلاشهای سیاسی سید
 جمال الدین افغانی، حق ترانزیت و به رسمیت شناختن آن، حق
 کشورهای محاط به خشکه برای ترانزیت آزاد، سیر تصوف در
 افغانستان، شگوفایی هرات در عصر تیموریان، رساله یی در رابطه
 به تراژیدی افغانستان، خلافت یا مراجع اداره در اسلام، خاطرات

عبدالحكيم طبيبي، اوضاع افغانستان و اقداماتي که بايد صورت گیرد، افغانستان و هند، و خاطرات پريشان آثار عبدالحكيم طبيبي است که ازان اطلاع داريم.

عبدالحكيم طبيبي به حيث عضو فعال در تدوين قانون اساسی و تصويب قانون اساسی در لويه جرگه اشتراک داشت. مدالهای متعهد و افتخار را به دست آورده است.

نمونه کلام عبدالحكيم طبيبي:

فدای تربت مشکين مولينا سر و جانم	شود قربان خاک پای وی صد کفر و ایمانم
زخاک بلخ رفتم تابوسم مرقد پاکش	هوای قونیه مستانه ام کرد و غزل خوانم
تو در تاب و تب شمسی و من در عشق تو نالان	به قربانت شوم مولا که هستی جان جانانم
شده اواره ملکت منم دیوانه کویت	ترا چنگیز آفت گشت مرا روس شیطانم
بخارا رفت از دست و کنون بلخ است در آتش	سرت گردم تجلی کن که من در سوز و افغانم
جوانان مست چون شیران شهیدان هر طرف خندان	ولی آتش به جانم شد زگربان یتیمانم
وطن ماتم سرا گردید و کشور شد نزار	تو ای مولای درویشان نجاتم ده زطوفانم

طبيبي شکوه ها دارد زغربت قصه ها دارد
به سوزنی علاجم کن ويا بارقص مستانم

کارنامه های خاص:

- یکی از دیپلماتهای ورزیده و نامور افغانستان بود، که مدتی مدیدی در کشورهای مختلف به حیث سفیر افغانستان ایفای وظایف نموده است.
- یک شخص عالم، فاضل، نویسنده خوب و فرهنگ پرور بود؛ ده ها اثر از وی به میراث مانده است.
- در جهاد و مبارزه علیه روسها نیز سهم فعال گرفته است و در ژنیو مجله ای به نام عروة الوثقی را منتشر می کرد.





تمدنهای جهان محصول دست انسان است که به میان آمده و ادامه خواهد داشت. این تمدنها نتیجهٔ تعقل، تفکر، و تلاش انسان بوده و خواهد بود. نخستین پیشتاز و محرک تمدنها کسی است که در آغاز لا اقل برای شش هفت سال عهدهٔ تربیت یک انسان سالر، عاقل، مفکر و مدبر را به دوش می گیرد؛ این را شخص زن نام مینامند. خداوند جلا و علی شانه نخستین تربیهٔ حضرت محمد مصطفی ﷺ را نیز به زن سپرد، زیرا زن سمبول محبت، دلسوزی، بردباری و به طور کل الگوی زیبایی معنوی انسانی است.

باید در جامعه این قشر تثبیت و از استعداد و شایسته گی آن برای رفاه، آسایش و پیشرفت جامعه استفاده کرد. موانع بیجا و غیرمعقول از سر راه آنها برداشته و طبق ارشادات دین مبین اسلام موقع خدمت کشور و ملت برایش داده شود. بدبختانه که تا هنوز

اکثریت جامعهٔ افغانی یا زن توسط ریسمان نامعقول و غیراسلامی
بند به بند بسته شده؛ اما انسان نباید همت خود را از دست داد؛

که اسمان دې د مزرې په خوله کښې ورکا
د مزرې په خوله کښې مه پرېږده همت
د عمل ذخیره واستوه د وړاندې
دایو شو ورځې ژوندون دی غنیمت

از دست دادن همت؛ معنای تسلیم شدن به بدبختیها
وناگواریها را دارد. همت انسانی این را نمی پذیرد که برای همیشه
با بدبختی و ناگواریها روبرو باشد؛ اما انسانهای خیلی کم پیدا می
شود که در دهان شیر نیز همت و جرأت را از دست نه دهد.

لطیفه کبیر سراج نیز از چنین انسانهای با همت بود که در جامعهٔ
سنت گرا افغانی در عرصهٔ ژورنالیزم پیشتاز شد و به همت خویش
برای همیشه در تاریخ ژورنالیزم افغانستان نام خود را ثبت کرد.

سردار عنایت الله فرزند کلان امیر حبیب الله خان در سال
۱۲۸۹ش=۱۹۱۰م با دختر کلان شادروان محمود طرزی، خیریه
ازدواج کرد. "خیریه" بهترین خطاط و ترجمان زمان خود بود.
ثمرهٔ ازدواج خیریه ۱۲ اولاد بود، اولاد دهم آن "لطیفه" نامداشت

که در سال ۱۳۰۲ ش = ۱۹۲۳ م چشم به جهان گشود و به نام لطیفه کبیر سراج شهرت یافت.

هنگامیکه شاه امان الله خان غازی از قدرت کنار زده شد، برادر کلان شاه سردار عنایت الله خان سه روز بعد زمام سلطنت را به دست گرفت؛ اما وقتی توطیه های انگلیسها را درک کرد و حبیب الله کلکانی به قدرت رسید، وی با تمام اعضای خانواده خود در سال ۱۳۰۸ ش = ۱۹۲۹ م افغانستان را ترک کرد. ابتدا به هندوستان رفت و بعداً به عراق رو آورد. آن زمان پادشاه عراق امیر فیصل بود. پادشاه ایران رضاشاه پهلوی، عنایت الله را دعوت کرد. سپس از راه شهر بصره به ایران رفت و در تهران اقامت گزین شد. در آن زمان لطیفه سراج طفلی بیش نبود. لطیفه در کشور همسایه آموختن تعلیمات را از ابتدا آغاز کرد. در سال ۱۳۲۵ ش = ۱۹۴۶ م پدر بزرگوارشان سردار عنایت الله خان در تهران از دنیا درگذشت. دیری نه گذشته بود که صدراعظم آن زمان افغانستان بناغلی شاه محمودخان به خانواده سردار عنایت الله خان اجازه برگشت به کشور داد و به کشور خود برگشتند.

لطیفه سراج بعد از آنکه به کابل رسید، در لیسهٔ ملالی به حیث معلم دری، تاریخ و جغرافیه گماشته شد؛ اما در ضمن در شفاخانهٔ مستورات به پرستاران آن شفاخانه نیز تدریس دری را شروع کرد. وی تنها معلم نبود بلکه ممثل و تشویق کنندهٔ نهضت زنان نیز بود. با نوازش تام دوشیزه‌ها را به ترقی، رفاه و دیموکراسی تشویق می‌کرد. لطیفه سراج وهمشیرهٔ شان زینب عنایت سراج مشوقین تیاتر زینب نندارې نیز بودند، که در پیشرفت و توانمندی آن زحمات زیاد را متقبل شدند. بر علاوه فعالیت‌های پشت ستیج، در درام نویسی نیز کمک کرد. "افسانه" از درام مشهور آنها است که در زینب نندارې به نمایش تقدیم شده بود.

این زن پیشتاز زمانی نطاقی را آغاز کرد که اکثریت مردم وبه ویژه قشر زن حتی از سواد ابتدایی نیز محروم بود. زمانی که محترم عبدالغفور برپننا آمر عمومی رادیو افغانستان بود، در آغاز پروگرامها را به صدای سراج در خانه اش ثبت و بعداً از امواج رادیو به نشر سپرده می‌شد؛ اما بعد از عکس العمل تحمل در جامعه رسماً به رادیو آمد و مستقیماً اخبار، تبصره‌های سیاسی و برنامه‌های متنوع را میخواند. خانم آمنه ملکزاد و رقیه حبیب

ابوبکر نیز نخستین نطقانی بودند که با خانم سراج به رادیو آمده و نطقی را آغاز کردند.

● هنگامیکه در پهلوی مردان صدای طنین انداز و پرمحبت زنان پخش شد، از آن به بعد شنیدن اخبار یک صبغه و کیف مخصوص پیدا کرد و شنیدن آن خسته کن نبود. با صدای دلنشین و لهجه گواری او، اخبار یک کیف مخصوص داشت و از یکنواختی بیرون آمد.

لطیفه کبیر سراج به حیث نطق راه را به نطقی زنان در افغانستان گشود، و نام وی در تاریخ نطقی چون لطیفه حفظ خواهد بود. در تیاتر تمثیل یک هنرمند نقشی است که با حرکات و صداها تماشاچیان را مصروف نگه میدارد؛ اما در ستیج قسمتی اساسی تکمیل کننده درام، امور پشت ستیج است، که لطیفه سراج با همشیره خود زینب و دیگر زنان انجام می داد.

با توجه به خدمات فرهنگی ایکه در عرصه فرهنگی کشور انجام داد، از طرف مطبوعات کشور تمجید و تقدیر گردید. جایزه نخستین از جانب شادروان "بنوا" برایش داده شد و از طرف اطلاعات و کلتور آن زمان چند تقدیرنامه نیز برایش داده شد.

لطیفه کبیر سراج دوباره آن زمان از آغوش نازیپرور کشور جدا شد که در سال ۱۳۵۸ش اتحاد شوروی سابق بالای افغانستان هجوم آورد. اول به پیشاور رفت و بعداً از آنجا به امریکا پناهنده شد.

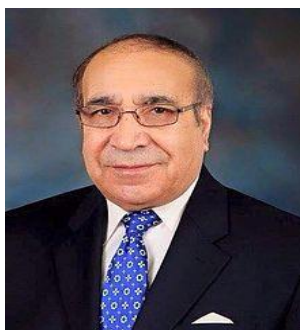
وی در خارج از کشور نیز خدمات فرهنگی قابل توجهی را انجام داده است. در سال ۱۳۵۹ش = ۱۹۸۰م حین اقامت در امریکا از طرف دولت در سرویس دری رادیوی امریکا به حیث نطق گماشته شد. ده سال وظیفه انجام داد اما نسبت مریضی قلبی رفیق شیرین زنده گی خویش، برای عملیات از ورجینیا به کلفورنیا رفت و مدتی را در آنجا با شوهر خویش سپری کرد؛ اما زنده گی با ایشان یاری نکرد و چشم از دار فانی بست.

لطیفه کبیر سراج در سال ۱۳۳۸ش = ۱۹۵۹م با کبیر سراج عقد ازدواج بست. ثمره ازدواج شان پنج فرزند و دو دختر می باشد.

کارنامه های خاص:

- نخستین نطق زن در رادیو کابل بود.
- از نخستین فعالین نهضت مدنی زنان در افغانستان بود.
- در نطایقی یکه تاز و صاحب سبک ویژه بود.





همانا که چهره های بشریت متفاوت است، خوی، خصلت، فیصله ها و قضاوت‌های شان نیز متفاوت اند. اگر در مورد یک مسأله نظریات یک گروه صد نفری جمع آوری شود، شاید نظریات دو نفر هم صد در صد مشابه نباشد. دیدگاه و نظر هر فردی مختص به خودش بوده، هیچ مسأله یی پیدا شده نمی تواند که صد در صد با نظر فرد دومی شبیه باشد.

چنانکه قضاوت در نیز چنین حال است؛ اما در مورد کدام شخص که اکثریت جامعه دید مثبت یا منفی داشته باشد؛ وی را شخص مقبول و یا مردود جامعه گفته می توانیم.

علی احمد جلالی نیز یکی از شخصیت های شناخته شده و مطرح جامعه افغانی می باشد، که اکثریت جامعه افغانی در مورد آن نظر مثبت دارد. کارها و دیدگاه های وی ستوده و به دیده قدر

نگریسته شده و در اعمار مجدد معنوی کشور از آن توقعات شامخی وجود دارد.

● علی احمد جلالی فرزند شادروان استاد غلام جیلانی جلالی متولد سال ۱۳۱۹ش شهر کابل (اصلاً از قریه شهزادگان ولسوالی واغز ولایت غزنی)

نامبرده تعلیمات ابتدایی و ثانوی را در لیسۀ حبیبیۀ کابل فراگرفته است، سپس از پوهنخۍ حقوق و علوم سیاسی پوهنتون حربی دیپلوم لسانس را به دست آورده است. بعداً در ایالات متحده امریکا به تحصیلات عالی نظامی ادامه داد. به تعقیب آن از کالج کیمبرلی اردو شاهی انگلستان دیپلوم ارکانحرب را به دست آورد و در کالج دفاع دریایی کلفورنیای امریکا در امور مدیریت دفاعی تحصیلات دیگر را نیز فراگرفت. در رشته علوم سیاسی مقایسوی نیز دیپلوم فوق لسانس را از انستیتیوت علوم سیاسی واشنگتن مربوط پوهنتون "بوستن" ایالات متحده امریکا اخذ نموده است.

علی احمد جلالی در یک خانواده عالم و فاضل دیده به جهان گشوده است. پدرش از پیشتازان انکشاف علمی- فرهنگی معاصر

در افغانستان بود و در دورهٔ امان الله خان به حیث نخستین مدیر برای بار اول مکاتب عصری را در لویه پکتیا تأسیس نمود. قبل از این وظیفه در مزار شریف مدیر "اخبار بیدار" بود. در دورهٔ سقوی وظیفه را ترک گفت و به منطقهٔ ابایی خود رفت.

وقتی که نادرخان براریکهٔ قدرت تکیه زد یک تعداد کادرهای علمی را گرد آورد و به نام "انجمن ادبی" یک اداره را تأسیس کرد، پدر جلالی نیز عضو این انجمن بود. از دیگر اعضای این انجمن غلام جیلانی خان عظیمی، قاری عبدالله، غلام محمد غبار، محمد قاسم رشتیا، امین الله خان زمریالی، نزیهی - که گاهی جلوه نیز تخلص می کرد- و غیره بودند.

استاد غلام جیلانی جلالی در سالهای آخر در معارف، مطبوعات و پوهنتون کابل ایفای وظایف نمود. صدها مقاله و کتابهای را به زبانهای پشتو، دری و عربی نموده که بیشتر آن در ایران، لبنان و افغانستان چاپ گردیده است.

ذوق تحقیقی علی احمد جلالی با پدرش درین محیط علمی رشد نمود. جلالی در صنف دوازدهم بود که درام فیچر رادیویی

"شیرشاه سوری" را نوشت و بعد از نشر شهرت زیاد یافت. بعد از آن روابط جلالی با رادیو ژورنالیزم هیچگاه قطع نگردید.

جلالی در تمامی دورهٔ تعلیمی پوهنتون حربی همه ساله اول نمره بود و با مجردیکه از پوهنتون فارغ شد به اساس فرمان شاهی به نشان بریال تقدیر گردید. وی بعد از خدمت در قطعات نظامی و مدتی تدریس در پوهنتون حربی، برای تحصیلات عالی دیگر به امریکا رفت و کورس عالی افسران بلند رتبه را خواند.

بعد از برگشت به کشور "تاریخ نظامی افغانستان" را نوشت که در دو جلد در سالهای (۱۳۴۳-۱۳۴۷ش = ۱۹۶۴-۱۹۶۸م) چاپ شد. بعد از این جلالی به خواست رادیو افغانستان و انجمن تاریخ شش سال برنامه های هفته وار رادیویی "د تاریخ یوه پانه" و "صفحهٔ از تاریخ" به زبانهای پشتو و دری می نوشت و نشر می شد.

از اثر تقاضای وزارت اطلاعات و کلتور در بارهٔ آبدات تاریخی افغانستان چهار سال نشرات هفته وار دراماتایز رادیویی "لرغونی خاطرات" و "از راز های دل باستان" به زبانهای پشتو و دری را نوشت و نشر کرد.

جلالی از سال ۱۳۴۷-۱۳۵۶ش=۱۹۶۸-۱۹۷۷م علاوه بر وظیفه مسلکی در وزارت دفاع ملی، پوهنتون حربی، پوهنخی هوایی و کورس عالی افسران به حیث استاد تکتیک نظامی، صنعت اوپراتیفی، ستراتیژی و تاریخ حرب ایفای وظایف نموده است.

در جریان سالهای ۱۳۴۵-۱۳۵۶ش=۱۹۶۸-۱۹۷۷م در باره وقایع مهم سیاسی و ستراتیژیک مقالات تحلیلی وی در مجله اردو تقریباً ماهانه نشر شده است.

جلالی در سال ۱۳۵۳ش=۱۹۷۴م به امر رئیس جمهور فقید کشور، محمد داؤد در انستیتیوت جدید التأسيس د پیلوماسی در وزارت امور خارجه، به حیث استاد "حرب و دیپلوماسی" گماشته شد.

در انستیتیوت مذکور علاوه بر مامورین وزارت امور خارجه مامورین بلند رتبه وزارت های دفاع ملی، داخله، مالیه و بعضی وزارت های دیگر نیز در مورد امور ستراتیژی ملی تعلیمات مسلکی را فرامی گرفت.

اساتید دیگر این انستیتیوت داکتر روان فرهادی، مرحوم داکتر حسن کاکر، پوهاند عبدالسلام عظیمی، پوهاند غلام سخی

مصئون، داکتر اکبر خرد، توریالی عثمان و داکتر ذبیح الله انتظام بودند.

جلالی سه سال درین انستیتیوت تدریس کرد و ۱۲ لکچر را نوشت که یک مجموعه ۴۵۰ صفحه یی را تشکیل داد و به تمام سفارتخانه های افغانستان در خارج توزیع شد.

وی در سال ۱۳۵۵ش به امر رئیس جمهور به حیث سکرتر جنرال آن کمیسیون گماشته شد که هدف آن تعدیل و تنظیم تمامی تعلیمات نامه های مسلکی نظامی و دکتورین عسکری به شکل ملی بود.

جلالی بعد از خدمت بیست سال در اردوی افغانستان در جهاد علیه متهاجمین اتحاد شوروی شجاعانه سهم گرفت. در این هنگام به حیث افسر نظامی در صفوف مجاهدین یک پلانگذار نظامی بلند رتبه بود.

در سال ۱۳۶۱ش به ایالات متحده امریکا پناهنده شد و در آنجا از ۱۹۸۲-۲۰۰۲م = ۱۳۶۱-۱۳۸۱ش با رادیو صدای امریکا هنگام وظیفه خویش رهبری نشرات زبانهای پشتو، دری و پارسی را به عهده داشت. در این سالها وی جلالی علاوه بر امور اداری

برای صدای امریکا برنامه های سیاسی، خبری و فرهنگی را به زبانهای پشتو، دری و انگلیسی نیز نوشته و نشر می کرد.

برعلاوه وی در عرصه ادبیات و باستانشناسی نیز کارهای قابل توجه و مهمی انجام داده است. "بیدبانی گلونه" برنامه ماهانه وی بود که در آن پیامهای موسیقی مردمی و ادبیات پشتو با مضامین موسیقی مردمی و فولکلور امریکا مقایسه می کرد. چند بار عالی ترین جایزه های سالانه برنامه ها نصیب این برنامه گردیده است.

به حیث یک ژورنالیست از سال ۱۳۶۱-۱۳۷۲ش=۱۹۸۲ - ۱۹۹۳م جنگ افغانستان و از سال ۱۳۷۲-۱۳۸۹ش=۱۹۹۳-۲۰۰۰م حالات اتحاد شوروی سابق و آسیای مرکزی را به تحلیل و بررسی گرفته است. علی احمدجلالی به اتحاد شوروی اسبق و جمهوریت های آسیای مرکزی سفرهایی داشته است و در باره جریانهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن منطقه برای صدای امریکا به زبان انگلیسی در حدود ۵۰۰ مقاله تحقیقی نوشته که به زبانهای مختلف آن رادیو نیز ترجمه شده است.

علی احمد جلالی در دوره بناغلی حامد کرزی از سال ۱۳۸۲-۱۳۸۴ش= جنوری ۲۰۰۳ تا سپتمبر ۲۰۰۵م به حیث وزیر امور

داخله ایفای وظیفه نمود. وی هنگامی به حیث وزیر داخله مقرر شد که از اثر جنگهای دوامدار و طولانی نهادهای پولیس، امنیت و ادارات محلی (ولایات، ولسوالی ها و شاروالی ها، که آن زمان مربوط وزارت داخله بود) تا اندازه یی زیادت تخریب شده بود و امور بازسازی آن به سبب کمبود منابع مالی، بحرانهای سیاسی و تهدیدات امنیتی با مشکلات جدی مواجه بود.

نامبرده در دوره وزارتش برای تشکیل پولیس ملی به همکاری بین المللی یک پلان گسترده را طرح ریزی نمود. هدف اصلاحات این بود که پولیس افغانستان به مثابه یک قوت غیرسیاسی و ملی برای حفاظت جان و مال مردم تربیه شود و به حیث یک ارگان با صلاحیت تنفیذ قانون عمل کند. در این راه مشکلات زیاد وجود داشت، از یک طرف در داخل دولت و بیرون از دولت یک تعداد گروه های زورمند در صفوف پولیس برای منافع شخصی و گروهی خود مداخله می کردند. از طرف دیگر در صفوف پولیس بعضی عناصر با قاچاقبران و دیگر ناقضین قانون روابط داشته، وجود اینگونه روابط حیثیت تمامی پولیس خدمتگار را خدشه دار ساخته بود. گرچه در نتیجه یک سلسله اقدامات

اصلاحی در بخش تربیه مسلکی و تعیینات پولیس که مبنی بر معیارهای شایسته گی مسلکی بود، پیشرفت صورت گرفته، جلو سو استفاده ها در حفظ منافع شخصی بعضی از افراد و مداخله های ملیشه سالاران گرفته شد؛ اما مشکلات هنوز پا برجا بود.

در مبارزه علیه تروریزم حکومت افغانستان، نیروهای بین المللی و کشورهای تمویل کننده، به جنگ سالاران و گروه های جدیدالتأسیس زورمندان تکیه می کرد، در حالیکه این گروه ها اکثراً منافع شخصی و گروهی خود را در نظر می داشت. این وضعیت در امور بازسازی دست گروه های مغرض را قوی ساخته بود. سرکرده گان چند گروه ملیشه با آنکه در دولت مقامات بلند رتبه داشتند (به شمول والی ها و قوماندانهای قول اردو) برای مقاصد تنظیمی و شخصی بین خود در جنگها از اسلحه ثقیل استفاده می کردند و این امر باعث نامنی مناطق بزرگ چون پکتیا، بلخ، جوزجان، بادغیس، هرات، فراه و قندهار گردیده بود. در سالهای ۱۳۸۲-۱۳۸۳ش = ۲۰۰۳-۲۰۰۴م وزارت امور داخله بیشترین توجه خود را برای ختم کردن همین تنشهای داخلی تنظیمی و اعاده ثبات در کشور، مبذول داشت.



شاه محمود میاخیل، علی احمد جلالی وزیر امور داخله اسبق و عبدالقیوم مشوانی در سالهای ۱۳۸۲-۱۳۸۴ش = ۲۰۰۳-۲۰۰۵م قوای پنجاه هزار نفر پولیس ملی، دوازده هزار نفر پولیس سرحدی، پولیس مبارزه علیه مواد مخدر، پولیس نظم عامه، پولیس مبارزه علیه تروریسم و پولیس جنایی و مبارزه با جرایم بزرگ را تربیه نمود.

همین قوا در سال ۱۳۸۲ش = ۲۰۰۳م در تأمین امنیت لویه جرگه تصویب قانون اساسی، در سال ۱۳۸۳ش در تأمین امنیت انتخابات ریاست جمهوری و در سال ۱۳۸۴ش در تأمین امنیت انتخابات

شورای ملی سهم اساسی و فعال داشت و این جریانات را پیروزمندانه به پایان رساندند.

البته از اثر محدودیت اسلحه مؤثر، وسایل تخریکی و

امکانات انتقال زمینی و هوایی بعضی برنامه ها ناتکمیل ماند.

مشکل دیگر که جلو رشد مسلکی پولیس را می گرفت، همانا کار گرفتن از پولیس به حیث قوای جنگی در مبارزه علیه مخالفین مسلح بود. این کار سبب شد تا نیروهای پولیس کار خود را که تأمین امنیت مردم و مبارزه علیه جرایم بود، به طور مؤثر انجام داده نتوانند. به سبب عدم موجودیت اسلحه ثقیل و تجهیزات به تناسب اردوی ملی و نیروهای بین المللی، نیروهای پولیس تلفات زیادی را متحمل شدند.

درین برهه جلالی تلاش میورزید که ثبات پایدار در افغانستان از طریق امنیت بشری تأمین گردد و مردم عام از ترس و احتیاج نجات یابد. در آن شرایط مردم از حمله ها و قتل های ظالمانه تروریستان، از خودسری های زورمندان، از چپاولهای گروه های سازمان یافته و بی باکی های زمامداران محلی حکومتی در ترس و هراس بودند. از طرف دیگر به سبب چندین دهه جنگ و بی

ثباتی اکثریت مردم در چنگال فقر و احتیاج به سر می برد. از همین رو امنیت واقعی همانا نجات مردم از فقر و احتیاج بود. برای انجام دادن این کار وی در دوره سه ساله وزارت خود در سه ساحة عمده تلاشهای پیهام کرد:

نخست: جلالی با عده یی از رهبران اصلاح طلب و متخصص کوشید تا کشورهای کمک دهنده قانع کند که اولتر از همه در پروژه های بزرگ اقتصادی چون باز سازی راه های مواصلاتی، آب و برق و سکتور زراعتی سرمایه گذاری کند. انکشاف در این ساحات باعث تحولات بزرگ و مثبت در عرصه های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی شده و برای اعاده امنیت بشری شرایط لازم را مهیا کرده می توانست. مگر اولویت کشورهای تمویل کننده، تمویل پروژه های عاجل و کوتاه مدت اقتصادی بود، که به نظر آنان با ستراتیژی مبارزه علیه تروریزم کمک می کرد؛ اما تاثیر ستراتیژیک آن کوتاه مدت بود.

دوم: آقای جلالی بازسازی ادارات محلی را پایه مستحکم برای امنیت و حکومتداری خوب می دانسته، در این عرصه بازسازی ولسوالی ها را اساس قرار داد، لهذا برنامه بازسازی فزیکمی و

اداری ۳۶۵ ولسوالی افغانستان را در سال ۱۳۸۲ش = ۲۰۰۳م طرح ریزی و عملی کرد، که بعداً به نام "تحکیم ثبات ملی افغانستان" تبارز و کمکهای بزرگ بین المللی را جذب کرد. گرچه این برنامه، به جدیت آغاز شد و مراکز یک تعداد ولسوالی ها بازسازی شد؛ اما هنگامی که این برنامه از وزارت امور داخله به نام یک پروژه خاص جدا و تحت اختیار چند وزارت درآمد، آن جدیت سابقه را از دست داد.

سوم: جلالی تلاش کرد که از طریق اصلاحات امنیتی، پولیس و سایر نهادهای امنیتی به حیث نهادهای قانونی و مشروع دولت تقویه گردد و استعمال مشروع قوت تحت انحصار دولت درآیند. برای نیل به این هدف، رشد و مؤثریت مؤسسات، خواستار سرمایه گذاری کافی بود، که در کشور به جای افراد زورمند، نهادهای قوی و مشروع به میان آید. برای رسیدن به این هدف، جلالی برای جذب کمک های کشورهای دوست و تمویل کننده تلاشهای پیهم نمود و یک تعداد مقاله های مسلکی به رشته تحریر درآورد. گرچه چند سال بعد برای رشد پولیس و اردو سرمایه

گذاری زیاد صورت گرفت؛ اما فرصت های کافی، بی فایده از دست رفته بود.

● هنگامیکه جلالی در پایان توافقات بن در ماه سنبله سال ۱۳۸۴ش = ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۵ م بنا بر بعضی ملحوظات از سمت وزارت امور داخله استعفا داد، دو هفته بعد پس به ایالات متحده امریکا رفت و آنجا در پوهنتون دفاع ملی به تدریس آغاز کرد. وی گاه گاهی در گذشته نیز در آن پوهنتون تدریس می کرد. از اکتوبر سال ۲۰۰۵م تا اکنون جلالی در آن پوهنتون به حیث پروفیسر ممتاز (Distinguished Professor) در مورد پالیسی امنیتی، ستراتیژی دفاعی، مبارزه علیه تروریزم و آشوب و سایر مسایل مربوط تدریس و تحقیق می کند. بر علاوه وی به حیث تحلیل گر برجسته انستیتیوت ملی مطالعات ستراتیژیک در مورد مسایل مختلف سیاسی و ستراتیژیک تحقیقات را انجام و لکچرهای را تقدیم کرده است. درین مدت تحقیقات زیاد علمی جلالی از طرف پوهنتون و مؤسسات امریکایی و اروپایی چاپ گردیده است.

جلالی در ایالات متحده آمریکا، اروپا، آسیا جنوبی و مرکزی و در بسا از کشورهای جهان به حیث یک پروفیسور شناخته شده تبارز کرده است.

در سه دهه گذشته جلالی در ایالات متحده آمریکا در کالج های ارکانحربی و دفاع ملی و مؤسسات تحصیلات عالی نظامی تدریس کرده و ده ها رساله علمی را به رشته تحریر درآورده است. وی در کشورهای آمریکا، اروپا، شرق میانه، هند، پاکستان، تایلیند، سینگاپور، جاپان، چین، آسیا مرکزی و افریقا در صدها سیمینارهای علمی اشتراک ورزیده و مقالات علمی را تقدیم داشته است.

اکثر رادیوها، تلویزیون ها و مطبوعات چاپی با جلالی صدها مصاحبه انجام داده، که NBC FOX, RT, CNN, BBC, VOA, CBC, ABC نیویارک تایمز، واشنگتن پوست، گاردینز، شپیگل، دیلی تیلگراف و غیره شامل آن می باشد.

جلالی در دوره خدمت مؤفق به دریافت نشان ها، مدال ها و جوایز زیاد دولتی شده که دربرگیرنده نشان دولتی وزیر اکبرخان، مدال عالی خدمت لویه جرگه، سه نشان بریال، نشان درجه اول

(طلایی) نشان درجهٔ دوم (نقره یی) نشان درجهٔ سوم (برونز) دو مدال لیاقت، پنج تقدیرنامهٔ خدمت بهتر از رادیو صدای امریکا و یک تقدیرنامه از پوهنتون دفاع ملی و یازده جایزهٔ برنامه های بهتر صدای امریکا شامل آن می باشد.

علی احمد جلالی به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، عربی، روسی، اردو و ترکی آشنایی دارد و در تحقیقات خود از منابع همین زبانها استفاده کرده است.

آثار چاپی مهم جلالی:

جلالی در عرصهٔ نویسندگی نیز یک چهرهٔ سرشناس و شناخته شده کشور است. در موضوعات حالات سیاسی، نظامی و فرهنگی افغانستان و آسیا میانه کتابها و مقالات زیادی نوشته است. در امریکا، انگلستان، افغانستان، پاکستان و ایران به زبانهای انگلیسی، پشتو، دری، عربی، ترکی و فرانسوی آثار زیاد وی اقبال چاپ یافته است.

کتاب جدید وی که به زبان انگلیسی از طرف پوهنتون کانزاس امریکا چاپ و نشر شده است " تاریخ نظامی افغانستان از

A Military History of Afghanistan from the Great Game to the Global War on Terror " نام دارد.

قبل از این کتاب دیگر او به نام «آن سوی کوه The Other Side of the Mountain» که تکنیک های مجاهدین علیه اردوی اتحاد شوروی را بیان می دارد، شش بار در امریکا و اروپا از طرف ناشران چاپ و نشر و به چند زبان نیز ترجمه گردیده است. این کتاب توسط "بهار جلالی" دختر علی احمد جلالی به دري ترجمه شده که چند سال قبل اردوی امریکا آن را چاپ و نشر کرده است.

«مطالعه تاریخ افغانستان از نگاه عسکری» کتابی دیگر بناغلی جلالی است که پوهاند حبیبی مرحوم مقدمه آن را نوشته و در دو جلد تقریباً پنجاه سال قبل از طرف نشرات اردوی افغانستان چاپ و نشر گردیده است.

چند آثار دیگر وی چون «د میوند د تاریخی جگړې پوځي څېړنه، د خوشحال خان د عصر او چاپیریال پوځي څېړنه و

منتخبات اشعار استاد غلام جیلانی جلالی» درین اواخر در افغانستان چاپ و نشر گردیده است.

آثاری عمده دیگر جلالی که به زبانهای انگلیسی، فرانسوی و هسپانوی چاپ شده است:

۱. *Afghanistan National Defense and Security Forces in Transition*, USIP, Washington DC, May ۲۰۱۶
۲. *Afghanistan's bubble of Optimism bursts*, The Hill, Congress Blog, and November ۱۸, ۲۰۱۵
۳. *Renewing Afghanistan's Social Contract*, IPI Global Observatory, December ۸, ۲۰۱۵
۴. *Forging Afghanistan National Unity Government*," a Peace Brief Paper at USIP (December ۲۰۱۴) on discussing the Challenges facing the Afghanistan National Unity Government.
۵. *The Security Sector reform in Afghanistan-Achievements and Setbacks*, published by the Journal of International Peace Operations (JIPO), March ۲۰۱۲
۶. *Non-State Armed Groups-Challenges and Opportunities*, published by the Special Issue of the International Red Cross Journal, Geneva, Summer ۲۰۱۱
۷. Commentary on the Kandahar Jail break (*Pervasive Corruption and Public Distrust*), published in New York Times' opinion page on April ۲۶, ۲۰۱۰.
۸. *"Afghanistan in Transition,"* published in the autumn

- ۲۰۱۰ issue of *Parameters* which is available on line.
۹. Commentary on *U.S. Strategy Review for Afghanistan* in New York Times' opinion page on December ۱۶ ۲۰۱۰.
 ۱۰. *What to expect from General Petraeus*, New York Times, June ۲۴, ۲۰۱۰
 ۱۱. *Afghanistan: Long-term Solutions and Perilous Shortcuts*, Prism Quarterly (NDU), published in September ۲۰۱۰ Issue
 ۱۲. *Is Fair Election in Afghanistan Possible*, New York Times, October ۲۱, ۲۰۰۹
 ۱۳. *Is it Time to Negotiate with the Taliban*, New York Times, Sep ۱, ۲۰۰۹
 ۱۴. *Afghanistan: A Long Hot Summer and A Call for Change*, Far Eastern Economic Review, July/August ۲۰۰۹ issue
 ۱۵. *Winning in Afghanistan*, *Parameters*, Spring ۲۰۰۹ issue, Carlisle Barracks, Penn, USA, May ۲۰۰۹
 ۱۶. *How to Win in Afghanistan*, OP-ED, The Washington Times, March ۱, ۲۰۰۹
 ۱۷. *Afghanistan: Regaining Momentum*, *Parameters*, winter ۲۰۰۷-۲۰۰۸ issue, Carlisle Barracks, Penn, USA, Jan ۲۰۰۸
 ۱۸. *Expeditionary Forces: Superior Technology Defeated - The Battle of Maiwand*. ۲۰۰۶. Coauthored with Lester W. Grau. A book chapter in "The British Army ۱۸۱۵-۱۹۱۴," Harold E. Raugh Jr. Ed. Ashgate Publishing Limited, England, USA. ۲۰۰۶
 ۱۹. *Trans-national Crime and the challenge for regional*

- cooperation* – a book Chapter in “*the Non-Traditional Security Challenges in Asia*,” Routledge India, June ٢٠١٥.
٢٠. Monograph: *Afghanistan - Challenges of the Transition to Peace*, Emirate Center for Strategic Studies and research(ECSSR), Abu Dhabi, December ٢٠١٢
٢١. *The Challenge of Security Transition in Afghanistan* – Book Chapter, Singapore National University, July ٢٠١٢
٢٢. *The Future of Security Forces in Afghanistan*. Book chapter in “*The Future of Afghanistan*,” United States Institute of Peace (USIP). January ٢٠٠٩
٢٣. *The Challenge of Regaining Momentum in Afghanistan*. A book chapter in “Asian Security” by the Institute of Defense and Strategic Analysis (IDSA), New Delhi, India, February ٢٠٠٩
٢٤. **Countering Narcotics in Afghanistan.** ”A book chapter in the Institute of National Strategic Studies (INSS) “*Global Security Assessment*,” National Defense University. October ٢٠٠٨
٢٥. *Afghanistan: The Challenge of State Building*. A book chapter in “*Afghanistan: transition Under Threat*,” Geoffrey Hayes, editor, and Mark Sedra, editor, Wilfrid Laurier University Press, August ٢٠٠٨
٢٦. *Afghanistan: The legacy of War and the Challenge of Peace Building*. ٢٠٠٦. A book chapter in “*Building a New Afghanistan*,” by Robert I. Rotberg ed. edited by Brookings Institution Press and the World Peace Foundation, ٢٠٠٦

۲۷. *A Historical Perspective on Iran-Afghan Relation*, a chapter in the book titled "Iran and Eurasia" edited by Ali Mohammadi, Ithaca Press, London, ۲۰۰۰
۲۸. *The Theory of Combat*, Institute of Military Conflict, ۱۹۸۹, Participated as member of the Institute in authoring a theoretical understanding of the nature of the combat process as a basis for model and simulation development,
۲۹. *Combating Opium in Afghanistan*. ۲۰۰۶. Coauthored with Robert B. Oakley and Zoe Hunter. Strategic Forum No. ۲۲۴, Institute for National Strategic Studies, National Defense University, November ۲۰۰۶, Washington D.C.
۳۰. *Forbidden Cross-Border Vendetta: Spetsnaz Strike into Pakistan during the Soviet-Afghan*, Journal of Slavic Military Studies, December ۲۰۰۶
۳۱. *Five Years later Afghanistan Pays for Sins of Omission*. Baltimore Sun, October ۸, ۲۰۰۶. It was also published by several other major papers across the country and the Khalij Times. The article reviewed the past five years and made suggestions on ways to improve the security situation in Afghanistan.
۳۲. *Nation Building on the Cheap*. ۲۰۰۶. The Washington Post, May ۲۸, ۲۰۰۶
۳۳. *The Future of Afghanistan*, Parameters, Spring ۲۰۰۶ issue, Carlisle Barracks, Penn, USA, Feb ۲۰۰۶
۳۴. *Afghanistan in ۲۰۰۲: The Struggle to Win Peace*, Asian Survey, University of Berkley, Ca. January ۲۰۰۳
۳۵. *Demobilizing War machines: Making Peace last*, a paper presented at and published by the U.N. conference on

Rebuilding Societies Emerging from Conflict (September ۹-۱۱, ۲۰۰۲)

۳۶. *Rebuilding Afghanistan's National Army*, Parameters, US. Army War College, Autumn, ۲۰۰۲

۳۷. *Afghanistan: Political Participation and Security*, Georgetown University, Center for Muslim-Christian Understanding, Summer ۲۰۰۲

۳۸. *Russian-Iranian Strategic Partnership*, Parameters, US. Army War College, Winter ۲۰۰۱

۳۹. *A detailed Military Analysis of the Battle of Maiwand* (Pashto), Afghan Cultural Association, Peshawar, ۲۰۰۰

۴۰. *Expeditionary Forces: Superior Technology Defeated - The Battle of Maiwand*, " U.S. Military Review, May-June ۲۰۰۱

۴۱. *Afghanistan: the Anatomy of an Ongoing Conflict*, Parameters, US. Army War College, spring ۲۰۰۱

۴۲. *The Campaign for the caves : the battles of Zhawar in the soviet-Afghan war - la guerre des grottes : la bataille de Zhawar pendant la guerre soviétique en Afghanistan*, Journal of slavic military studies (the) , ۲۰۰۱, vol. ۱۴ n^o۳, p. ۶۹-۹۲ Véritable guerilla, la bataille de Zhawar a montré les insuffisances de tactique des deux armées.

۴۳. *Iran-Central Asia: Reminiscing the Past and Looking to the Future*, Central Asia Monitor, No. ۴, ۲۰۰۱

۴۴. *Islam as a Political Force in Central Asia: The Iranian Influence*, Central Asia Monitor, No. ۲, ۱۹۹۹

۴۵. *Kashmir: Flashpoint or Safety Valve?* By Mr. Lester W.

Grau Foreign Military Studies Office, Fort Leavenworth, KS. And Mr. Ali A. Jalali. This article was previously published in ***Military Review*** July-August ۱۹۹۹.

۴۶. ***Night Stalkers and Mean Streets: Afghan Urban Guerrillas***, by Mr. Ali A. Jalali and Mr. Lester W. Grau, Foreign Military Studies Office, Fort Leavenworth, KS. This article was previously published in ***Infantry*** January-April ۱۹۹۹.
۴۷. ***Wither the Taliban? Taliban—A Model for “Islamicising” Central Asia?*** The Cyber-Caravan, Johns Hopkins University, vol. ۱, No. ۴, March, ۶, ۱۹۹۹
۴۸. ***Underground Combat: Stereophonic Blasting, Tunnel Rats and the Soviet-Afghan War*** - Lester Grau and Ali Ahmad Jalali. *Engineer* article November ۱۹۹۸
۴۹. ***The Break-up of State Structures in Afghanistan, in Persian***, Mehragan (Iranian Journal), Summer ۱۹۹۸
۵۰. ***The Clash of Values and Interests in Afghanistan***, Institute of World Politics, Washington D.C. ۱۹۹۵
۵۱. ***Identity Issues in Central Asia*** (۱۹۹۴), Institute of World Politics, Washington D.C. ۱۹۹۴
۵۲. ***Russia’s Military Establishment in Transition***, Institute of World Politics, Washington D.C. ۱۹۹۳
۵۳. ***Strategic and Operational Aspects of the Soviet Invasion of Afghanistan***, International Conference on Light Infantry, Seattle, ۱۹۸۵
۵۴. ***U.S.-Kazakhstan Strategic Partnership***: An hour-long documentary published and broadcast by VOA in several

languages, ۱۹۹۴

- ۵۵. ***Civil-Military Relations in a Democracy***: An hour-long documentary published and broadcast by VOA in several languages, ۱۹۹۵
- ۵۶. ***Intellectual Property Rights***: A seven-part series of reports published and broadcast by VOA in several languages, ۱۹۹۵
- ۵۷. ***Poppies Along the Silk Road***: An hour-long documentary published and broadcast by VOA in several languages, ۱۹۹۵
- ۵۸. ***Afghanistan- The War of the Neighbors***: An hour-long documentary published by VOA and broadcast in several languages, ۱۹۹۶ More than ۴۰۰ **reports** and news analyses in English on Iran, Afghanistan and Central Asia published and broadcast by the Voice of America

کارنامه های خاص:

- به سویه منطقه نی بلکه به سویه جهان شخص نظامی است.
- ژونالیست پیشتاز، تجربه کار و آگاه از سیاست های جهانی و یکی از دیپلماتهای انگشت شمار افغانستان است.
- ادیب و نویسنده ورزیده است، که بعضی آثار وی مقبولیت جهانی و حیثیت ماخذ دست اول دارد.
- افسر مدبر و طرفدار صداقت، لیاقت، راستی و تجربه می باشد.





آنانی که هر وقت و هرکجا به خدمت مردم و ملت کمر همت بسته باشد، ملت آنان را هیچگاه فراموش نمی کند. شخص خادم و فرهنگی نمی میرد، به طور فزاینده‌تری از جامعه جدا می شود؛ اما به صورت معنوی در سینه‌ها جامعه زنده گی می کند، قابل احترام و ستایش می باشد و از بارگاه ایزد متعال مغفرت شان خواسته می شود. از همین چهره‌ها یکی هم **محمد رحیم شیدا** است.

محمد رحیم شیدا فرزند علیرضا خان در سال ۱۳۰۰ ش در میمنه ولایت فاریاب دیده به جهان گشوده و از تبار ازبیک می باشد.

شیدا تعلیمات ابتدایی را تا متوسط به شکل خصوصی و غیر رسمی فرا گرفت و بعداً در دوایر دولتی اشتغال و وظایف کرده است. در سال ۱۳۲۹ ش شاروال میمنه مقرر شد. از ۱۳۳۴ - ۱۳۳۶ ش در

دوره دوازدهم شورای ملی وکیل مردم میمنه و مشنی اول شورای ملی بود. به حیث والی تخار و بغلان نیز وظایف انجام داده است.

سید محمود "حسرت" پدر شاه محمود میاخیل در ولایت تخار با محمدرحیم کار کرده است، ماخیل نیز شیدا را دیده و در موردش می گوید:

محمد رحیم شیدا با داؤد خان ارتباط نزدیک داشت و شخصیت نهایت پاک و دیندار بود. هنگامیکه داؤد خان برای بار دوم کابینه خود را اعلام کرد، آن زمان من به دیدن پدر به تخار رفته بودم؛ یک روز موتر والی محمد رحیم شیدا آمد، راننده گفت که والی با تو کار دارد. من نیز با پدر خود به دیدن شیدا صاحب رفتم. شیدا صاحب به پدرم گفت که امروز بسیار خفه هستم، بیا برویم و کنار دریا باهم بشنیم. همان بود که کنار دریای تخار رفتیم. به پدرم گفت، من به خاطری زیاد خفه هستم که افغانستان با خطر جدی مواجه است. از کابینه جدید توقع بود؛ اما هنگامیکه کابینه جدید اعلان شد، این توقع نیز ختم شد، محمد داؤد خان نمی فهمد که اشخاص مفسد در دورش حلقه زده است. همان بود که چندی بعد کودتای ثور صورت گرفت.

وکیل گل محمدخان باشنده کونر خاص که با محمدرحیم شیدا منشی دوم ولسی جرگه بود، یک روز به من (نویسنده) در پیشاور قصه کرد هنگامیکه من با محمدرحیم شیدا به سفر رسمی به مسکو رفتیم، آن زمان گاگارین به آفتاب بالا رفته بود، شیدا در یک مهمانی از وی پرسید که در آفتاب چه چیزها را دیدید؟ گاگارین بدون از اینکه معلومات بدهد، به شیدا گفت خدای شما را ندیدیم. شیدا از شنیدن این جواب بسیار عصبانی شد به گاگارین گفت که اشخاص کثیف مانند شما خدا ما را کی دیده می تواند و این باعث شد که سفر خود را کوتاه کرد.

شیدا به خداوند خود عقیده محکم داشت. وکیل گل محمد یک قصه دیگری نیز کرد، هنگامیکه به یک سفر رسمی به امریکا می رفتند؛ طیاره در هوا خرابی اندک پیدا کرد، پیلوت اعلان کرد که در طیاره خرابی اندک رخ داده اما قابل تشویس نمی باشد. پس همه وارخطا شدند اما شیدا خندید و به ما گفت هیچ تشویس نکنید خداوند ما در طیاره نیز با ما معاونت کرده می تواند.

شیدا بر علاوه به حیث یک شخص فرهنگ پرور نیز شناخته می شود. شیدا در تاریخ مطبوعات فاریاب نخستین کسی است که در سال ۱۳۳۰ش در میمنه فاریاب اساس نشریه آزادی را به نام "اتوم" گذاشت. این نشریه را پنج سال نشر کرد و بعد از پنج شماره اش از اثر یک سلسله مشکلات از چاپ بازماند.

شاعری را از پدر خود به میراث برده بود. پدرش منشی علیرضا میمنه گی شاعر شیرین کلام بود. محمدرحیم شیدانیز شاعر بود که اشعارش در مطبوعات مختلف انعکاس یافته است.

محمدرحیم شیدا بعد از تهاجم روسها به پیشاور هجرت کرد و تکالیف و مشقات هجرت را تجربه کرد. در مهاجرت نیز سلسله شعر و شاعری را ادامه داد و از تجارب شعری خلیل الله خلیلی فایده برد.

وی در شعر سرایی چنان استعداد داشت که بعضی سخنرانی های خود را به شورای ملی نیز به زبان شیرین شعر تقدیم داشته است. در شورای ملی حین مجالس رای اعتماد همینگونه دو شعر را به سمع و کلاء رسانده بود که در مجموعه یی به نام "دو شعر شیدا" به چاپ رسیده است.

شیدا با تصوف و عرفان علاقهٔ فروان داشت. در علم نجوم نیز دست داشت در این مورد اثر " هفت کواکب " وی قابل یادآوری می باشد؛ اما تا اکنون اقبال چاپ نیافته است.

محمد رحیم شیدا در دیار هجرت و غربت به تاریخ ۱۸ جوزای سال ۱۳۶۴ ش در پیشاور وفات نمود و در حضیره رحمان بابا در جوار قبر خلیل الله خلیلی به خاک سپرده شد.

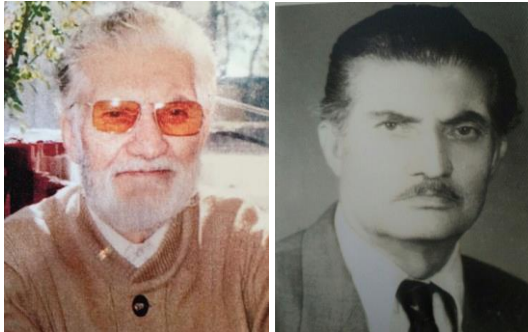
نمونه از کلام مرحوم شیدا:

کجاست می که مرا عالم دیگر ببرد به پا گر نروم مرا به سر ببرد
 غم و نشاط جهان صد هزار درد سر است بیار می که زمن درد سر ببرد
 گرفت محتسبم بی خبر به میخانه خدا کند که به رندان کسی این خبر ببرد
 فلک به شام سحر جز غم نصیب نکرد دعا کنید که زمن شام و این سحر ببرد
 اگر به کام دلر آسمان نمی گردد چه می شود ز دلر آرزو به در ببرد
 فلک به داغ جدایی چنان کبابم کرد به روز حشر مگر داغم از جگر ببرد
 محبت است که شیدا دهم به مردم دل
 و گر نه کیست دل ما به زور و زر ببرد

کارنامه های خاص:

- از توده های مردم نشئت کرده بود، ملت را دوست داشت و نوازش می داد.
- در دوره پست های حکومتی منافع ملت را بر منافع شخصی ترجیح داد.
- بر علاوه یک مامور بلند رتبه دولت یک شخص فرهنگ پرور و شاعر نیز بود.
- مؤسس نخستین نشریه آزاد در میمنه می باشد.





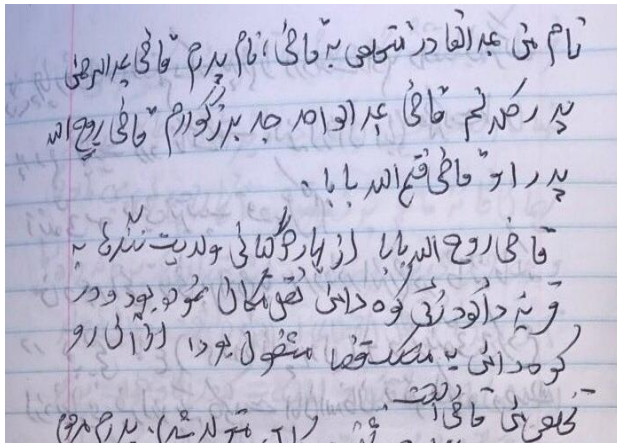
قضا اسم عدالت است و قاضی سمبول عدالت و قانونیت؛ اما بعضی ها در این اواخر اسم این سمت عالی و مقدس را چنان استهزا و بدنام کرد که با شنیدن اسم قاضی دلهای مردم بد می شود و به گفته عوام استفراغ می کند؛

اما در این کشور چنان قضات نیز داشتیم که اسمای شان تنها برای خانواده آنها نی بلکه افتخار برای کشور و جریان قضا در کشور می باشد. همین قضات بعد از خود برای خدمت کشور و ملت کسانی را به جامعه تقدیم داشته که اسمای شان در تاریخ خادمان برای همیشه محفوظ خواهد بود؛

عبدالقادر قاضی نیز یکی از این شخصیت‌های پاک و متدین می باشد که تنگدستی دنیوی نتوانست به آخرت شان ضرری برساند.

عبدالقادر قاضی عضو یک خانوادهٔ عالم و با نفوذ قریهٔ داؤدزی ولسوالی قره باغ ولایت پروان می باشد و در سال ۱۳۰۳ش در شهر کابل دیده به جهان گشوده است.

عبدالقادر قاضی فرزند قاضی عبدالرحمن، نواسه قاضی عبدالواحد، کواسهٔ قاضی روح الله فرزند قاضی فتح الله بابا است. قاضی روح الله بابا از بهار خوگیانی ولایت ننگرهار به داؤدزی کوهدامن آمده و مصروف شغل قضا بود. از همین سبب است که عبدالقادر نیز قاضی تخلص می کند. این هم خطی که عبدالقادر قاضی در مورد تعارف خانواده خود به دست خود نوشته است:



وی سالهای بهار زنده گی را در یتیمی و محرومیت سپری کرد؛ اما کمک و همت خانواده وی، باعث شد که از محرومیت

تحصیل نجات یابد. وی سه ساله بود که مادرش رخت سفر ابدی بست و دو سال بعد پدرش قاضی عبدالرحمن نیز از طرف حبیب الله کلکانی (مشهور به بچه سقاء) به طور بی رحمانه شهید شد.

قبل از آنکه حبیب الله کلکانی به قدرت برسد، قاضی عبدالرحمن رئیس مرافعه ولایت کابل بود، و شایع است که در مورد ملک محسن یا سید حسن برادر حبیب الله حکم اعدام داده بود. وقتیکه کلکانی برسراقتدار شد؛ از قاضی عبدالرحمن خواست تا با وی بیعت کند، زیرا قاضی عبدالرحمن شخصیت متنفذ منطقه شمالی بود. قاضی عبدالرحمن تقاضای کلکانی را به جا نیاورد، به کلکانی گفت که شما پادشاه مشروع نمی باشید و من با امان الله خان عقد بیعت بسته ام. قاضی عبدالرحمن حاضر نبود به سیاه سفید بگوید؛ لهذا کلکانی قصابان کابل را جمع کرده و از آنها خواست تا قاضی عبدالرحمن را مانند حیوانات قصابی کنند. قصابان دیگر به این عمل آماده نگردیده؛ اما یک نفر به این جنایت شانه خم کرد. نخست دست های قاضی عبدالرحمن و بعداً پاهای شان را برید و بدین ترتیب در چاراهی کابل (۱) وی را شهید

۱ - آنزمان در کابل چاراهی شوربازار شهرت داشت، شاید این واقع همینجا رخ داده باشد.

کرد. افغانستان در مسیر تاریخ این واقعه را چنین ضبط کرده است: ((... از این بعد بچه سقاو ملک محسن و عبدالغنی قلعه بیگی و غیره عصبی شدند و به مظالم آغاز نمودند. اینها قاضی عبدالرحمن خان را که مثل مولوی عبدالواسع خان از قضات متجدد بود در چوک کابل بند از بند بریدند.... (۱)

پیوسته با این به افراد دیگر امر شد که در باغ علیمردان خانه قاضی عبدالرحمن را چور و بسوزاند و اولادهای شان را یکسره بکشند. افراد میروند خانه را چور و می سوزانند؛ اما کدام شخص مانع کشتن اطفال می شود و به این ترتیب این اطفال بی مادر و پدر از مرگ حتمی نجات می یابد.

اولاد های قاضی عبدالرحمن (پنج پسر و یک دختر) بسیار کم سن بودند. چند روز را بی خانه سپری کرد و کسی جای هم داده نمی توانست. بعداً به خانه پدر کلان مادری رسانده شدند، که در سیاه گرد غوربند سمت قضا را داشت. پدر کلان چهار سال از

۱ - غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ. چاپ دوم، پیام مهاجر، ایران، قم، اسد ۱۳۵۹ ش. ص

آنها سرپرستی کرد؛ اما چنانکه می گوید "سنگ در پای لنگ" قاضی عبدالحمید نیز امانت روح را به مالک اش تحویل می دهد.

عبدالقادر و برادر بزرگ وی عبدالحی از پدر کلان و مامای خود قاضی عبدالسلام تعلیمات ابتدایی دینی را فرا می گیرد و بعضی کتب چون خلاصه، منیه المصلی، قدوری، کنز و تا حدی میراث می خواند.

عبدالقادر نه ساله بود که پدر کلانش فوت کرد، ماما شان هر دو برادر را به کابل آورده و در لیسه غازی شامل کرد. چون اینها قبلاً کتابهای دینی را خوانده بودند، بعد از سپری کردن امتحان هر دو در صنف پنجم شامل شدند.

گرچه اینها در حالت فقر زنده گی داشتند؛ اما همت عالی ایشان را از تعلیمات محروم نکرد و هر دو برادر در سال ۱۳۲۵ش به درجات اعلائی از صنف دوازدهم فارغ شدند.

عبدالحی که اول نمره بود، در بخش انجیزی برای تحصیلات عالی به امریکا فرستاده شد؛ اما عبدالقادر قاضی در سال ۱۳۲۶ش در پوهنخی حقوق و علوم سیاسی به تحصیلات عالی ادامه داد.

هنگامیکه عبدالقادر در سال ۱۳۲۹ش از پوهنحی حقوق و علوم سیاسی فارغ شد، در حوت سال ۱۳۳۰ش برای بار اول در وزارت امور داخله به حیت آمر پاسپورت گماشته شد. دو سال بعد به حیت آمر جنایی کابل تقرر حاصل کرد، که نهایت به پاکی و دینداری این وظیفه را انجام داد. در سال ۱۳۳۵ش به حیت ولسوال بگرامی مقرر شد. در بگرامی از طرف پادشاه نوازش می بیند، زیرا حکومت در آنجا فابریکه صنعتی را اعمار می کرد و پادشاه شخصاً برای نظارت کار آنجا می رفت و فعالیتهای ولسوال را به چشم خود می دید.

در سال ۱۳۳۷ش از پوهنتون انقره ترکیه در رشته اداره حکومتهای کوچک دیپلوم فوق لسانس را به دست آورد.



در سال ۱۳۳۸ش از بگرامی به حیث ولسوال ولسوالی سرخرود ولایت ننگرهار تبدیل شد. هنگامیکه بازار خوگیانی آتش گرفت و سوخت؛ عبدالقادر قاضی در سال ۱۳۴۰ش به حیث حاکم اعلای به خوگیانی فرستاده شد. آنجا به همکاری یک انجینر نقشه بازار کپره خوگیانی را ترتیب و تطبیق نمود.

بعد از خوگیانی در سال ۱۳۴۴ش به حیث لوی ولسوال کتواز وظیفه اجرا کرد. در همین سال برای تحصیلات عالی دیگر به ایالات متحده امریکا رفت و از پوهنتون پنسلوانیا در رشته اداره

عامه، حکومتداری منطقی در سال ۱۳۴۵ش دیپلوم ماستری را به دست آورد.

بعد از برگشت به کشور به حیث معاون ولایت لویه پکتیا گماشته شد. مدتی بعد در سال ۱۳۴۶ش به حیث والی نیمروز تقرر حاصل کرد. عبدالقادر قاضی والی دوم نیمروز و جوانترین والی آن زمان بود. بعد از نیمروز به حیث والی میدان وردگ تعیین شد. در دوره محمد موسی شفیق به حیث والی فاریاب مقرر شد. در این وقت در افغانستان و به خصوص در ولایات شمالی افغانستان خشکسالی شدید رخ داد. خشکسالی چنان تکان دهنده بود که بعضی مردم اولادهای خود را می فروختند. عبدالقادر قاضی در این هنگام ابتکار خیلی مهم را انجام داد؛ به کمک ملل متحد برنامه "گندم در مقابل کار" را آغاز کرد. این برنامه از اینجا به مناطق دیگر افغانستان نیز کشیده شد.

هدف عبدالقادر قاضی از این کار این بود که مردم احساس تحقیر و توهین نکند و نپندارد که گویا کسی خیرات می دهد، بلکه در مقابل کار حق الزحمه می گیرد. این تجربه روانشناسی وی بود که کمکهای بلا عوض غرور انسان را پایین می آورد.

عبدالقادر قاضی بعداً از ایفای وظیفه به حیث والی فاریاب شش ماه رئیس تفتیش وزارت امور داخله بود و بعداً به حیث والی لغمان معرفی شد. دو سال در آنجا ایفای وظیفه نمود.

عبدالهادی صدیقی فرزند عبدالرؤف که ۴۳ سال قبل معلم بود، در مورد عبدالقادر قاضی می گوید:

((وی اولین والی دور داؤدخان در لغمان بود، که دوره آن از ۱۳۵۲ تر ۱۳۵۴ش بود. وی بعد از دفعه اول حسن خان گردیزی به اینجا آمد. در این وقت حسن خان گردیزی در بغلان والی بود. قاضی قادر با معارف زیاد علاقه داشت، در الیشنگ و الینگار سنگ تهداب بعضی مکاتب در دوره همین والی گذاشته شده است. معلم ظاهر باشنده منطقه شورواوه این را تایید می کند، می گوید: آن زمان من در لیسه رونبان معلم بودم، با والی قادر قاضی به لیسه مستوره رفتم، آنجا کمبود معلمین وجود داشت. والی صاحب روی خود را دور داد، به ما گفت: برای مدتی شما اینجا به حیث معلم خدمتی تدریس خواهید کرد.

سروی پل آب دیو که در زمان والی حسن خان صورت گرفته بود، در زمان قادر قاضی تکمیل و افتتاح شد. کار سرک نورستان

و گنده لبوک در دوره حسن خان آغاز شده بود؛ اما عبدالقادر قاضی آن را ادامه داد.



معلم ظاهر می گوید که در کار این سرک من نیز با والی صاحب بودم. به شمول والی صاحب تمام مردم مشترکاً کار می کرد و نان چاشت را جمعاً با پیاز می خوردیم. حاجی عبدالشکور که در زمان قادر قاضی شاروال لغمان بود و بعداً در ریاست معارف امور اداری را پیش می برد، در این مورد سخن نو دارد، می گوید: هنگامیکه قادر قاضی سرک نورستان و

معماران وطن

گنده لبوک را می کشید، درین مردم آوازه شایع بود که والی صاحب آنجا معادن لاجورد و زمرد کشف کرده است.

در این زمان کودتا جمهوریت داؤدخان صورت گرفت. در دوره وی اخوانی ها در لغمان، پنجشیر و کونر حمله ها را انجام داد؛ اما به وی کدام ضرر نرسید.



مصاحبه کننده جاوید و معلم عبدالهادی صدیقی

در مورد واقعه لغمان معلم صدیقی می گوید:
(در دوره والی قادر قاضی یک واقعه بزرگ این بود که در لغمان مسوول حزب مولوی حبیب الرحمن باشندۀ هرمل، در مقابل

قادر قاضی به تاریخ پنجم اسد سال ۱۳۵۴ش به وقت دیگر قیام کرد. قیام کننده گان تصاویر داؤدخان را که در پهلوی شاروالی اویزان بود توسط مرمی تفنگها نشان بستند و بالای مقام ولایت هجوم آوردند. قادر قاضی مقام ولایت را تخلیه کرده و در منطقه ده ملخ پناه گرفت. در جنگ از طرف دولت یک سرمامور و سه نفر عسکر و از طرف قیام کننده گان دوه نفر کشته شدند.

برای حمایت قوای دولتی تحت قوماندۀ یونس خان از ننگرهار نظامیان آمدند و قیام قبل از صبح خاموش شد. مولوی حبیب الرحمن با دو همراه دیگر گرفتار و محبوس گردید. بعد از قادر قاضی یک بار دیگر حسن خان گردیزی به حیث والی به لغمان آمد.)

بعد از این حمله ها عبدالمجید برادر کوچک عبدالقادر قاضی که به ملک مشهور بود و ملک و شخص متنفذ و ملک منطقه بود، در قره باغ شهید شد. قاضی عبدالقادر نیز از وظیفه کنار زده شد.

بعداً در بانک ملی به حیث مشاور حقوقی بالمقطع مقرر شد. در این وظیفه تا کودتا ثور و صدارت کشتمند بماند و هنگامیکه

در این دوره شورا سرتاسری تأسیس می شد؛ عبدالقادر قاضی را به حیث نماینده ولایت پروان انتصاب کرد؛ اما وی به این وظیفه حاضر نشد و از شورا بیرون رفت. بعداً دولت وی به نام شخص ضد انقلاب از بانک ملی منفک کرد.

نامبرده شخص پاکدامن و انسان متدین بود، در تمام دوره ماموریت خود صادقانه کار کرد. می گوید زمانیکه از نیمروز رخصت می شد، مردم با وی کمک مالی کرد. توسط این کمک در زمینی که از طرف دولت در کارته سء کابل برایش داده شده بود، یک خانه عادی اعمار کرد. این سرمایه تمام عمر شان بود. هنگامیکه از یک وظیفه تا وظیفه دیگر بی روزگار میماند، مصارف زنده گی عادی خویش را پوره کرده نمی توانست و ماه دو ماه بعد به قرض گرفتن مجبور می شد.

به کشور و ملت خویش محبت بی حد و خاص داشت. صفا و متدین زنده گی می کرد، در دوران خدمت تحایف و بخششی های کسی را نمی گرفت. در زمان وظایف خویش به کمک مردم به امور معارف، تعمیر و تجهیز مکاتب، اعمار کردن کلینیک ها و سرکها توجه خاص مبذول می داشت. بازار کبره

معماران وطن

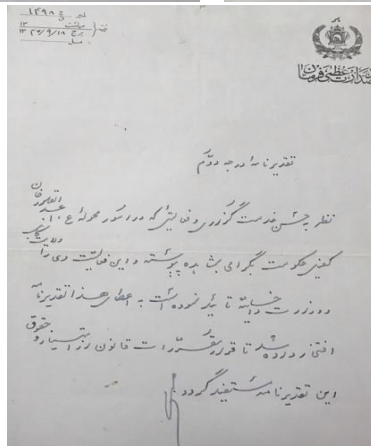
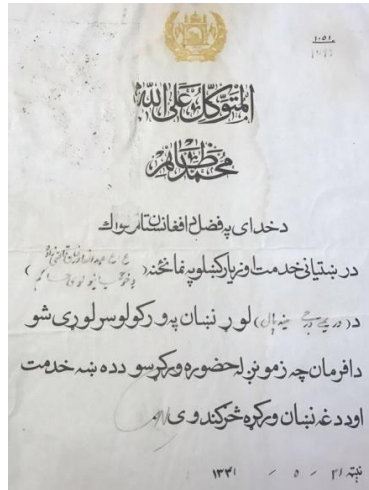
خوگيانی به توجه وی اعمار شد. در فاریاب برنامه " گندم در مقابل کار" یک ابتکار وی بود، که هم مردم را از قحطی نجات داده و مصروف کار شدند و به این ترتیب پلها، پلچکها و سرکهای زیادی اعمار شد.



مرحوم عبدالقادر قاضی در مراسم افتتاح پل جوگی لغمان

به حیث یک افسر دولت رفتار نرم، مهربانانه، قانونی، معقول و متمدن عبدالقادر قاضی را برعکس بعضی افسران دیگر در دل‌های مردم جای می‌داد. وی تلاش می‌کرد که زنان در سایهٔ قانون زنده گی کنند و مانند مردان مصئونیت حقوقی داشته باشند. به تنویز اذهان مردم توجه خاص می‌کرد. با معارف ارتباط مستقیم داشت و تلاش می‌کرد که مشکلات مکاتب را مرفوع بسازد. خودش نیز به مکاتب سرمیزد و حتی در تدریس سهم می‌گرفت. به ترویج مکاتب اناث توجه زیاد می‌نمود. طرفدار رفتار نیک و خوب با زنان بود. جوانان را مثابهٔ قوهٔ اعمارکننده می‌پنداشت و آنها را به دیدهٔ قدر می‌نگریست.

با داشتن همین مشخصات از طرف حکومت‌های وقت به نشانها، مدالها و تقدیرنامه‌ها نیز تقدیر گردیده است:



قاضی یک انسان متواضع، ادیب و ظریف بود. از انگلیسی به زبان دری ترجمه می کرد. بدبختانه که خیلی نوشته ها و یاداشتهای وی تا اکنون ناچاپ مانده است.

به تلاوت قرآن عظیم الشان و مطالعه سیرت نبوی محبت بی پایان داشت. با فلسفه، جامعه شناسی، عرفان شرقی و به خصوص با عرفان مولوی علاقه ویژه‌ی داشت. گلستان سعدی را زیاد در حافظه داشت و شیرینی کلام شیخ شیرازی در صحبت‌های روزمره وی محسوس می شد.

قاضی به تمام اقوام افغانی احترام داشت، وی به این باور بود که کشور در رنگارنگی فرهنگی و تنوع هویتی، راه رشد و شگوفایی را خواهد پیمود.

قاضی در خانواده، شوهر خوب و پدر مهربان، مهمان نواز و صمیمی بود. تلاش می کرد تا در صحبت‌ها بیشتر بشنود، دیالوگ رابه فرزندان و اعضای خانواده اش می آموخت.

هنگامیکه از بانک ملی منفک شد، در خانه خود به تربیه مرغها پرداخت. دارالوکاله شخصی را تأسیس نمود و به این ترتیب در آغوش آبرومند کشور در تنگدستی زنده گی را سپری کرد. وی نمی خواست کشور را ترک گوید، اگر نی این امکانات برایش میسر بود که خارج برود. در این وقت حالات دیگر هم وخیم شد؛ پس فرزند دوم عبدالقادر قاضی، ولید که از پوهنخی اقتصاد

فارغ بود و حکومت جبراً او را به عسکری جلب می کرد، به پیشاور مهاجر شد و از آنجا به امریکا رفت.

ولید قاضی می گوید که پدرش به وی توصیه می کرد که در هر حال در کشور عزیز خود باشد و از کشور خارج نرود، زیرا وی می خواست به پاکستان مهاجر شود. زمانیکه در کابل حالات بسیار به وخامت گرایید، عبدالقادر قاضی " پولیند" رفت که در آن کشور دختر شان میزیست. از آنجا به اساس دعوت فرزندش در سال ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م به امریکا رفت. از اینکه حالات دیگر خرابتر گردید، قاضی در امریکا ماند؛ اما بسیار دلسرد و پریشان می بود.

ولید می گوید که وی تا آخر عمر تابعیت امریکا را نه گرفت، گرچه وی در امریکا تحصیلات خویش فراگرفته بود و اخذ تابعیت برایشان بسیار آسان بود. اما او هرگز حاضر به کسب تابعیت کشور غیر نگردید و حتی تابعیت دوگانه را هم نپذیرفت. این است فشرده سخنانش در دفتر پناهنده گی ایالت نیویارک اضلاع متحده امریکا که از طرف افسر آن اداره تشویق به اخذ

تابعیت و استفاده از امتیازات آن شده بود که بعد از ابراز نظر
مورد تحسین و احترام آن مقام قرار گرفت:



غوث الدین ولید قاضی با شاه محمود میاخیل در حال مصاحبه

"امتنان می کنم جناب که به من به عنوان پناهنده سیاسی
اجازه اقامت در ایالات متحده آمریکا را دادید، اما من هیچگاه و
هیچ زمانی حاضر نیستم تابعیت کشورم را که فقیر و جنگ زده
است در برابر تابعیت ایالات متحده آمریکا که متحول و پیشرفته
است، ترک کنم. حتی حاضر به کسب تابعیت دوگانه نیز نیستم."

زنده گی در مهاجرت وی را روز تا روز خوارتر می ساخت. اما وقتی درک کرد که قدرت های منطقوی بر حمایت قدرت های بزرگ هدف نابودی کامل ساختار های دولتی و به این ترتیب بی ثباتی دایمی افغانستان را دارند، متأثر و ناراحت بود.

در یادداشت های خود به این واقعیت اشاره کرده است که:

"موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان متأسفانه بر ضرر آن است تا به نفع آن. چگونگی بافت اتنیکی یعنی اکثریت هر اتنیک (قوم) در برون و اقلیت آن در درون کشور، یکی از عوامل بی ثباتی دوامدار در کشور است.

در تاریخ قرون اخر، مخالفان افغانستان برای بی اعتبار ساختن دولت، از تحریک مردم در برابر پدیده های مدرن، به حیث سلاح بی ثبات سازی استفاده کرده اند. و بر تمام این عوامل تسلط روان مردانه و نادیده گرفتن توانایی های زنان برای اشتراک در کار های بیرون خانه، نا آگاهی زنان از حقوق و وظایف شان عقب مانده گی فرهنگی و از عوامل تنش ها و زمینه ساز برای تداوم جنگ است."

مرحوم قاضی در روزهای اخیر زنده گی اش به خانواده اش وصیت کرد: " سرزمین آبایی ما با خشونت و تبعیض بیگانه بود. در کل، آدمی در ذات خودش خرد ورز و نیک است. باور دارم که در این سرزمین روزی جنگ و دهشت به پایان می رسد. در چنین روزی که نفیر گلوله ها جان هموطنانم را به وسیله هموطنانم هدف قرار نهد، و در این ماتمکده آتش زده غرقه در خون، امن و صلح بیاید و به جای شیون و ناله بر جنازه های عزیزان، جوانان با دهل و سرناهی به جشن عروسی بروند، خاکم را به آن دیار ببرید."

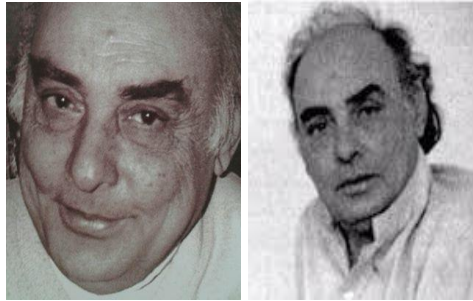
عبدالقادر قاضی در سال ۱۳۶۹ش = اکتوبر ۲۰۰۰م در البانی ایالت نیویارک ایالات متحده امریکا روح پاکیزه خویش را به خداوند کریم سپرد.

عبدالقادر قاضی نوشته های و یاداشتهای زنده گی شخصی خویش به خانواده خود به میراث گذاشته است؛ اما بدبختانه تا اکنون اقبال چاپ نیافته. یگانه کتاب وی در پیشاور چاپ شده که در مورد نماز کامل است.

کارنامه های خاص:

- یک الگوی بهتر عزم و اراده بود، که فقر و یتیمی هم نتوانست مانع تحصیلات شان گردد.
- وی فقر را دیده بود؛ اما حین وظایف به مال مردم نیز حيله ها را نه تراشید و به نام تحفه ها ملت را چور نکرد.
- نمونه خوب وطن دوستی شان این است که تا آخر عمر تابعیت هیچ کشور بیگانه یی را نگرفت.





فلسفه، علم و ادب زیبایی بدن شان بود. وی معنای حقیقی و عمیق این مفاهیم را می فهمید. فلسفه، علم و ادب شان برای متحد ساختن کشور و ملت، ترقی، رفاه و رقابت جهانی بود. به حیث یک فیلسوف ماهر وی در صحبت ها و حرکات عادی خو نیز به جامعه درس های بسی مهم تقدیم می داشت؛

میگوید وی در پوهنتون کابل حین تدریس ابتدا به شاگردان می گفت که این معلومات خیلی دقیق، باوری و جدید است؛ اما در خاتمه بالای آن خط بطلان کشیده به شاگردان می گفت این معلومات تا این لحظه درست بود، بعد از این درست نیست و تفحص در باره درست بودن مسوولیت شما است.

این شخصیت بزرگ فلسفی، علمی- ادبی و سیاسی کشور پوهاند **سید بهاؤالدین مجروح** فرزند سید شمس الدین مجروح می

باشد. بابا کلان شان سید حضرت شاه عالم دین (به پادشاه تیرگرو شهرت داشت).

● بهاؤالدین مجروح در سال ۱۳۰۷ش = یازدهم فبروری ۱۹۲۸م در قریه شین کورک ولسوالی اسمار سابق ولایت کونر دیده به جهان گشود و تحت سرپرستی و تربیه پدر خویش به جوانی رسید.

سید بهاؤالدین مجروح تعلیمات ابتدایی را در مسجد قریه خویش فراگرفت و بعضی کتب مشهور ادب فارسی چون: گلستان، بوستان و سکندرنامه را خواند. مدتی بعد با پدر خویش به کابل آمد. چنانچه بهاؤالدین ادبیات کلاسیک را خوانده بود و نوشتن و خواندن را درست می فهمید؛ لهذا به عمر ۱۳ سالگی در صنف چهارم لیسه استقلال شامل شد. در سال ۱۳۲۹ش = ۱۹۵۰م از رشته فلسفه این لیسه اول نمره فارغ شد و از طرف دولت آن زمان برای تکمیل تحصیلات عالی به کشور فرانسه فرستاده شد.

در سال ۱۳۳۰ش = ۱۹۵۱م در پوهنتون "سوربن" فرانسه در پوهنخی ادبیات شامل شد و در این پوهنتون به تحصیلات خود ادامه داد. بعداً از سال ۱۳۳۱ - ۱۳۳۷ش = ۱۹۵۲ - ۱۹۵۸م از پوهنتون

مونت پیلیه (Montipiller) فرانسه پوهنخی ادبیات، فلسفه، روانشناسی و اجتماعیات دیپلوم لسانس را به دست آورد. در همین دوره توانست که دو سمستر ادبیات آلمانی را در مونشن و هامبورگ و دو سمستر ادبیات انگلیسی را در پوهنتون انگلستان تعقیب نماید. به این ترتیب علاوه بر لسانهای پشتو و دری با لسانهای فرانسوی، آلمانی و انگلیسی نیز آشنایی داشت. شهید مجروح در ادبیات عربی نیز دست بالا داشت.

در اواخر سال ۱۳۴۳ش = ۱۹۶۴م در آلمان غربی در ضمن ریاست کلتوری برای داکتری خویش نیز کار آغاز نمود. در سال ۱۳۴۷ش = ۱۹۶۸م از پوهنتون "مونت پیلیه" در رشته فلسفه دیپلوم داکتری را به دست آورد و در سال ۱۳۴۸ش = ۱۹۵۹م به کشور برگشت.

به مجردی که برگشت در پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل به حیث استاد، بعداً معاون و به تعقیب آن رئیس همین پوهنخی مقرر گردید. از سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ش = ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴م به حیث والی کاپیسا ایفای وظیفه نمود. بعداً برای مدتی به فرانسه رفت. از سال ۱۳۴۸ - ۱۳۵۱ش = ۱۹۶۹ - ۱۹۷۲م برای بار دوم در پوهنخی ادبیات پوهنتون

کابل به حیث استاد تقرر حاصل کرد. در همین دوره به حیث رئیس انتخابی نیز تعیین شد و از سال ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ ش = ۱۹۷۲ - ۱۹۷۳ م رئیس انجمن تاریخ بود.

از سال ۱۳۵۲ - ۱۳۵۷ ش = ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ م برای بار سوم به حیث آمر رشته فلسفه پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل ایفای وظیفه نمود. در طول سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ ش = ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ م ضمن استادی با رسانه های علمی- ادبی نیز همکاری داشت. در حلقات علمی - ادبی آثار شان زیاد مورد قبول و تایید قرار می گرفت و به حیث یک نویسنده و شاعر عالی شناخته می شد.

سید بهاوالدین مجروح بر علاوه وظایف رسمی در حمل سال ۱۳۳۸ ش در هیئت تحریر مجله "ورمه" شامل شد و از ماه اسد همین سال تا میزان ۱۳۳۹ ش به طور افتخاری مسوول سوم مجله ورمه بود.

هنگامیکه در افغانستان کودتا ثور رخ داد مانند دیگر افغانها پوهاند مجروح نیز به ترک کشور مجبور گردید و به تاریخ ۱۲ فبروری سال ۱۹۸۰ م = ۱۳۵۹ ش به پشتونخوا مهاجر شد. در زمان هجرت در پیشاور در پهلوی تلاشهای جهادی مجاهدین به خلای

فرهنگی متوجه شد؛ لهذا به نام "افغان اطلاعاتی مرکز" اساس یک اداره را گذاشت، که بتواند جهانیان را از حالات داخل افغانستان آگاه و مظالم روسها و طرفدران شان را علیه ملت مظلوم و مسلمان افغان به جهانیان آشکار سازد.

از طریق این مرکز در کنفرانسهای بین المللی حالات نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان را تحلیل و بررسی می کرد. مرکز اطلاعاتی افغان از طریق بولتن ماهانه به این کار کمر همت بست و توسط این به جهاد افغان زبان گویا پیدا شد، چهره اصلی جهاد افغان به جهانیان درخشید و بازار تبلیغات نادرست و قهرمان تراشی را به رکود مواجه ساخت. این تلاشها تا سال ۱۳۹۶ش = ۱۹۸۸م دوام کرد.

مجروح تنها همین بولتن را کافی ندانسته بلکه به نشر کتابها و مقاله و نیز در اروپا و امریکا به تقدیم کردن کنفرانسها آغاز کرد. تمام تلاش مرحوم مجروح این بود که ملت های مختلف جهان متیقین بسازد که روسها تمام حقوق بشری مردم متدین و وطن دوست را زیر پا کرده، از حقوق بین المللی تجاوز و بر یک کشور آزاد و مستقل هجوم آورده اند.

آثار شهید پوهاند مجروح اگر از لحاظ کمیت در سطح پایین قرار دارد؛ از لحاظ کیفیت در سطح خیلی بلند قرار دارد. در جامعه افغانی از لحاظ ادبی و فلسفی مانند آثار وی بسیار کم دیده خواهد شد. به هر عنوان و هر پاراگراف هر اثر وی، اثر مستقل و ویژه نوشته شده می تواند. در جامعه افغانی تمام آثار وی به گرمی استقبال گردیده؛ اما علاوه بر جامعه افغانی در کشورهای دیگر نیز مشتاقین دارد و بعضی آثار وی به زبانهای فرانسوی و آلمانی نیز برگردانده شده است.

محقق نامور و شخصیت فرهنگی افغانستان استاد حبیب الله رفیع در مورد شهید مجروح می گوید:

((داکتر بهاؤالدین مجروح(خداوند او را ببخشد) یک فیلسوف نامور افغانستان بود، واقعاً که تفکر عمیق داشت و جامعه افغانی را عمیقاً مطالعه کرده بود. "ازدهای خودی" را که نوشته در این اثر در مورد واقعات آینده پیشگویی صورت گرفته است. جلد اول آن را در دوره ظاهرشاهی نوشته، که در مورد داؤدخان پیشگویی هایی دارند. جلد دوم آن را در دوره داؤدخان نوشته که در مورد دوره کمونستی پیشگویی هایی دارند و

جلدهای آخری را در پیشاور نوشته که بی نظمی های بعدی در آن به تصویر کشیده شده است.



مجروح نبض جامعه افغانی را می فهمید و از حالت جامعه برداشت ها می کرد و در یادداشت های خود نوشته می کرد. من ایشان را زیاد احترام دارم، واقعاً جامعه شناس بزرگ بود که جامعه افغانستان را خوب مطالعه و دردهای آن را تشخیص کرده بود. در مورد قضایا قضاوت خوب نموده است. شاعری وی نیز چنین است، شاعری آزاد میک رد. در مورد بسا مسایل در

شاعری خود سخنانی دارد که آن را سایر شاعران نمی گویند؛ اما وی گفته است. در بارهٔ داؤدخان شعری و در بارهٔ کودتاها در وطن نیز پیشگویی هایی دارند.

من از نزدیک وی را دیده و یک وقت با ایشان کار هم می کردم. در عرصهٔ کار وی نیز برای وطن امیدهای زیادی داشت، از همین رو سمت ولایت را نیز پذیرفته بود. یک زمان والی بود، رئیس پوهنتون بود و رئیس انجمن تاریخ هم. هر جایی که رفته خدمت کرده و برای مردم افغان فکر می کرد و این فکر را در نوشته های خود منعکس کرده است.

در مورد رفتار نیک وی با همکارانش حبیب الله رفیع می گوید:

با همکاران رفتار عادی داشت، مسایل دکتاتورانه و آمرانه در آن دخیل نبود. در بارهٔ کار می پرسید، کار می کرد و کار می خواست. مرد کار کن بود، با کار علاقه داشت؛ از اینرو با همکاران خود نیز محبت داشت و از آنها نیز می خواستند با وی دسته جمعی یا به حیث تیم کار کند.))

آثار معلوم شهید مجروح از این قرار است:

۱. ازدهای خودی (در شش دفتر و سه جلد)
۲. خانخانی بنامار
۳. د جبر او اختیار دیالکتیک
۴. اجتماعی احساس د الفرد ادلر په روانشناسۍ کې (د ماسترۍ تیسز)
۵. د خان تریه زموږ په روانشناسۍ کې
۶. دښمن وپېژنئ
۷. صوفي او نوې دنیا
۸. زردشت چینین گفت
۹. پیام صوفی بت شکن به بت پرستای قرن ۲۰
۱۰. بودا چینین گفت
۱۱. سید جمال الدین و برخورد شرق و غرب
۱۲. منازل السایرین یا صد میدان حکیم سنایی
۱۳. نا آشنا سندری
- ۱۴.

Afghan Intellectuals in Exile: Philosophical & Psychological Dimentions

پوهاند مجروح در سال ۱۳۶۷ش = به تاریخ ۱۱ فبروی ۱۹۸۸م
در شاهین تاون پیشاور از طرف بیگانه پروران در خانه اش شهید
گردید.

نویسنده شاه محمود میا خیل که در آن زمان در پیشاور با رادیو
صدای امریکا خبرنگار بود و با شهید بهاولدین مجروح در یک
کوچه زنده گی می کرد، می گوید: در آن روزها مرکز اطلاعاتی
افغان یک سروی مهاجرین افغان در پاکستان را نشر کرده بود که
هفتاد ۷۰ فیصد از رهبران پیشاور ناراض و طرفدار آمدن شاه اسبق
(محمد ظاهر خان) بودند. این سروی مرکز اطلاعاتی افغان برای
حکومت پاکستان و بعضی رهبران جهادی قابل قبول نبود و گفته
می شد، همین سروی باعث شد که پوهاند داکتر بهاولدین مجروح
در حالیکه دروازه خانه را شخصاً به روی قاتل می گشود، از طرف
قاتل نامعلوم به طور بی رحمانه شهید شد. جسد مرحوم اولاً
نزدیک خانه اش در حضیره شاهین تاون پیشاور به خاک سپرده و
بعداً با جنازه پدرش همزمان از پیشاور به شین کورک کونر انتقال
و در حضیره ابایی شان به خاک سپرده شد.

کارنامه های خاص:

➤ به فداکاری های ملت افغان ملتفت شد، که ملت قربانی میدهد؛ اما رهبران به خون شان تجارت می کنند، لهذا به جهاد یک زبان صادقانه و گویا پیدا کرد و با نشر بولتن انگلیسی چهره اصلی جهاد افغان را به جهانیان آشکار ساخت.

➤ در پیشاور دفتر او جای گردآمدن و راز گفتن استادان، عالمان، دانشمندان و روشنفکران مهاجر بود. انسان دلیر و باثبات بود، چون درخت پابرجا بود، از مرگ نمی هراسید و تا آخر زنده گی در پهلوی ملت افغان ثابت ماند.





ضرب المثل پشتو است:

بڼه وکړه او په درياب کې پي واچوه

درک کردن سریع مفهوم این ضرب المثل تا حدی مشکل است؛ اما اگر در موردش فکر عمیق صورت گیرد، آن زمان انسان تعمق آن را می فهمد و این را درک می کند که برای رفاه و تقدس زنده گی انسانی چه قدر خوبی ها در آن نهفته است. علاوه بر این اگر در جامعه عملاً هم به روند نیکی کردن و پشت سر گذاشتن یا فراموش کردن متوجه شویم؛ افراد زیادی هستند که نیکی کرده، اما در بدل آن تلاش در مورد خودستایی و جلوه دادن به خود هیچ نکرده اند. آیا فکر می کنید که اینچنین اشخاص همینطور بی نام و نشان مخفی خواهد ماند؟!

نی هیچگاه نی! کارنامه های شان، خدمات شان به جامعه، تعهد و صداقت شان در مقابل جامعه آن عناصری است که آنان را

قابل احترام جامعه گردانیده، به حافظهٔ جامعه سپرده و نامهای شان برای همیشه در جامعه زنده و محفوظ خواهد بود.

یکی از این اشخاص هم **روشندل خان** بود. روشندل خان فرزند کرنل احمدشاه خان در سال ۱۲۹۴ش در قریهٔ گونده کهول ولسوالی جغتو ولایت میدان وردگ دیده به جهان گشوده است. پدرش در آن زمان قوماندان توپچی غزنی بود، که در سرکوب کردن قیام منگل و جدران شجاعانه سهم گرفته بود.

روشندل خان تعلیمات ابتدایی را در مسجد فراگرفته و ماموریت اول خود را در سال ۱۳۱۸ش در دکهٔ ولایت ننگرهار آغاز کرده است. آنجا مامور شفر بود. وی در زمان ماموریت چهل سالهٔ خود وظایف مختلفی داشت، مانند ماموریت در ریاست قبایل، مدیریت لیسهٔ خوشحال خان، حاکم اعلائی خوست، حاکم اعلائی گرشک، حاکم اعلائی جوزجان، والی غزنی، والی ارزگان، والی بدخشان و غیره.

روشندل یک شخصیت قومی و ملی بود. انسانی بود هوشیار و آگاه از رمزهای و عنعنات قومی. هنگامیکه در زمان وظیفه به بعضی قضایا مواجه می شد و حل آن در چارچوب حکومتی

مشکل و یا ناممکن به نظرش می رسید، فوراً از طریق قومی و عنعنوی به حل و فصل آن می پرداخت.

روشندل خان افغان بسیار هوشیار، متدین، ملی و خادم بود. هنگامیکه در سال ۱۳۳۸ش وی به حیث حاکم اعلای به خوست رفت؛ نخست به همه مناطق خوست سفرهایی کرد. مردم و بزرگان قومی را دید. مشکلات و عرض های شان را شنیده و در روشنایی آن اجراءات خویش را آغاز کرد.

وی یک سال و چند ماه در خوست وظیفه داشت؛ اما در این وقت اندک خدماتی قابل ملاحظه یی انجام داد. وی در اکثر مناطق به امور عمرانی و انکشاف معارف توجه بیشتری می نمود. در خوست نیز بعضی مکاتب تخریب شده و سوختانده شده را بازسازی کرد.

بعد از خوست به حیث حاکم اعلای گرشک گماشته شد. در گرشک نیز به امور بازسازی و انکشاف تعلیمی پرداخت. آن زمان در گرشک شکار آهو زیاد مروج بود و بعضی ها حتی در این شکار افراط می کرد؛ پس نسل آهو در آنجا با تهدید جدی مواجه

بود. روشندل خان این شکار را ممنوع اعلان کرد و جریمه‌ی سنگین را بر متجاوزین وضع کرد.

روشندل خان در گرشک نیز یک سال و چند ماه بود و بعداً به حیث حاکم اعلای به جوزجان فرستاده شد. وی در جوزجان کارهای خیلی زیادی را انجام داد. به بخش‌های اقتصادی، زراعتی و صنعتی توجه جدی کرد و در این عرصه‌ها دست‌آوردهای قابل یادآوری را نیز با خود داشت.

وی امور شهرسازی شبرغان را به طرز جدید آغاز کرد. سرکهای را قیر ریزی و تعمیرات را به سیستم جدید شهری اعمار کرد. ثروتمندانی که استطاعت اعمار تعمیرات را در شهر داشتند، به آنان قبول کرد که حکومت در شهر برایشان شبرغان زمین و آنها یک یک تعمیر را اعمار خواهد کرد. در همین برنامه در بنادر جاده‌های آقچه، سرپل و اندخوی در حدود هفتاد تعمیر ساخته شد. گرچه این کار با خود بعضی حساسیت‌هایی را در قبال داشت، یعنی بعضی مردم تا کابل دویدند و از آنجا اوامر معاف شدن را آوردند؛ اما این همه در مقابل تصمیم قوی روشندل خان مانع شده نمی‌توانست.

معماران وطن

برای اعمار تعمیرات دولتی از شاروالی های آقچه، سرپل و سنچارک قرض گرفته و در طول دو سال پس داده شد. به جمع آوری مالیات توجه بیشتری صورت گرفت و خزانه دولت غنی گردید.



در دوره حکمرانی روشندل خان شبرغان در ردیف دیگر شهرهای زیبای افغانستان جای گرفت.



در همین دوره به شهرک های ولسوالی های کلان نیز مطابق سیستم شهری وسعت داده شد؛ به گونهٔ مثال در همین زمان نقشه شهرک سنچارک تطبیق شد. برای پیشرفت و تشویق بازی های عنعنوی تلاش شد و در این عرصه امکانات رقابتها مهیا گردید.

روشندل خان در جوزجان نیز برای مدت مدیدی نماند، اما در این مدت کوتاه چنان کارهای عمرانی را انجام داد که پادشاه چین دیدار شهر شبرغان چنین گفت:



یگانه باغ تفریحی جوزجان که به حیث الگو خدمت روشندل خان تا اکنون وجود دارد؛ اما در دورهٔ خدمات کنونی!! گردآلود، پژمرده و جنگلی گردیده است. ((وا، و)) نام خدا شهر شبرغان را اکنون در میان شهرهای دیگر افغانستان په مثابهٔ یک شهر کاملاً عصری می بینم که به زحمات خسته گی ناپذیر والی روشندل خان این دشت، سبز شده است،

واقعاً باور نکردنی است چنین شهر زیبا که با چند سال قبل آن قابل مقایسه نیست.))

کارها و فعالیتهای روشندل خان بر علاوه زعماء، از طرف مردم نیز ستوده شده است، سانجی در موردش می نویسد:

((حال باید مردم شهید پرور شبرغان انتظار زمانی را بکشند که تا مادر وطن گرامی شان چون قبل فرزندان دیگری به مانند سید آقاخان حاکم کلان، عبدالجبارخان حکمران، روشندل خان وردگ حاکم اعلاى، انجینر احمد الله والى، عبدالرازق صاعد منشى و غیره خدمتگاران صدیق و دلسوز شبرغان دوست را تقدیم جامعه نماید، تا آنان به مثل دولتمردان پیشین خویش بمنظور کار و خدمت به شبرغان بیایند و این شهرک خاک باد را آباد و یک بار دیگر از بیخ و بن ساخت و ساز نمایند.))

تصاویر روشندل خان و کارهای او هنوز نیز در چشم مردم دور میخورد. یکی از باشنده گان روبروی کوچه لغمانیان شهر شبرغان، حاجی نبی خان هوتک در مورد آن می گوید:



حاجی نبی خان هوتک باشنده شهر شیرغان

((این تعمیرات که اکنون موجود است، نقشه آن از زمان روشندل خان است. اینجا هیچ چیز وجود نداشت، در تعمیر شاروالی کنونی تنها دو اطاق وجود داشت، ولایت هم آنجا بود، دیگر هیچ چیز وجود نداشت. اکنون که به نام قصر یاد می شود، این بندر سرپل آن زمان وجود داشت؛ اما تعمیرات دیگر وجود نداشت. این نقشه را وی کشیده و تطبیق کرده است.

روشندل خان در تطبیق قانون والی مستعد بود؛ قانون را یکسان بر همه تطبیق می کرد. غلام رسول پیرماچ نیز این جا حکومتداری خوب کرده است، وی در میمنه نیز والی بود. روشندل خان یک شخص آرام بود، هر فرد به دفتر وی آزادانه رفته و عریضه تقدیم کرده می توانست. آن زمان اینجا خانها، بای ها، مردم خوب بودند، روشندل خان با تمام شان رفتار خوب کرده است. اگر از طفل شبرغان پیرسی، زیادتر شان روشندل خان را می شناسند.))

روشندل خان بعد از جوزجان به حیث والی به غزنی فرستاده شد. می گویند وقتیکه به غزنی رسید روز جمعه بود، وی نماز جمعه را در مسجد موی مبارک با مردم به جا آورد؛ اما مسجد بسیار تنگ بود، لهذا وی نخست از همه به تعمیر و توسعه مساجد غزنی پرداخت. کارهای اعمار و بازسازی مساجد جمع اولیاء، دروازه شلگر، شمس بابا، شهرنو، بهلول دانا، حکیم سنایی، علی لالا، سلطان محمود غزنوی و خواجه بلغار ولی پی هم آغاز شد. بعداً سنگ تهداب مسجد جامع غزنی را نیز گذاشت.

وی در غزنی علاوه بر اعمار مساجد برای اعمار اذهان نیز کار کرد. مردم را به یکپارچه گی و اتحاد دعوت کرد، اختلافات راپایان داده و مردم را متحد ساخت. در جرگه ها و مشوره های قومی شخصاً نیز اشتراک می کرد.

به تاریخ ۱۵ اسد سال ۱۳۴۳ش از غزنی به ولایت ارزگان تبدیل شد. در دوره روشندل خان مرکزیت ارزگان به ترینکوت تبدیل شد. مانند ولایات دیگر در ارزگان نیز سرکها کشید، از دریاها نهرهای را جدا کرد، به سکتور زراعت انکشاف داد و تشنجات قومی را از بین برد.

از ارزگان به ولایت بدخشان تبدیل شد. چهار سال در بدخشان به حیث والی ایفای وظیفه نمود. روشندل خان در بدخشان نیز کارهای اخلاصمندانانه و قابل یادآوری انجام داد. به چنان مناطق صعب العبور سرکها را کشید، که در آنجا سرک کشیدن ناممکن پنداشته می شد. قبل از آن در بدخشان سرکهای خیلی محدود بود و سرک کابل- بدخشان نیز در اکثر قسمت ها مشکلات داشت. وی در بدخشان پل های زیادی را نیز اعمار کرد. از بدخشان به تاریخ ۱۳ حمل سال ۱۳۵۰ش یک بار دیگر به غزنی

به حیث والی فرستاده شد. بعد از سپردی نمودن یک سال در آنجا به پکتیا تبدیل شد و چهار سال به حیث والی پکتیا کار کرد. تقریباً در اواخر دورهٔ ماموریت وی نظام شاهی به جمهوری تبدیل شد.

بعد از نظام جمهوری در زمان نظام دیموکراتیک به تاریخ ۳۰ ثور سال ۱۳۵۷ش گرفتار و بیست ماه محبوس گردید.

روشندل خان صاحب عزم قوی بود، در زمان حبس نیز رنگ قلم شان خشک نشد و آنجا در محبس کتابی به نام (بیست ماه در زندان پلچرخی) را به رشتهٔ تحریر درآورد.

روشندل خان بر علاوهٔ اعمار فزیکمی به اعمار فرهنگی نیز متعهد بود. با آنکه یک افسر خادم دولت بود یک افسر فرهنگ پرور نیز بود. وی یک تعداد کتابهایی را نیز نوشته است. یکی از آن در ۱۵۴۸ صفحه به نام "د خاطراتو دفتر" است که در آن خاطرات زنده گی خود را به رشتهٔ تحریر درآورده و تقریباً یک قرن تمام قضایای سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی افغانستان را در بر می گیرد. به نام آن ولایات پنجگانه (خوست، گرشک، شبرغان، غزنی و ارزگان) کتابهایی نوشته که در آن وظایفی را انجام داده بود. در

مورد تاریخ و جغرافیة پشتونستان و در مورد بلوچستان نیز کتابهای ویژه‌یی را نوشته‌اند.

علاوه بر نویسنده گی وی در ردیف شاعران نیز محسوب می

گردد و دارای مجموعه‌های شعری می باشد. برای روشندل خان در سال ۱۳۳۹ش از طرف نخست وزیر محمداودخان تقدیرنامه‌ی درجه‌ی سوم داده شده است. در سال ۱۳۴۱ش به اساس فرمان شاهی نشان درجه‌ی سوم "ستوری" را نیز به دست آورده است. در سال ۱۳۴۱ش به اساس فرمان شاهی نشان درجه‌ی سوم "مینہ پال" برای شان داده شده است.

در سال ۱۳۴۳ش به اساس فرمان شاهی نشان "کرنہ" برایش داده شده است. در سال ۱۳۴۶ش به اساس فرمان شاهی نشان درجه‌ی دوم "ستوری" برای شان داده شده است. در سال ۱۳۵۵ش به اساس فرمان جمهوری نشان "جمهوریت" برای شان داده شد.

کارنامه های خاص:

- به حیث والی به کشور عزیز خود از همه بیشتر خدمت کرده است.
- در هر ولایت خدماتی را انجام داده است که نشانی های آن تا اکنون به جا مانده است.
- در پهلوی قوانین دولتی قوانین مردمی را نیز خوب می فهمید و توسط جرگه مشکلات زیادی را حل و فصل می کرد.
- روشندل خان آن زمان نیز از اهمیت تفریحگاه ها آگاه بود، لهذا در هفت کیلومتری شمال غربی شهر شبرغان در ۴۰۰ جریب زمین باغی را به نام "جنگل باغ" ساخت.





خدایه خه شو هغه بنکلي بنکلي خلق
په ظاهر په باطن سپین سپیڅلي خلق

عجز، ادب، روشنگری، دلسوزی، صداقت و خدمت در
طینت شان آغشته شده بود. همین را از پدر دیندار و با تقوا خود
به ارث برده بود. پدر شان نیز یک شخصیت مشهور و روحانی
منطقه بود، که تا هنوز نام وی بر زبانهای مردم جاری است.
وی در پست های عادی و پست های عالی دولتی برای مدت
مدید به وطن و هموطنان خود خدماتی را انجام داد؛ اما دامن
سفید خود را هیچ نوع داغدار نساخت. این چیزهایی بود که وی
را در دلهای هموطنان جای داد.

این شخص **عبدالهادی خلیلی**، فرزند مولوی فقیرالله (ملقب به صاحب الحق) نواسهٔ مولوی صابرالله و کواسهٔ مدیح الله است.

خلیلی در سال ۱۳۱۳ش در قریهٔ چمبیل درهٔ دیوه گل ولسوالی خوکی ولایت کونر در یک فامیل منور و روحانی دیده به جهان گشوده است.

تعلیمات ابتدایی را از نزد پدر و دیگر اعضای خانوادهٔ خود فرا گرفته است. در سال ۱۳۳۳ش از طریق امتحان کانکور در دارالعلوم عربی کابل شامل و در سال ۱۳۴۰ش به درجهٔ عالی از دارالعلوم نامبرده فارغ شد.

بعد از فراغت در سال ۱۳۴۱ش در ریاست مستقل مطبوعات، در مدیریت عمومی نشرات داخلی به حیث عضو مسلکی تقرر حاصل نمود. بعد از یک سال ماموریت در لیسهٔ نجات یا امانی فعلی به حیث معلم مقرر گردید. سه و نیم سال در لیسهٔ متذکره به تعلیم و تربیهٔ اطفال کشور مصروف بود، بعداً در لیسهٔ عمرآخان اسعدآباد کونر وظایف معلمی و سرمعلمی را انجام داد. هنگامیکه شهید میوندوال در دورهٔ صدارت خود به کونر رفت، تیم ترانهٔ متوسطهٔ عمرآخان، ترانه ای را خواند که شاعر آن

مرحوم خلیلی بود. از طرف صدراعظم وقت کارهای خلیلی ستوده و به تقاضای خلیلی متوسطه عمرخان به لیسه ارتقاء داده شد.

مدتی بعد خلیلی به حیث آمر متوسطه نرنگ گماشته شد. و این متوسطه نیز به اثر تلاشهای خلیلی به لیسه ارتقاء یافت. خلیلی در ۱۳۴۹ش در لویه خارنوالی به حیث خارنوال تقرر حاصل نمود. بعداً به حیث خارنوال ولسوالی چاردهی و به تعقیب آن به حیث رئیس خارنوالی ولایات کونر، میدان- وردگ، لغمان، قندز و ننگرهار ایفای وظایف نمود. از ۱۳۶۵- ۱۳۶۹ش معاون لویه خارنوالی افغانستان بود. ضمن معاونیت لویه خارنوالی عضو شورای قانون اساسی افغانستان نیز بود.

بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب الله در پشاور استاد پوهنځی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون آریانا مقرر شد.

شادروان عبدالهادی خلیلی در سال ۱۳۹۰ش از طرف د افغانستان بانک و بانک جهانی به حیث مدیر تصفیه قضیه کابل بانک گماشته شد. بعد از ۸ ماه وظیفه از اثر بعضی فشارهای سیاسی از وظیفه کنار زده شد. در این تصفیه فعالیت‌های خلیلی

قابل تمجید ویژه است، که بعضی از آنها را طی یک گزارش به تاریخ ۲۷ میزان سال ۱۳۹۱ش به مقام ریاست جمهوری تقدیم کرده بود و یک کاپی آن را در اختیار خبرنگاران نیز داده بود.

یکی از موی سفیدان ولسوالی کوز کونر شیخ محمدحسن در مورد خلیلی می گوید:



شیخ محمد حسن با سید امرالله امید در حال مصاحبه

((در طینت خلیلی کرم، شجاعت، محبت و صفایی آغشته بود. با بیچاره گان و مظلومان همنوایی می کرد و ظالم را همیشه به دیدۀ نفرت می نگریست. هنگام عدالت و انصاف پروای خویش و بیگانه را نداشت. خلیلی یک پشتون مخلص، عالم،

سرکردهٔ قومی و آگاه از اصول جرگه بود. سخنان وی مردم را تحت تأثیر می آورد و تحت تأثیر زور و زر نمی آمد. در صله رحمی بی مانند بود.))

عبدالهادی خلیلی سه جایزهٔ مطبوعاتی را به دست آورده، دو مدال افتخار، نشان شصتمین سالگرد استقلال و نشان عالی دولتی "ستوری" غازی امان الله خان را نیز به دست آورده است. به چهار تقدیرنامهٔ درجهٔ سه نیز تمجید گردیده است. چند بار به اخذ مکافات نقدی نیز فایق آمده است.

این مکاتب ابتدایی به اثر تلاشهای شادروان خلیلی تأسیس گردیده است: مکتب چلس دیوه گل، هدوال اسعدآباد، چنار، آپس برگمتال، اریت نورگل، غازی آباد، شوماش، اسعد آباد و مکتب ابتدایی خپری. ارتقای متوسطه های عمرآخان و نرنگ به لیسه نیز محصول تلاشهای خلیلی است.

مرحوم خلیلی در استقلالیت لویه خارنوالی، در تأسیس کورس ستاز، در تأسیس اداره کریمنال تخنیک و در بلند بردن تشکیلات اداری و مسلکی لویه خارنوالی نیز تلاشهای قابل یادآوری را انجام داده است.

خلیلزی به کشورهای ایران، عراق، کویت و روسیه سفرهایی داشته است. به عربستان سعودی نیز به هدف ادا کردن فریضه حج در زمره یک هیئت ۲۵۰ نفری برای خدمت و رهنمای حجاج سفر زمینی کرده است.

عبدالهادی خلیلزی بعد از اداره مؤقت برای ریاست جمهوری خود را کاندید نمود.



خلیلزی بر علاوه شخصیت علمی- سیاسی یک نویسنده و شاعر نیز بود، که این آثار شان چاپ و به جامعه افغانی تقدیم شده است:

۱- خارنوال: در این اثر تشکیلات خارنوالی، وظایف خارنوال و موقف خارنوال در افغانستان و سایر کشورها را به صورت مقایسوی به بررسی گرفته شده است.

۲- بنه‌په اسلام کې: موضوعات این اثر را حقوق شرعی زن تشکیل می دهد و هر موضوع در روشنی آیت قرآنی و احادیث نبوی به بررسی گرفته شده است.

۳- پوډریان او زموږ مسوولیتونه: در این اثر عوامل، اضرار و راه های جلوگیری نشه دقیقاً به بررسی گرفته شده است.

۴- قرآن حکیم او ننې پرمختگونه: در این اثر پیشرفتهای معاصر را در آیات قرآنی به تحلیل و بررسی گرفته است.

۵- په افغانستان کې حقوقي نظام ته یوه لنډه کتنه: در این اثر از حکومت نورمحمد تره کی تا حکومت برهان الدین ربانی تغییرات در نظام حقوقی به بحث و بررسی گرفته شده است.

۶- په افغانستان کې بهرنی لاسوهنې: در این اثر از اقتدار امیر امان الله خان تا اقتدار حامد کرزی مسایل سیاسی تحلیل و مداخلات کشورهای بیگانه به بررسی گرفته شده است.

۷- د خلیلو قبیله: در این کتاب شجرهٔ قبیلۀ خلیل را به صورت منظم و مسلسل بیان نموده است.

۸- نجم الاولیاء: این اثر مشترک محمدگلاب ننگرهای و مرحوم خلیلی است که محتوای آن زنده گی و تلاشهای جهادی نجم الدین اخندزاده را در بر می گیرد.

۹- د افغانستان د لومړیو ولسمشریزو ټاکنو بهیر: در این اثر نویسنده کمی و کاستی های انتخابات آخر بیان نموده است.

۱۰- صاحب الحق (مثنوی): در این اثر منظوم خلیلی زنده گی و تلاشهای اصلاحی پدر خود فقیرالله (صاحب الحق) را به نظم بیان کرده است.

د زړه داغونه مې کم نه دي د يعقوب د زړه نه
هغه ورک کړی و خپل زوی زمانه پلار ورک شو

۱۱- حُولی: این مجموعه اشعار مرحوم خلیلی است. در فن شعر و شاعری خلیلی خود را شاگرد غلام رحمان (جرار) باشنده للمه ولسوالی چپرهار ولایت ننگرهار می داند.

۱۲- حضرت انسان ۱۳- په اسلامی قانون کې د اعدام شرایط
۱۴- یادونه ۱۵- غزل ۱۶- گلپانې ۱۷- وطن ۱۸ و ارمان آثار دیگر از وی می باشد.

مرحو خلیلی آثار ناچاپ نیز دارد که ذیلاً ذکر می گردد:

- ۱- اسلامی لاربنوونې ۲- د اسلام حقوقي بنيادونه ۳- اخلاق ۴-
- د خود ارادیت حق (خپلواکي) ۵- جهاد او هجرت ۶- هندوستان ۷-
- باجور ۸- د مینو راز (مجموعه شعری) ۹ - پارېدلی احساس
- (مجموعه شعری) ۱۰- یهودیت او نصرانیت په قرآن کې ۱۱- د شپې
- یادونه (مجموعه قصه ها) ۱۲- لیلی مجنون (مثنوی) ۱۳- زما ژوند
- لیک و ۱۴- ترمې اوبنکې (مجموعه شعری).

این هم نمونه ای از نثر خلیلی:

((د علامه مولانا کاموي علمي مقام

په پښتو کې يوه لنډۍ ده، چې وايي:

ستا د ښايست گلونه ډېر دي

خولی مې تنگه زه به کوم کوم ټولومه

هر کور، هره سیمه، هر قوم او هره قبیله ځانگړي ویاړونه او یادونه لري او راتلونکي نسلونه ورباندې فخر کوي، یاد یې تازه ساتي او حساب ورباندې کوي او دا د هر چا حق دی. بې له شکه زموږ په گران هېواد افغانستان کې د لوی ننگرهار په باب هم خاص امتیازات وجود لري او ویاړونه یې له چا پټ نه دي.

د سکندر غاښونه په اسمار کې وتلي دي، چې د کونړ په ولایت کې یوه ولسوالي ده، برابین د ننگرهار د ولایت په لاره په طورخم باندې په یو ښکر کې وتلی، مغلو په همدې لاره کې ماتې خوړلې ده. روسانو د کونړ په ولایت کې سر خوړلی دی او داسې نورې ډېرې وړې غټې شته دي، چې پرې ویاړو.

زموږ د لوی ننگرهار په ولایت کې که په خاص ډول کونړ چې د سیدجمال الدین افغان ټاټوبی دی، خو د کامې ولسوالي که له

یوې خوا زرخیزه او حاصل خیزه ده؛ نو په خاص ډول د دیني علماء و مرکز هم دی، ځکه چې ډېر جید علماء په کې تېر شوي دي، چې په مجموع کې د ټول لوی ننگرهار لپاره ویاړ دی او خلک ورباندې نازېږي. که زه په هر یوه باندې څه وایم نو بې له شکه او مبالغې چې حق به یې ادا نه شم کړای، ځکه چې زه اوس پوره روغتیا نه لرم او له بله پلوه په تفصیلي توګه د دغې سیمې د علماء و په باب کافي معلومات راغونډول ضروري دي، چې دا دواړه عوامل د دې سبب دي، چې په ځانګړې توګه یې په دې لنډ تنګ وخت کې د بري تر لاسه کول ناشونی کار ګڼم؛ نو ځکه خو به یوازې په دې لیکنه کې د مرحوم علامه مولانا غلام نبي کاموي رحمة الله علیه په باب یو څه لیکل وکړم. خدای دې له ماسره مرسته وکړي، چې په نسبي ډول مې د دوی حق ادا کړی وي.

مرحوم عبدالهادی خلیلی به اثر مریضی که عاید حالش بود، به تاریخ ۲۰ سرطان ۱۳۹۴ش = بیست و چهارم رمضان مبارک در یک شفاخانه پیشاور چشم از جهان فانی بست و در جوار جاده عمومی جلال آباد- اسعدآباد در فقیرکوت ولسوالی چوکی ولایت کونړ در حضیره ابایی شان به خاک سپرده شد.

کارنامه های خاص:

- افغان امین، متدین، مؤدب و پاک طینت بود.
- در گفتن حق پروای هیچ کس را نداشت، خویش و بیگانه و مقام و نامقام را در این عرصه یکسان می دانست.
- مدت مدیدی در عرصهٔ معارف به ملت خدمات صادقانه یی را انجام داد.
- ضمن اینکه خارنوال بود یک نویسنده، شاعر، ادیب و شخص فرهنگ پرور نیز بود.





که له زلمونه پوره نه شوه
 گرانه وطنه جینکی به دې ساتینه

تنها همین زمان نیست که در عرصه زنده گی و خدمت به کشور، نماینده گان قشر لطیف و مهربان دیده می شود، بلکه از دیر زمان به این طرف این قشر از معلمی تا نوابی و شاهی و وظایف مهم و بامسئولیت را انجام داده و تاجهای پر افتخار خدمات به ملت و کشور نصیب شان گردیده است. این قشر داری موقف مهم و حساس در جامعه می باشد. در هر جامعه باید از این قشر پاسداری شود، با ایشان کمک و همکاری صورت گیرد، حقوق شان داده و به نظریات شان به دیده قدر نگریسته شود؛ زیرا در طول تاریخ بشر این قشر در آغوش نرم خود پیامبران، امپراتوران،

پادشاهان، نوابغ، علماء وهر قشر دیگر جامعه را پرورش داده است.

اگر افتخار پیشتازی پرورش نصیب قشر زن می باشد؛ مشاور بهتر و سالر نیز بوده اند. مشوره های معقول و مفید را داده و مشوره های شان فواید تعمیری و سالر داشته است.

به این قشر در جامعه افغانی چنانکه لازم است، توجه صورت نگرفته؛ اما خوشبختانه که مطلقاً فراموش نگردیده است. بعضی از آنها در عرصه های مختلف خدمات به کشور چنان خود را جلوه داده که کشور و ملت به آن برای همیشه افتخار خواهد کرد. در جامعه ما زنانی وجود دارد که ضمن تنظیم امور خانواده در پست های مهم دولتی، نیز ایفای وظایف نموده اند.

جنرال خاتول یکی از زمره این زنان می باشد، که در بخش پراشوت قوای هوایی افغانستان سابقه طولانی کار دارد.

جنرال خاتول در اواخر دهه سوم سده حاضر در شهر کهنه کابل در خانه سردار محمد عثمان محمدزی دیده به جهان گشوده است. تعلیمات ابتدایی را در مستوره غوری و بی بی حلیمه به پایان رسانیده و در سال ۱۳۵۸ش از لیسه آریانای کابل فارغ

گردیده است. بعداً در پوهنځی حقوق و علوم سیاسی شامل شده اما این پوهنځی را به پایان نرسانیده و طبق خواست و ذوق خویش در بخش پراشوت قوای هوایی تا درجهٔ لسانس تحصیل کرد.

خاتول می گوید: من یک ورزشکار بودم و در آن زمان مسلک های دیگر این ذوق من را اشباع کرده نمی توانست؛ پس مسلک خوب و دلخواه من همین پراشوت بود.

خاتول در همین رشته دیپلوم ماستری را نیز به دست آورده و در سال ۱۳۶۳ش در بخش پراشوت اردوی افغانستان آغاز به کار نموده است. جنرال خاتول می گوید:

در این راه زحمات زیاد را متقبل شده ام؛ اما خاطرهٔ بد من همین است که در دورهٔ داکتر نجیب الله یک روز پراشوتم را کسی عمداً جر کرده بود، نمی فهمم چرا؛ اما اگر رقابت هم می بود باید صبغهٔ اخلاقی می داشت.

به حیث یک مادر می بالم که حد اقل به حیث یک شخص نظامی به کشورم خدمتی انجام داده ام؛ اما در این وظیفه با مادرم زیاد ظلم کرده ام، زیرا هنگامی که من در تمرین پراشوتی خود را

پرتاب می کردم، مادرم به تپه بی بی مهرو یا تپه دیگر بالا می رفت تا مرا ببیند که در کجا به زمین میخورم و زنده می مانم یا نی.

خاتول می گوید: مادرم تعلیم یافته و خانواده ام نیز بسیار روشنفکر بود، پس در پرورش و تشویق من مادر و خانواده ام سهم زیاد داشت.

خاتول می گوید: نمی خواهم بگویم از کجا هستم، زیرا پشتون هستم، افغان هستم، مسلمان هستم پس این کفایت می کند؛ هر کجا که باشم از همان جا هستم، تمام افغانستان خانه من است. من به زبان، قوم، لباس ملی و فرهنگ خود بسیار افتخار می کنم. در لباس ملی چند بار خود را در پراشوت پرتاب کرده ام.

خاتول با مسلک خود علاقه ناگستنی دارد و در این عرصه خود را تا مسابقات جهانی رسانیده است، وی می گوید: ده ها مدال به دست آورده ام و با قهرمانان جهانی نیز مسابقات دوستانه یی را انجام داده ام. ده ها تقدیرنامه و کپ نیز برایم داده شده است. جنرال خاتول در سال ۱۳۸۴ش لقب زن قهرمان جهان را نیز حاصل کرده است.

این زن نظامی از تمام زنان افغان می خواهد تا به تنظیم امور خانواده کفایت و قناعت نکنند بلکه مانند برادران بیرون از خانه نیز کار کنند و در ضمن به تربیهٔ اطفال توجه جدی نمایند.

جنرال خاتول می گوید:

آیندهٔ افغانستان در دست همین قشر خواهد بود و خدا ناخواسته اگر درست تربیه نشوند؛ پس افغانهای آن زمان از اثر جهل و تربیهٔ ناسالم چون مایان با مشکلات و بحرانها مواجه خواهد بود.

خاتول رسیدن به مقام بلند علم و دانش و در مجموع ترقی مرد را از برکت زن میدانند، در این مورد د دفتر شان این شعار و الپيام اويخته است:

مرد از دامن زن به معراج میرسد

خاتول یک زن مدبر و توافق کننده با تقاضاهای روای وقت می باشد. وی در زمان طالبان چون زنان دیگر افغان به خامکدوزی و خیاطی اشتغال داشت؛ اما زمانی که موانع از سر راه مسلک شان برداشته شد، دوباره با اردوی قهرمان افغانستان پیوسته و تا به حال در حفاظت و نجات کشور سهم می گیرد.

جنرال خاتول می گوید:

زمانی که خود را از طیاره به هوا پرتاب می کنم با یک حالت

ویژه بی مواجه می شوم، از آن خیلی لذت می برم و طوری حس می کنم که آبیازی می کنم؛ اما قبل از رسیدن به زمین بسیار متوجه می باشم و تمام حواسم را مصروف تعادل نگهداشتن بدن می کنم، مبادا کدام استخوانم میده شود.

هموطنان به یک پهلوی دیگر شخصیت جنرال آشنایی ندارند،

وی شاعر نیز است. بعضی از اشعارش نزد شان محفوظ است اما

برخی از اشعارش نسبت زنده گی مصروف نظامی اش از دست

داده و یا وقت به پرورش این عرصه نداشته است.

خاتول بر علاوه هنر شعر، صاحب هنر دیگری نیز می باشد،

که خطاط خودآموز و تا اندازه بی میناتور نیز است. شعر زیر از

جنرال خاتول است که منعکس کننده یک زمان و حال ویژه بی

است، اما نمی خواهد در باره آن زمان و حال چیزی بگوید:



خطاطی و میناتوری شعر فوق محصول انگستان نازک و لی
 با قدرت وی است.

کارنامه های خاص:

➤ اولین افسر زن قوای کماندوی هوایی در افغانستان است.

➤ اولین زن جنرال در قوای هوایی است.

➤ جنرال زحمتکش و وطندوست است.





افغانستان استعدادها و شخصیت های خیلی خوب داشت و دارد؛ اما بدبختانه که نه در سابق از آن استفاده درست و مناسب صورت گرفت و نه هم اکنون به آنها توجهی صورت می گیرد و زمینه برای شان مساعد می گردد، که باید صورت بگیرد. زیادتیر مردم این می پندارند که مردم در بدبختی های آخر وطن دوستی و ملت پروری را از دست داده؛ اما هنوز مردانی وجود دارد که محبت وطن در رگ رگ شان موج می زند. بیابان ها و دشت های سوزان وطن در نظر شان باغهای بهشت جلوه می کند و شهرهای اساطیر مانند را از ذهن شان خارج می کند. از همین قبیل شخصیت ها یکی هم **حمید هلمندی** می باشد.

حمید هلمندی فرزند عبدالاحدخان و نواسهٔ اخترمحمد است. هلمندی اصلاً از بارکزی ناوهٔ هلمند می باشد؛ اما هلمندی می

گوید که من از تمام افغانستان هستم، تمام افغانستان خانه و وطن من است، اینکه جد اعلای من با غازی محمدایوب خان از هلمند به قندهار آمده بود و در میوند انگلیسها را شکست داد، از همان آوان در قندهار متوطن شد. پدر کلانم در قندهار به دنیا آمده، اما تا اکنون در قندهار به نام هلمندی یاد می شویم. لهذا من هم تخلص هلمندی را برگزیده ام.

هلمندی تعلیمات ابتدایی را در لیسه مشرقی فراگرفته و بعداً از لیسه احمدشاه بابا فارغ گردیده است.

دیپلوم لسانس را در سال ۱۳۵۸ ش = ۱۹۷۹ م از دهلی سکول اف ایکنامیکس Delhi School of Economics هندوستان به دست آورده است. دیپلوم ماستری را نیز از همین اداره در رشته بزنس منجمنت به دست آورده است. بعداً در امریکا در رشته شهرسازی به تحصیلات خود ادامه داده است و آنجا در شهر Simi Valley of California کلفورنیا خانه ها و تعمیراتی را اعمار کرده است. از این جهت در عرصه شهرسازی از تجارب زیاد برخوردار است.

هلمندی این آرزو را داشت که اگر زمینه برایش مساعد شود، تجارب خود را در کشور خود تطبیق خواهد کرد، همان که زمینه برایش مساعد گردید شهرک "عینو مبنه" را اعمار و باعث زیبایی کشور گردید.



عینو یک زن بانگ کشور ما بود. می گویند یک زمان احمدشاه بابا به سفر هندوستان رفت. شوهر عینو نیز در زمرهٔ عساکری بود که احمدشاه بابا را بدرقه می کرد. احمدشاه از سفر پیروزمندانه برگشت. لشکرش به نزدیکی قندهار رسید؛ اما تاریکی شب گسترش یافت. احمدشاه بابا امر کرد که شب را همین جا سپری و فردا مع شان و شوکت به شهر داخل شود.

شوهر خانم عینو هنگام شب مخفیانه از سایر لشکریان به خانه خود رفت، دروازه را دق الباب نمود. خانم عینو، پشت دروازه رفت، پرسید: کی هستید؟

عسکر تعارف کرد. عینو باز پرسید چطور آمدی، احمدشاه بابا کجاست؟ لشکر شما فاتح شد؟ شوهر شان گفت: اگر لشکر فاتح نمی بود، من هم زنده به پیش شما نمی آمدم، فتح بزرگ نصیب افغانها گردیده است...

عینو باز پرسید: پس شما چرا تنها آمده اید؟ لشکر چه شد؟ شوهر شان گفت: به امر بابا نزدیک شهر جابه جا شده تا فردا در روشنایی به شهر داخل شود. محبت شما من را مجبور کرد و پیش از لشکر آمدم، حالا دروازه را زود بازکن که با هم بینیم... عینو برایش گفت: شما از که نازدانه تر بودید؟ که همراهان را ترک کرده و بر خلاف امر بابا پیش شده، نزد آمدی! آیا همراهان شما زن نداشتند و یا در سینه ها دل نداشتند؟ این همه داشت مگر آنها نمی خواست مخالفت امر بابا را بکنند...

خانم عینو برایش گفت: اگر فردا خانمهای سایر افغانها آگاه شود، مرا چه خواهد گفت؟! این یک طعنه بزرگ است، هیچگاه به شما دروازه را باز نمی کنم، بروید پس بروید! تا آن وقت دیدن من بر تو حرام است تا پس برنگردید و فردا تحت بیرق "احمدشاه بابا" با همراهان خود یکجا نیاید.

شوهر از اثر طعنه خانم باغیرت خود خجالت کشید، پس برگشت، اما نزدیک غزدی چوکیداران او را دستگیر کرد و فردا به حضور احمدشاه بابا تقدیم شد. چوکیداران عرض کردند که این عسکر بدون اجازه شب هنگام به خانه خود رفته بود.

احمدشاه بابا از او پرسید. چیزی که عسکر دیده و شنیده بود، تماماً به احمدشاه بابا قصه کرد. بابا بر پشتونولی و احساس افغانی آن خانم آفرین گفت. به احترام وی گناه عسکر را نیز بخشید، به خانم عینو نیز یک کاریز بخشید که تا اکنون به نام "عینو کارپز" شهرت دارد. این کار در شرق شهر قندهار به فاصله یک اطراق دور موقعیت دارد.

پس هستند راد مردانی چون هلمندی، که به نام خانم عینو شهرت جهانی و صبغه همیشه گی بخشید.

شهرک عینو مپنه که در سایر ولایات افغانستان و حتی در منطقه نظیر آن دیده نمی شود، شهرکی است برابر بامعیارها و ستندرد شهر سازی کشورهای پیشرفته جهان. اگر کسی به شهرک عینو مپنه سر بزند، هیچ تصور کرده نمی تواند که ما در افغانستان همچو شهرک داشته باشیم. پس دفعه‌تاً این فکر در ذهن انسان خطور می کند که پشت همین شهرسازی حتماً یک فکر و محبت وطن وجود دارد و یک شخص این مفکوره را از یک قسمت جهان به این جا انتقال داده است.

شهرک عینو مپنه که تمام نورم های شهر سازی چون محیط زیست، کانالیزیسون، تفریحگاهها، سرکهای زیبا، خانه های رهایشی مختلف برای مردم غریب، متوسط و ثروتمند طبق شرایط افغانستان در ساخت آن در نظر گرفته شده است؛ مکاتب، شفاخانه ها، کلینیک ها، ساحات تجارتي، مراکز تجارتي، ذخایر مواد فضوله، تدابیر بسیار خوب امنیتی، کلب های ورزشی و تفریحی برای جوانان، مهمانخانه های زیبا، هوتل ها، دروازه زیبا مانند اندیگیت هند و سایر سهولت ها نیز در نظر گرفته شده است. شهرک عینو مپنه یک پیشرفت فزیکتی نیست، بلکه اینجا

برای تحول فکری زمینه مساعد گردیده است، که هر روز هزاران جوان و خانواده ها از این شهرک دیدن می نمایند.



خانواده ها با اطفال خود در فضای امن و اطمینان گردش کرده تربیهٔ یک فرهنگ شهری را فرامی گیرند.

شهرک عینو مپنه برای سایر مناطق افغانستان یک الگوی خوب شهرسازی شده می تواند؛ اما در پهلوی مشکلات مادی بیروکراسی افغانستان و اکثریت دیدگاه های منفی همیشه باعث می شود که جلو همچو پروژه های پیشرفته را در افغانستان بگیرد.

کار این پروژه چطور آغاز گردید و تا اکنون کدام کارهای این پروژه انجام شده، ما در این مورد با طراح اصلی این پروژه حمید "هلمندی" گفتگو داریم که درتطبيق این پروژه زحمات زیادی را متحمل شده است.

هلمندی می گوید:

((هنگامیکه ما به قندهار آمديم، در شهر قندهار درملتونهای زیادی وجود داشت. اگر مبالغه نشود برای هر ده نفر یک درملتون موجود بود.



ما متوجه شدیم که به طب وقایوی هیچ توجه صورت نمی گیرد. ساحات سبز در جنوب شهر قندهار روز به روز از بین می

رود و مردم در آن خانه ها اعمار می کنند؛ اما منطقه شمالی شهر قندهار بیابان، بی استعمال و خرابه مانده بود. در این هنگام محمود کرزی و من می خواستیم در شهر قندهار یک شفاخانه اعمار کنیم. تیم خارجی که با ما آمده بود، افراد آن نیز مریض شدند، پس به ما گفتند خوب خواهد بود در ساحه طب وقایوی کار کنند تا طب معالجوی. زیرا قبل از آنکه مردم مریض شوند باید از مرض جلوگیری شود.



من برایش گفتم چون من در شهرسازی تجربه دارم؛ پس باید در مورد شهرسازی فکر کرد. در همین روز یکی از انجیزان شاروالی قندهار که کریم نام داشت، برای ما گفت که در دورهٔ داؤدخان به همکاری استرالیایی‌ها برای قندهار یک ماستر پلان تهیه شده بود و زمین منطقهٔ شمالی شهر برای گسترش شهر تخصیص داده شده بود، که این منطقه به نام زون E یاد می‌شد. بخش شمالی سرک منطقهٔ رهایشی بود و منطقهٔ جنوبی سرک برای پارک صنعتی بود، که ساحةٔ سبز از بین نخواهد رفت.

والی قندهار گل آغا شپری در همان شام ما را به مهمانی دعوت کرده بود. ما در بارهٔ گسترش شهر معلومات دادیم، وی نیز از پلان ما حمایت کرد، که ولایت قندهار باید به شاروالی صلاحیت بدهد. بعداً والی قندهار این مسأله را به حکومت مرکزی مطرح و آنها نیز پلان ما را تایید کردند؛ اما این فیصله را کرد که اعمار این شهر باید به داوطلبی سپرده و پول اعمار آن از طریق فروش زمین به دست آورده شود. آن زمان کمپنی‌های زیاد وجود نداشت، در داوطلبی اکثراً کمپنی‌های منطقوی تا سه ماه سهم گرفتند. به نام "افکو" یک کمپنی داوطلبی پروژه را برد. آنها

باز با کمپنی مشهور امریکا (Bowman Construction Company) تماس گرفت، که در عرصه شهرسازی مهارت تام داشت. در این کمپنی یک انجینر افغان " سهیلا " نیز کار می کرد. با این کمپنی قرارداد بسته شد که برای شهرک عینو مپنه نقشه یی را تهیه کند. ما از این جا برای آنها معلومات و دیتا (Data) چون توپوگرافی منطقه، خاصیت خاک، انواع درختان، ضروریات مردم، مشخصات فرهنگی و کواردینات GPS را تهیه می نمودیم. مدت زیادی آنها در مورد این پلان کار کردند که بالاخره در ظرف ۹ ماه ماستر پلان و بزنس پلان شهرک عینو مپنه را آماده کردند.

همچنان ما در کلفورنیا با یک بانک کوچک به نام OPEC موافقه قرضه گرفتن یا لاین اف کریدت سه میلیون دالر کردیم. من به شمول رفیق امریکایی خود که John Howell نام داشت تضمین کردیم؛ اما فقط ۱،۴ میلیون دالر را از بانک قرض گرفته به افغانستان انتقال دادیم. ضرورت قرض گرفتن دیگر پیدا نشد، زیرا ما اینجا توانستیم که از فروش زمین شهرک عینو مپنه عاید به دست آورده و ماستر پلان را تطبیق کنیم.))

حمید هلمندی می گوید:

((آن زمان حالات افغانستان برای تطبیق چنین پروژه های بزرگ مناسب نبود، لهذا ما به بسیار مشکلات سیاسی و منطقی مواجه شدیم. مواد لازم تعمیراتی و کارگران مجرب از قبیل نجار، بناء، رنگمال، پایپ کار، انجینر و غیره نیز موجود نبودند، که ما به واسطه آنها این ماستر پلان را تطبیق می کردیم. پس برای یک میخ نیز به پاکستان و غیره مناطق سفر می کردیم، که مواد تعمیراتی را پیدا و آن را به قندهار بیاوریم.))

حمید هلمندی می گوید: من با یک آهنگر قندهاری چند بار دیدم که یک گلماله گول بسازد؛ اما وی نتوانست چنین گلماله را بسازد؛ پس مجبور شدم از امریکا این گلماله را بیاورم. به این ترتیب انرژی زیاد ما مصرف می شد تا دیگران را تربیه کنیم و کارگر تجربه کار داشته باشیم. من مجبور بودم هر روز برای کارگران پلان بسازم و آنان را نظارت کنم که پلان خود را درست تطبیق می کند یا نه؟ به کار و نظارت زیاد ضرورت بود، زیرا آن زمان هیچ چیز و جود نداشت و ظرفیت فنی بسیار پایین بود.

هلمندی می گوید: قبلاً با ما تقریباً هزار نفر پاکستانی و ایرانی کار می کرد؛ اما اکنون تنها چهار نفر خارجی کار می کند و دیگر تماماً کارگران افغان هستند.

این شاید به مردم افغانستان تعجب آور باشد که دیزاین خوب شهر بر امنیت تأثیر خاص دارد. شهرک عینو مپنه به همین معیار اعمار شده است، گرچه صدها نفر از بیرون به تماشای شهر می رود و یا آنجا میله می کنند و قدم می زنند؛ اما امنیت شهرک عینو مپنه به آسانی تأمین می شود.

عینو مپنه اضافه تر از بیست هزار جریب زمین دارد، ۱۵ الی ۱۶ هزار جریب آن به اعمار خانه ها و بلندمنزلها اختصاص یافته و دیگر آن به سرکها، ساحات سبز و پارکهای تفریحی اختصاص یافته است. اگر ما بلندمنزلها را اعمار کنیم شهرک عینو ظرفیت اعمار سی هزار خانه را دارا می باشد. اکنون فقط پنج هزار خانه آنجا اعمار شده است.

هلمندی می گوید که شاروالان و انجیران دیگر شهرهای افغانستان باید شهرک عینو مپنه را از نزدیک ببینند و از تجارب کامیاب ما در مناطق خود استفاده خوب کند. به گونه مثال ما یک

خانهٔ اعمارشده را در مقابل شش هزار دالر امریکایی با زمین آن به خانواده های بی بضاعت فروخته ایم، که این در ذات خود در تربیهٔ اطفال این خانواده ها نیز تاثیر دارد، که در یک ساحهٔ خوب بزرگ و از پیشرفت آن منطقه روحیه بگیرد.

در شهرک عینو مېنه در حال حاضر هشت باب مکتب وجود دارد و دیگر مکاتب نیز در پلان شامل اند. هم مکاتب شخصی وهم مکاتب دولتی در این شهرک وجود دارد. به نام ملالی پوهنتون دارد و لیسهٔ افغان- ترک هم در این شهرک فعال است، که در افغانستان نظیر ندارد. همچنان برای پوهنتون امریکایی نیز ساحه جدا شده است. در جوار شهرک عینو مېنه پوهنتون قندهار نیز برای وسعت ۱۴۰۰ جریب زمین دارد، که اکنون در آن بعضی کارها آغاز شده است.

حمید هلمندی می گوید تعداد دخترانی که در شهرک عینو مېنه به مکاتب می روند اگر مبالغه تلقی نشود، این تعداد دختران به تمامی مکاتب قندهار هم نمی روند.

هلمندی می گوید: در شهرک عینو مېنه به تحفظ آب توجه خاص صورت گرفته است، که چگونه آب باران را دور داده، زیر

زمین ذخیره و پاک نگهدارند. در این مورد در سایر شهرهای افغانستان توجه صورت نگرفته و نه هم در دیگر شهرهای افغانستان تست یا آزمایش Hydrostatic مروج است، که آزمایش قوت جاذبه آب یا Gravity تست را انجام دهند و بدون انرژی چون برق و ماشین از آب استفاده نمایند. ما تمام درختان شهرک عینو مپنه را توسط این سیستم آبیاری می کنیم. گر چه در ابتدا بالای این سیستم تا اندازه ای مصرف صورت گرفت که ذخایر و سیستم تصفیه اعمار شود؛ اما بعداً این کار مصرف ندارد و شکل دوامدار دارد که درختان را آبیاری کند.

هلمندی می گوید: در افغانستان همیشه تقاضای ازدیاد انرژی بسیار است؛ اما هیچ کس کار نمی کند که تقاضای استعمال انرژی را کم کند. اگر شما به عینو مپنه متوجه شوید ما تمام نهال شانی را در امتداد شرق و غرب کردیم، زیرا شمال همیشه از طرف جنوب می وزد و به این ترتیب ما جلو حرارت زیاد را در شهرک عینو مپنه گرفته ایم. این کار این را میرساند که ما جلو مصرف زیاد انرژی را گرفته ایم. اگر این درختان نباشد شاید یک خانه ده ساعت به ایرکندیشن ضرورت داشته باشد؛ اما با غرس کردن این

درختان اینها پنج ساعت به ایرکندیش ضرورت دارند، که اینگونه کارهای ساده در پس انداز انرژی بسیار مفید است.

همچنان وی می گوید که در دیزاین خانه ها نیز تلاش صورت گرفته تا جلو مصرف زیاد انرژی را بگیرد.

هلمندی می گوید: این نهایت ظلم و جنایت است که کسی آب کمودها و تشناب های خانه ها را با آب باران خلط کند. ما این آب را توسط سیستم فوق تصفیه می کنیم و آبی که به دست می آید توسط آن پس درختان را آبیاری می کنیم. طبق گفته هلمندی در شهرهای عصری دنیا کنار سرکها جویچه ها کشیده نمی شود، زیرا این جویچه ها پر می شود و خالی کردن یا پاک کردن آن کار دشوار است. مردم کثافات را به جویچه می اندازند و شاروآلی آن را دوباره می کشد، این کار به این ترتیب دوام می یابد؛ پس برای این چاره دیگری نیز وجود دارد که شما آن را عملاً در شهرک عینو مپنه دیده می توانید، آنجا کنار سرکها هیچ جویچه یی وجود ندارد. هر قدر بارانی که در شهرک عینو مپنه ببارد، آب آن هیچ ضایع نمی شود و تماماً از طرف زمین جذب می شود و به هیچ کس مزاحمت نمی کند، زیرا ما کنار سرکها جویچه ها نداریم و زیر

زمین برای جذب آب باران پایپ ها را دوانده ایم. حمید هلمندی می گوید: شهرهای افغانستان بسیار پرمصرف اعمار شده است و نورم های شهرسازی در آن هیچ مدنظر گرفته نشده. وی می گوید که سیستم آب کابل بسیار خراب است. ما می خواهیم در عینو مپنه چنان پایپ هایی را نصب کنیم که درختان را تهویه کند، تا امونیای بدبو را ازبین برده آن را به نایتريت تبدیل نماید. برای زراعت همین آب بسیار خوب است. برای نیل به این هدف ما فابریکه پایپ سازی اعمار نموده ایم.

ما تا اکنون در شهرک عینو مپنه تقریباً سه صد کیلومتر سرک را پخته کرده ایم و تقریباً سه صد کیلومتر دیگر آن به پخته کردن ضرورت دارد.

هلمندی برعلاوه شهر سازی در عرصه های دیگر نیز کار کرده است. وی فهم خوب و تجربه کافی دارد و با آن جهان متمدن را نیز مطالعه کرده است. وی می گوید، هنگامیکه من ابتدا به افغانستان آمدم، باغهای انگور قندهار بسیار خساره دیده بود، اکثریت آن از بیخ کشیده شده و بعد از جنگ های منحوس خشکسالی آن را سخت متضرر ساخته بود و هیچ صادرات

نداشت. من در این عرصه دست به کار شدم، شانزده نوع تاک انگور را از امریکا آوردم، که پوست آن سخت بود و قابلیت خوب نگاه کردن را داشت. آن را رشد دادم که شش هفت نوع آن هنوز هم مروج است. این برای آنکه با انگور مهالک دیگر چون چیلی، برازیل و امریکا در مارکیت دویی رقابت کرده بتواند.

قبل از آغاز کار من باغهای انگور تنها برای تولید انگور بود، علوفه حیوانات و خوراکه خود را از مناطق دیگر وارد می کرد. من به مردم این را آموختم که چطور در بین تاکهای انگور رشقه، لوبیا و سایین کشت کنند که هم برای خانواده های خود پروتین و خوراکه تهیه نمایند و هم برای حیوانات خود علوفه. یعنی طریقه Intercropping یا در عین وقت کاشتن چند نوع نباتات را برای شان آموختم، که نتیجه خوبی داده است.

هلمندی می گوید که شهرک عینو مپنه اکنون خودکفا بوده، به خارجیان زیاد ضرورت ندارد و افغانها می توانند که این پروژه را انکشاف دهند.

حالا من می خواهم مردم را بفهانم که از زمین های بایر و لازرع خود چطور استفاده کنند. به گونه مثال من تحقیقات را

انجام دادم که پسته و زیتون در زمین های خشکه خوب نتیجه میدهد؛ پس من می خواهم برای توسعه این پروژه ها کار کنم. پارسال ۱۱۵ باغ پسته را نهال شانی کردم. زیتون نیز نتیجه خوبی داده است، زیرا تنها دوه سه بار در سال به آبیاری ضرورت دارد و مانند انگور نازدانه نیست.

من در مورد سایر میوه جات نیز کار کرده ام، املوک را از لغمان آوردم که نتیجه خوبی داده است. ناک را از فراه آوردم که نتیجه آن نیز خوب است. اکنون می خواهم در مورد غذاهای حیوانی و انسانی کار کنم و به آن انکشاف دهم. هلمندی می گوید:

با وجود همه مشکلات پروژه شهرک عینو یک الگوی خوب است، اگر دولت همچو پروژه ها در شهرهای دیگر تطبیق کند؛ بسیار به نفع دولت خواهد بود. به طور مثال من می گویم که در شهرک عینو مپنه شاروالی و یا ریاست بریشنا هیچ مصرف نکرده؛ اما ریاست های مذکور از این مدرک عواید به دست می آورند. همچنان ریاست های فواید عامه و معارف نیز آنجا یک افغانی مصرف نکرده؛ اما در عینو مینه مکاتب و سرکها اعمار شده است،

که هم به مردم کار پیدا شد و هم از فرار میلیونها دالر جلوگیری به عمل آمد.

در مناطق دیگر قندهار امنیت تأمین نیست؛ اما در شهرک عینو مېنه با پرسونل اندک امنیت خوب تأمین است. یگانه علت آن مسأله دیزاین شهر است، زیرا راه های ورودی و خروجی شهرک عینو مېنه محدود است.

حمید هلمندی می گوید:

افغانستان برای خودکفایی ظرفیت زیادی دارد، به جای اینکه افغانستان به کشورهای دیگر بروند و آنجا کارهای مشکل و شاقه را انجام دهد، حتی کارگران کشورهای دیگر می توانند اینجا کار کنند. هلمندی می گوید در انکشاف یک کشور دانش و آگاهی خیلی مهم است، به خصوص خودکفایی در عرصهٔ زراعت به دانش زیاد ضرورت دارد، که ما چطور به طور مؤثر از زمین ها، آبها و منابع بشری خود استفاده کنیم.

وی می گوید که تراکتور تقریباً شصت سال قبل به افغانستان وارد شده؛ اما دهاقین افغانستان تا اکنون استعمال درست آن را نمی فهمند.

هلمندی می گوید که من در شهرک عینو مپنه سی فیصد سهم دارم؛ اما یک افغانی را پس به خارج از کشور انتقال نداده ام و تمام عاید سهم خویش را دوباره در شهرک عینو مپنه مصرف کرده ام.

کارنامه های خاصی:

- یک افغان مبتکر، فعال و لایق است.
- نخستین شخصی است که در کشور یک شهرک را مطابق ستندرد جهانی طرح و دیزاین کرد.
- بعد از جنگ های خانمان سوز در بخش زراعت فعالیتهای مبتکرانه یی را در قندهار انجام داد.
- عاید سهم خویش را از مدرک شهرک عینو مبنه در کشور خود دوباره مصرف می کند که نماینگر مفکوره ملی و وطندوستی اوست.





اراده قوی، آرزوهای عالی و ملی، حقوق جایز و در پهلوی آن
 خلوص چیزهای اند که پیروزی انسان را تضمین می کند. از همین
 رو این مقوله داؤدخان بسیار مشهور شده که:

تصمیم شرط اول پیروزی است

هر کار مشکل امکان آسان شدن را دارد، مگر اراده قوی و
 شانه دادن به مشکلات شرط اساسی است. می گویند یک فاتح در
 گرفتن یک منطقه با شکست مواجه بود، چند بار زروآزمایی کرد
 اما پیروزی نصیبش نگردید، در حال فکر و تعمق یک مورچه را
 دید که ده ها بار یک پارچه از توشه اش را بالا میکشاند، اما
 زورش نمی کشید. بعد از بلند بردن تا یک جای دوباره از نزدش
 می افتید. مورچه اراده قوی داشت، بار بار همان کار را تکرار می

کرد که در آن مؤفق نمی شد. مورچه بعد از کوشش و تلاش پی در پی توانست، همان توتۀ خوراکی را به ذخیره گاه خود بالا ببرد و ذخیره کند.

وقتی فاتح این حال را دید از آن الهام مثبت گرفت، به تلاشهای خود ادامه داد و در فرجام منطقهٔ مورد نظرش را گرفت. صاحبان ارادهٔ قوی شکست را نمی پذیرند و کسی که شکست را نمی پذیرد همیشه مؤفق و پیروز می شود؛ **حلیمه خزان** نیز صاحب چنین اراده است. همین ارادهٔ او را تا سرحد پیروزی رسانده است و یک خانم الگو برای جامعهٔ خود می باشد. تنها زنانی بلکه مردان نیز به نام شان افتخار می کنند و به خانم های دیگر نیز سفارش تعقیب راه او را می کنند.

داکتر عبدالهادی "حماس" یک فعال مدنی پکتیا در مورد خزان می گوید:



داکتر عبدالهادی حماس در حال مصاحبه

((حلیمه در تاریخ دختران پکتیا نخستین دختری است، که به تعلیم و تربیه رو آورد و به دختران دیگر و پدران شان این ذهنیت را داد که دختران خود را به رفتن مکاتب و فراگرفتن تعلیم اجازه دهند. اگر خزان این جرأت را نمی کرد، که به مکتب برود و حتی در پهلوی مردان به تعلیم خود ادامه دهد؛ پس امروز در پکتیا نام مکتب نسوان وجود نمی داشت. این از برکت خزان بود که ولایت سنتی چون پکتیا هم امروز تعداد زیادی مکاتب نسوان دارد. در مرکز گردیز و ولسوالی های احمدآباد، سیدکرم و خمکنی فعلاً

لیسه های نسوان وجود دارد و همه ساله از آن دختران زیاد فارغ می گردد.))

داکتر حماس می گوید:

((حلیمه خزان نخستین خانمی است که در پکتیا به حیث رئیس امور زنان مقرر گردید. همچنان این نتیجه تلاشها و ارتباطات خزان با زنان بود که در پکتیا شوراهای زنان تشکیل شد. امروز همین زنان می توانند برای کشور و وطنداران خود در هر عرصه کار کند و نظریات خود را با دیگران در میان بگذارند. خزان زنان کلان سال و محروم از سواد را به صنایع دستی تشویق کرد، که توسط زحمت دستهای خویش خودکفا شوند. من خزان را بنیانگذار تعلیم زنان در پکتیا می دانم. این نیز یکی از افتخارات وی می باشد که تمامی عمر خود را در تعلیم و تعمیم تعلیم سپری کرد. وی یک زمان خود را به ولسی جرگه نیز کاندید کرده بود. این فعالیتها را تلاشهای سیاسی وی نیز تلقی کرده می توانیم.))

یکی از متنفذین دیگر پکتیا استاد احمدجان " فیضی " در مورد

خزان می گوید:



استاد احمدجان فیضی با امان الله امان در حال مصاحبه

((فکر می کنم سال ۱۳۴۴، ۴۵ یا ۴۶ بود، که شاگرد ما بود و از صنف نهم فارغ گردید. یک خواهر دیگرش نیز با وی درس می خواند، سلیمه نام داشت او نیز فارغ شد. خزان یک زن خیلی صادق و راستگو و یک زن خیلی برجسته می باشد. اصلاً از باشنده گان دره می باشد، اما خزان در گردیز تولد شده است. پدرش نیز یک مرد مطبوعاتی و روشنفکر بود. خزان را یک زن سیاسی نیز گفته می توانیم، زیرا در این اواخر عملاً به صحنه

سیاست برآمد. این نیز یک کار خوب است و حق خزان بود که یک لیسه به نام او مسمی شد.

حلیمه خزان دختر محمدخزان در سال ۱۳۳۱ش به دنیا آمده است. در سال ۱۳۳۸ش در مکتب شامل و در سال ۱۳۴۷ش از صنف نهم فارغ گردیده است. آن زمان در گردیز بالاتر از صنف نهم برای تعلیم زنان کدام مؤسساتی وجود نداشت؛ پس حلیمه خزان مجبوراً در لیسهٔ ذکور عبدالحی گردیزی با مردان تا صنف دوازدهم تعلیمات خود را فراگرفت. به تعقیب آن در دارالمعلمین دو سال ادبیات پشتو را خواند.

از سال ۱۳۴۸ - ۱۳۵۷ش در جریدهٔ "ورانگه" متصدی بخش زنان بود.

از سال ۱۳۴۸ - ۱۳۸۴ش در عرصهٔ تعلیم و تربیه به جامعهٔ خود خدمت کرده است. در سال ۱۳۸۱ش به حیث رئیس امور زنان گماشته شد؛ اما به اساس موافقهٔ ریاست معارف به حیث رئیس لیسهٔ نسوان عبدالحی گردیزی نیز تا سال ۱۳۸۴ش ایفای وظیفه نمود.

از اثر خدمات زیاد و ارزشمند خزان در عرصهٔ معارف در حیات او به تاریخ ۲۷ دلو سال ۱۳۸۲ش مکتب نسوان گردیز رسماً به نام وی مسمی گردید.



در سال ۱۳۸۳ش از افغانستان در زمرهٔ ده زن به جایزهٔ نوبل نیز کاندید بود. در سال ۱۳۵۲ش به نام معلم ممتاز تقدیرنامهٔ درجهٔ اول را به دست آورده است. در سال ۱۳۸۲ش یک بار دیگر به حیث مدیر بهتر تقدیرنامهٔ درجهٔ اول را به دست آورده است. در مقابل خدمات خوب از طرف دولت برایش مصارف عمره و تسهیلات سفر فراهم گردید و در سال ۱۳۸۴ش فریضهٔ مبارک حج را به جا آورد.



حلیمه خزان بین شاگردان نازنین اناث خود

به کشور مالیزیا برای اشتراک در یک برنامهٔ تعلیمی نیز سفر کرده است. خزان تا سال ۱۳۹۲ش در پکتیا سمت ریاست امور زنان را داشت. در این دوره خزان به کمک دولت، جامعهٔ جهانی و مؤسسات تعاونی برای بهبود وضعیت اقتصادی، برطرف کردن مشکلات صحی، بلند بردن مهارت کاری و از بین بردن بی سوادگی کارهای قابل یادآوری و مؤثری انجام داده اند.

کارنامه های خاص:

- در جامعه سنتی پشتونها چون پکتیا افتخار پیشتازی و راه گشایی تعلیم زنان را دارد.
- در نتیجه تلاشهای خزان در پکتیا شوراهای زنان ایجاد و زنان به صنایع دستی تشویق گردیده است.
- تمامی عمر را در خدمت معارف، به خصوص در تعلیم و تربیه سپری نموده است.
- از اثر خدمات خوب در عرصه معارف در حیات او یک مکتب به نام او مسمی گردیده است.





آن را اگر کشمیر افغانستان بگوییم، هنوز هم تواضع کرده باشیم، زیرا می گویند: هر که را وطن خودش کشمیر است. به راستی که نظر به هر جای دیگر سرسبز و زیباترین دره کوهستانی افغانستان است که رودخانه های مست، چشمه های زلال، جنگل های انبوه و مناظر سرسبز طبیعی آن دلها را می رباید.



راسا متموج بر سینۀ او مانند اژدهای پرشور روان است و از فرط مستی از دهن خود کف سفید می پاشد. از فراز قله های شامخ آن پرنده گان بلند پرواز، آوازهای آزادی را زمزمه می کنند؛ پس طبیعی است که چنین یک منطقه چهره هایی را به دنیا خواهد آورد که شال افغانی شود و هر دوشیزه که زیر آن قرار گیرد **مستوره** می شود.



منظره زمستانی قریه شال که از خیلی دور تصویر برداری شده است

خانم مستوره شال دختر سیدعبدالرزاق در سال ۱۳۰۹ش در قریه شال ولسوالی اسمار ولایت کونر به دنیا آمده است. در سن شش سالگی به فراگرفتن تعلیمات رو آورد و تعلیمات مروجۀ آن زمان را فراگرفت. مستوره شال کتب دینی و ادبی مروجۀ آن زمان را فراگرفت. خانم مستوره شال بعد از ۱۳۴۰ش در رادیو کابل سمت گوینده گی را به دوش داشت. در زمان وظیفه اش در بخش هنر و ادبیات، با ادبیات زبانهای پشتو و دری آشنایی بیشتر کسب نمود، لهذا استعداد خویش را در پارچه های ادبی نثری به شایقین ادب درخشاند. همزمان با آغاز جنگهای داخلی در کشور به

پیشاور مهاجر شد. در پیشاور در مجتمع های ادبی و علمی اشتراک می نمود.

● مستوره شال شاعر خوب بود که مجموعه شعری او به نام "پورنی" چاپ شده و متباقی اشعارش به شکل پراکنده در مطبوعات کشور به نشر رسیده است.
نمونه هایی از شعر مستوره شال:

روبنانه شپه

خیالونو د اسمان نه مې گلونه را ورپري
 غوتی د تبسم دي چې زما لور ته غورپري
 دا شپه ده د شبقدر چې جهان رڼا دی
 که ستا د منځ خراغ مې د زړه خونه کې بلپري
 ای شمعی ژړا پرېږده په خدا زما سره شه
 پتنگه غورځه پرځه بې تايي مې دې خوشپري
 نن مسته صراحي شوه د ساقی لوري ته خاندي
 شراب چې دې د مینې بنکلو سترگو کې چورلپري
 ای غمه لرې لرې ځه له مانه لرې لرې
 نن خوښه هم خندانه ټول جهان راته مسکپري
 زه ځار شمه له تانه له ځانه راته گرانه

راځه راځه چې خاندو دا وختونه نه ټالپري

سوز او ساز د سُر په خمخانه کې د شراب لري که نه؟
 د خوارو په حال سوې زړه کباب لري که نه؟
 سرگمه لالهانده ته د هجر په تيارو کې؟
 رڼا د يار و لوري ته شهاب لري که نه؟
 ټناکې زړه دپاره چې له يوسره پولې وي
 د رباب په عاطفې کې زړه حباب لري که نه
 چې گرځي اواره په سم غر او بيديا کې
 د عشق لېونو ته کوم تناب لري که نه؟
 چې ورکه دې خودي کړي بېخودی کې خودنماشي
 منم دې وايه داسې پېچ و تاب لري که نه؟
 سجده د احترام چې شي تکرار و ملکو ته
 اې خدايه وايه بل هسې تراب لري که نه
 ميخوره او مدهوشه په خوبونو د غفلت کې
 را پاڅېره بيدار شه څه حساب لري که نه
 اواز د بقا خېژي د فرهاد د تېشې غبر نه
 په عشق کې د شپړينې هسې تاب لري که نه

چې درس د سوز او ساز وي مستورې په راز و نیاز کې
پتنگ د بڼکلې شمعې ته کتاب لرې که نه؟



د افغان دښمن ته

افغان هیڅکله بې غیرته یادېدلی نه شي
هر څه مني خو بې ننگي هیڅ وخت منلی نه شي
د خپل وطن او د ناموس او آزادی دپاره
سرور کوي خو بې پټۍ کې ژوند کولی نه شي
په قوي عزم چې افغان کله میدان ته تللی
لکه زمري په مخه ځي څوک یې نیولی نه شي
واوره غلیمه ای غداره د افغان دښمنه!
گیدران هیڅ وخت په زمره حملې کولی نه شي
ته به ترڅو په هغه، دغه افغانان غولوې
خلک اوس پوه دي څوک په دروغو غولېدلی نه شي
که دې په توره شپه کې هر څه غلا کول له موربه
په رڼا ورځ کې غلې نور چا نه پتېدلی نه شي
هلته او دلته لوی تېر د لوی افغان اوسېري
د لوی افغان پوښتی هیڅ رنگه ماتېدلی نه شي
د پښتنو او تاجکانو سره یو میدان کې

افغانان يو ځای قربانېږي په شاتللی نه شي
 زموږ د ننگ، د ورورولۍ او د غیرت لاسونه
 سره مضبوط دي په هیڅ شان جدا کېدلی نه شي
 یا به افغان په خپله خاوره کې خپلواکه اوسي
 یا به شي مړ خو باداري د چا منلی نه شي
 افغانۍ خویندې افغاني ورونو پگړو ته کله
 د چا د بد او تیت نظر کتل زغملی نه شي
 د ننگ ناموس کار کې شریکې افغانۍ مېرمنې
 ځي به جهاد ته کور کې نورې کېناستلی نه شي
 زما پتمنو پښتنو، تاجکو ورونو واورئ
 د مستورې د ننگ نغمې، چې چوپېدلی نه شي



مستوره شال صرف یک گوینده و شاعر نی، بلکه یک نویسنده نیز بود؛ این هم یک نمونه نثر اوست:

د خدای شمع

په توره ترورمی کې چې هېڅ نه ښکاره کېدل او ما د کټ یو گوټ او بل گوټ لټاوه او ډېره ناآرامه وه، ستا له خوا راته په ډېر خوږ آهنگ کې داسې وویل شو: "اې د زمانې په تورو پردو کې نغښتی او ورکه موجوده! یو وار د خدای شمعی ته وگوره". د دې آواز په اورېدو ماستا و لور ته په غیرارادي ډول وکتل؛ خو د یوې مختصرې نگاه نه زیات زما سترگو د هاغه تېزو زرینو وړانگو د لیدو تاب رانه وړ، و برېښېدلې او زر یو بله کښېښودلې شوې چې تا بیا په خپله ملکوتي لهجه غږ وکړ:

"آه! آه! د خدای شمعی، د خدای شمعی، دې خوا، دې خوا، زر وگوره".

تا زما سترگې لږې غوندې د خپلې رڼا سره آشنا کېږي او په نیم خلاص طور مې ستا و لورته وکتلی شو. ومې لیدل چې ستا له هرې خوا څخه داسې لمبې پورته کېدلې، چې له سوځونکي اور سره

يې ډېر فرق درلود او له تاخڅه سر تر پايه د نور بښندنه شروع وه. ما ستا نوراني منځ په خپل کم طاقته نظر په هغو تېزو شعلو کې يو وار يو نظر وليده او... ته څومره بڼايسته وې چې زه دې ځان له توصيفه عاجزه وينمه او فقط دومره قدرې ويلي شم: "ای د خدای شمعی! ستا رڼا، ستا جلوه، ستا جمال او بڼايست او ستا هر صفت د انسان له تصور هسک او پور ته دی، ځکه چې ته د خدای شمع يې او زما ژبه ستا له وصفه عاجزه وه. هو! ما وليدلې چې تا دواړه بڼکلي سترگې چې له هيڅ شي سره يې تشبيه نه شي کېدلای، زما و لور ته نيولې او په ډېر عميقانه طور دې راته کتل او ما ځان ستا په رڼا کې بل راز لیده، چې ناڅاپه تا خپل زرین او لرزان ورزونه خواره کړل او په داسې حال کې دې چې زما څخه ځان ورک، محوه او زه بې حسه ومه راباندي وغورول او خپلې پر حرارته منگولې دې زما په سينه کې بڼخې کړې، زما سينه دې دوه پلې او څيرې کړه او هلته د زړه په تخت کېښناستی او دا ځکه چې ته د خدای شمع وې او زما زړه هم د خدای تخت و، زه دې وښورولم او ودې ويل: "زه د خدای شمع يم! د حقيقت د پلټنې رونا، د شعر ملکه، ته په رڼا د عالم هره ذره کې د خدای عظمت ووينه، د

خدای د قدرت کور زما په رڼا لیدل کېږي، څه! زما په رڼا د خدای
کور ته ځان ورسوه...!"

خانم مستوره شال به تاریخ نهم سنبله سال ۱۳۷۷ ش در پیشاور
وفات نموده و در کونړ به خاک سپرده شده است.

کارنامه های خاص:

- مستوره شال در تاریخ رادیوی افغانستان نخستین نطق زن زبان پشتو بود.
- مستور تنها نطق نبود، بلکه شاعر و نویسنده نیز بود. به کشور، ملت و پشتو عشق می ورزید و این را از اسلاف خویش به ارث برده بود.



ماخذونه

۱. اندره، خېرنياره راضيه، د سيدبهاؤالدين مجروح ژوند، افكار او آثارو ته كتنه، برآى ترفيع به رتبه علمى محقق، ناچاپ، ۱۳۸۸ش. صفحات مختلف.
۲. آريانا دايرة المعارف، رياست دايرة المعارف، اكادمى علوم افغانستان، جلد دوم ۱۳۸۷ش، صفحات ۲۲۹-۲۳۰.
۳. آريانا دايرة المعارف، رياست دايرة المعارف، اكادمى علوم افغانستان، جلد چهارم ۱۳۹۰ش، صفحات ۷۵۴-۷۵۵.
۴. آريانا دايرة المعارف، رياست دايرة المعارف، اكادمى علوم افغانستان، جلد پنجم ۱۳۹۲ش، صفحه ۱۲.
۵. بېنوا، عبدالرؤف، اوسني ليكوال (متن كامل) علامه رشاد خېرندويه ټولنه، كندهار، ترتيب او زياتونې مطبع الله روهيال، ۱۳۸۸ل كال.

۶. پښتو، اتم ټولگي، دویمه ژبه، د پوهنې وزارت، د تعلیمي نصاب د پراختیا او درسي کتابونو د تألیف لوی ریاست، ۱۳۸۹ل، ۷۷-۷۹ مخونه.

۷. سالنامه های افغانستان، وزارت اطلاعاتو و کلتور، ریاست نشرات، از سال ۱۳۱۵-۱۳۵۷ش شماره های مختلف.

۸. قهرمانان صلح، توانمندی، مؤسسه انکشافی تعلیمات جدید، خزان ۱۳۹۳ش، از صفحه ۴۶-۵۰.

۹. دریغ، امین الله، افغانستان در قرن بیستم، دانش خپرندویه ټولنه، ۱۳۷۸ش.

۱۰. رفیع، حبیب الله، هغوی چې بیا نه راځي، راټولونکی محمدنبي تدبیر، مومند خپرندویه ټولنه، جلال آباد، ۱۳۹۴ش.

۱۱. شمشاد مجله، د ۱۳۷۷ش کال ۱-۲ گڼه. ۱۶۵مخ.

۱۲. طنین، ظاهر افغانستان در قرن بیستم، تهران، چاپ اول ۱۳۸۴ش.

۱۳. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ. چاپ دوم، پیام مهاجر، ایران، قم، اسد، ۱۳۵۹ش. ص ۸۲۸.

۱۴. غمخور، عبدالله، د غمخور کلیات، د افغانستان د کلتوري

خدمتونو اداره، ملت پریس لاهور، ۱۳۸۰ل.

۱۵. کاموي، قضاوتپوه دوکتور عبدالملک، شخصیت و میراث

علمی و فرهنگي علامه مولوی غلام نبی کاموی، انتشارات

نعمانی، ۱۳۹۴ش.

۱۶. مظہري ملورو، کبرا، پښتني ليکوالي او شاعرانې، جلد

اول، اکادمی علوم افغانستان، مطبعه دولتي، ۱۳۶۶ش.

۱۷. مولايي، میراحمد، خاطرات و تاریخ (افغانستان ۱۳۴۴-

۱۳۰۲هـ.ش) انتشارات هوای رضا، تهران، ۱۳۸۰هـ.ش.

<http://www.khorshed.org>. ۱۸

مرکبي:

۱. جلالی، علي احمد، د غلام جیلانی جلالی زوی، ۷۶ کلن، د کورنیو چارو پخوانی وزیر، ۲۰ دسمبر ۲۰۱۶م کال کابل.
۲. ځل، جنرال سید نور الله، د پولیسو اکاډمی پخوانی قوماندان، ۶۷ کلن، ننگرهار، رودات، ۱۳۹۵، سرطان ۲۵ مه.
۳. حاجي شيخ محمد حسن د عبدالحسين زوی د ننگرهار ولایت د کوز کنړ د شگي د قریه اوسېدنکي.
۴. حاجي نبي هوتک، نالوستی د شبرغان ښار اوسېدونکی، ۸۲ کلن. حمید هلمندی، مرکه ۱۳۹۵ د تلې ۱۶مه، کابل، افغانستان.
۵. حماس، داکتر عبدالهادي د غلام سرور زوی د پکتیا ولایت د احمدآبا ولسوالۍ د سلام خېلو کلي اوسېدونکی، ۴۰ کلن.
۶. خاتپول، جنرال خاتپول، سردار محمدعثمان محمدزي لور، شاوخوا ۵۷ کلنه.

۷. رفیع، خېرنوال حبیب الله د نصرالله زوی، میدان وردگ ولایت، د سید آباد ولسوالۍ د آبدري کلي اوسېدونکی، ۷۱ کلن.

۸. غلجی د محمدجان زوی، د کونړ پخواني اسمار د بارگام اوسېدونکی، ۷۵ کلن، نالوستی.

۹. فیضي، استاد احمدجان، د فیض محمد زوی د پکتیا ولایت د مرکز اړوند د ملک خېلو کلي اوسېدونکی، ۷۱ کلن.

۱۰. قاضي، وليد غوث الدين فرزند عبدالقادر قاضي، ۴۵ ساله، ۳۰ نومبر سال ۲۰۱۶، کابل، افغانستان.

۱۱. معلم عبدالهادي د عبدالرؤف زوی د لغمان اوسېدونکی، ۶۸ کلن.

۱۲. میا سیداحمدشاه د میانواب شاه زوی، ننگرهار سور رود، د ننگرهار ولایت اداري کارمند، ۷۹ کلن.

۱۳. نعیم، نادر فرزند سردار عزیزنعیم، ۴۲ ساله، ۱۲ عقرب ۱۳۹۵ش، چارشنبه، کلوله پشته، برج برق، کابل، افغانستان.

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English